میکروفیلم تهیه شد ۱۹ /۱۰/ ۱۳۸۲

رساله در تجوید از احمد بن حسین بریری ابهری

شماره ۶ عمومی

آستان قدس

آفت زدائی شد تاریخ ۱۷/۱/۶۷

ضمیمه دارد

کتابخانه آستانقدس

فارسی

اسم کتاب رساله در تجوید

مصنف دو سه صفحه اول نسخه افتاده

مؤلف

خطی نستعلیق دوازده سطر بخط مظفر حسین بن حاج غیاث مهرآبادی

جلد

سال ~~چاپ~~ تحریر غره شوال ۱۰۴۱ عدد اوراق ۱۲۴

جزء کتب تجوید شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۴۶۱ شماره قبض

واقف [illegible] تاریخ وقف ۱۳۵۲

طول ۱۸/۵ عرض ۱۱/۷ شماره صفحات

٢٥٧

هذا كتابين في علم التجويد
من كتب الأقل

١٣٦٦٦

هشام ابن ذکوان ه عاصم ه ابوبکر ه حفص ه حمزه
خلف ه خلاد ه کسایی ه لیث ه دوری

باب الاستعاذه جون قاری خواهد که در قرائت
قرآن شروع کند باتفاق جمیع قرا کلمه استعاذه گفتن
واگر قرآن بلند خواند و شنونده حاضر باشد کلمه استعاذه
نیز بلند باید گفت واگر در نماز یا موضعی خالی خواند یا ساکن
خواند کلمه استعاذه بلند نباید گفتن و ابوالعباس مهدوی
و بعضی از رواة گفته اند که بمذهب نافع و حمزه اخفای کلمه استعاذه
می باید گفت واگر رواة ایما نموده اند و آن روایت قبول
نکرده و کلمه استعاذه آن است که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
موافق آنکه در سوره نحل آمده فاذا قرات القرآن فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم واگر بر لفظ استعاذه چیزی

زیاده کند مثل آنکه بعد از استعاذه بگوید ان الله
هو السمیع العلیم شاید و بجهل منسوب نگردد و بعضی از لفظ
رسول آنکه در سوره نحل آمده است بی زیادتی بران روایت
کرده اند و اگر صحت این روایت معلوم شود در آیه فاستعذ
جالی نماید و موافق آنچه در نحل آمده است معین گردد باب
بسمله چون قاری افتتاح کند بخواندن سورتی
غیر سوره برائت باتفاق بسم الله الرحمن الرحیم می باید گفت
و در بین السورتین خلاف کرده اند یعنی چون سوره تمام
کند و افتتاح کند بخواندن سورتی دیگر در گفتن
بسم الله خلاف کرده اند یعنی چون مذهب ابن کثیر
و عاصم و کسایی و قالون بسم الله می باید گفت و مذهب
حمزه وصل می باید کرد آخر سوره را باول سوره دیگر که خواهد خواند

وبمذهب ابوعمرو

وبمذهب ابوعمرو و ابن عامر و ورش قاری مخیر است
و میان وصل و سکته کم از نفس زدنی است و از ابوعمرو
و ابن عامر در وصل و سکته بعضی نیامده است بلکه این
تخییر مشایخ قرا جهت ایشان استحباب کرده اند نیامده است بلکه
این مجرد بعضی مشایخ جهت این سه کس اختیار کرده اند که
در اوایل این چهار سوره القیمة المطففین البلد الهمزة بسم الله گویند
و جهت حمزه سکته اختیار کرده اند و در اول سوره براة
باتفاق بسمله نمی باید گفت جهت آنکه این سوره مشتمل است بر امر
تعاون و نبذ عهد و اگر افتتاح کند بر وی پس اجرا قاری
مخیر باشد میان بسمله و ترک آن و اگر بسمله را با آخر سوره
وصل کند نشاید که بر آخر بسمله یعنی آخر وقف کند و شاید
که بسمله را هم از آخر سوره گذشته و هم از اول سوره آینده قطع کنند

امام حسین
امام ح
امام
با سیره ال

واولی آن است که از آخر سوره قطع کنند و باول سوره که خواهد
خواند والله اعلم **سوره ام القران** ملک یوم الدین مالک
یوم الدین بزیادة الف عاصم الصراط در اهدنا الصراط
وصراط بسین در تمام قران قنبل باشمام زا در تمام قران
حمزه علیهم والیهم بضم ها در جمیع هم در وصل و هم در وقف
علیهموا والیکمو وخلقکمو و مثل این یعنی هر میم جمع که
از و حرفی متحرک باشد بزیاده واو در جمیع قرآن واز
قالون بغیر واو نیز مرویست که چون بعد از میم همزه
قطع باشد علیهم الذی بهم الاسباب و مثل
این هر جا که پیش از ها کسره باشد یا یای ساکن و بعد از
میم الف وصل بکسر ها و میم بضم ها و میم میخوانند و اگر
ضمیری بمیم جمع متصل شود چون وجه تمو هم در واو خلافی نیست

باتفاق بعد از

ابن ذکوان

باتفاق بعد از میم واو میگویند و این حکم مخصوص است
بوصل اما اگر وقف کنند بر میم باتفاق میم را ساکن گویند و حمزه
در کلمات ثلث یعنی علیهم والیهم ولدیهم را اصل خود است
در حالت وقف یعنی ها را مضموم گوید و دیگران و الله اعلم
باب الادغام ادغام کبیر مذهب ابو عمرو است و
او بدان منفرد است و هیچ یک از قراء سبعه موافقت او
نمیکنند الا حمزه در چندین لفظ معدود که بجای خود گفته شود
و ادغام کبیر عبارت از آن است که ساکن بود مدغم پیش
از ادغام متحرک بوده باشد چون قال لهم و ادغام صغیر
آن است که ساکن بوده باشد چون قل لهم و ادغام
کبیر در یک کلمه باشد چون سلککم و خلقکم و در دو کلمه باشد
چون قال لهم قال رب و اگر حرف مدغم و مدغم فیه

باشند چون قال لهم الله ادغام مثلین خوانند و اگر [illegible]
با هم نزدیک باشند یا در مخرج یا در صفت انرا ادغام
متقاربین چون الصید تنالهٔ داود و جالوت ادغام
مثلین مثلین اگر در یک کلمه باشد ادغام نمیکنند الا
سلککم مناسککم بعضی گفته اند در اعیننا و اتعذانی و جباهم و
جنوبهم ادغام میکنند و معتمد علیه مبین و اگر در دو کلمه باشد
چون یعلم ما فیه هدی طبع علی خذ العفو و امر ادغام میکنند حرف
اول را الا که همزه باشد بشرط انکه حرف مدغم تای خطاب نباشد
چون انت نکره و تای متکلم نباشد چون کنت ترابا و تنوین
نباشد چون الیم ما و اسع علیم و مشدد نباشد چون احل
لهم ثم میقات و بعضی در تحریک ادغام نمیکنند جهت اقواهم
انکه نون حرفی خفیف است و در هر موضعی که بسبب اعلال

حرفی محذوف شده باشد چون یبتغ غیر الاسلام
که اصلش یبتغی است و ان یک کاذبا که اصلش و ان یکن است
و یحل لکم که اصلش یحلو است اظهار و ادغام هر دو وجه دارد
و در یا قوم مالی و یا قوم من ادغام متعین است جهت انکه
یا محذوف از اصل کلمه نیست و بعضی آل لوط را بسبب انکه
حروفش اندک است اظهار میکنند و این هر دو را دست
بدلیل انکه با در لک کیدا ادغام میکنند با انکه حروف او
کم از حروف آل لوط است و اگر آن قوم که در آل لوط
اظهار اختیار کرده اند تمسک بدان کنند که در
حرف دو کلمه آل بسبب اعلال چند تغییر رفته است
اگر ادغام نیز بکنند در یک کلمه تغیرات بسیار جمع شود
احتجاج برین نوع اقوی باشد اگر بحسب نقل روایت از

از ابوعمرو اظهار صحیح باشد و بیان اعلال ثانی حروف آل آن است
که در اصل اهل بوده است ها بهمزه بدل کرده‌اند چنانکه در اراق
و هراق همزه ما قبل مفتوح حاصل باشد بر قاعده مطرده همزه را
بدل بالف کردند آل شد و بعضی گفته‌اند که اصل آل اول است
واو را قلب کردند بالف چنانکه در قال و این قول اصح است
چه قلب ها اهل بهمزه مستبعد است و واو هو را در هر موضع
که های هو متحرک است چون هو و من یامر درد او ادغام
می باید کرد و بعضی اظهار میکنند بنابر آنکه در واو مدی
هست یعنی اگر ادغام کنند واو را جهت ادغام ساکن باید
کفت و چون ساکن کنند از حروف مد شود و مد مانع
ادغام است لفظی هست چه مد واو تقدیری مانع ادغام
نیست و دیگر آنکه ایشان در آن یاتی یوم و نودی

یا موسی

یا موسی ادغام میکنند و میان این دو صوت و صورت
متنازع فیه فارقی ندارند اما اگر ها هو ساکن باشد چون هو
ولیهم بقراءة ابی عمرو و بعضی دیگر از قرا با ما قبل او حرفی خبرها
باشد چون خذ العفو و امر بی خلاف ادغام باید کرد
و در و اللائی یئسن در سوره طلاق ادغام نمی‌کنند جهت
آنکه یا عارضی است نه اصلی و سکون یا عارضیست والله اعلم
اگر دو حرف در یک کلمه باشد ادغام نمیکنند الا قاف
ادغام متقاربین
را در کاف بشرط آنکه ما قبل متحرک باشد و بعد از کاف میم
جمع باشد چون یرزقکم و واثقکم و خلقکم و اما میثاقکم اظهار میکنند
جهت فوات شرط اول و یرزقک نیز اظهار میکنند
برای فوات شرط ثانی و طلقکن را نیز با آنکه شرط ثانی
مفقود است ادغام می کنند جهت ثقلی که در و هست

و بسبب تانیث وجمع وبعضی رواة اظهار میکنند واگر
متقاربان در دو کلمه باشند این شانزده حروف را
ح ق ک ج ش ض س د ذ ت ر ل ن م ب ث که در
کلمه سنشد حجکت بذل رض قثم
جمع کرده ادغام میکنند بشرط آنکه منون نباشد
چون ظلمات ثلث و مخاطب نباشد چون کنت تاویا
و مشدد نباشد چون اشد ذکرا و مجزوم نباشد چون
ولم یؤت سعة و تفصیل آنکه این حروف شانزده گانه
را در کدام حرف ادغام میکنند برین موجب است
ح را در عین میکنند زحزح عن النار ادغام میکنند
لا غیر قاف را در کاف ادغام میکنند اگر ما قبلش
متحرک باشد چون خالق کل نه ساکن چون فوق کل کاف

را در قاف ادغام میکنند اگر ما قبلش متحرک باشد چون نرزقک
قدیر انه ساکن چون الیک ج را در شین و تا اخرج شطأه
ذی المعارج تعرج که لا غیر ش را در سین ذی العرش سبیلا لا غیر
ض را در شین لبعض شانهم لا غیر س را در زا و
در شین النفوس زوجت الرأس شیبا لا غیر و در
دیگر اظهار نیز مرویست دال را در تا و سین و
ذال و سین و ذال و شین و ضاد و تا و زا و صاد و ظا و جیم
چون الصید تناله الاصفاد سرابیلهم من بعد ذلک شهد
شاهد من بعد ضراء یرید ثواب ترید زینة فی المهد صبیا
من بعد ظلمه داود جالوت و بدانکه اگر دال مفتوح باشد و ما قبلش
ساکن چون بعد ذلک دال را ادغام نمیکنند الا در تا چون
بعد توکیدها کاف را در آن حرف که ذال را در آن ادغام

میکنند چون والذاریات ذرواً بالبینات ثم الملائکة ظالمی
والعادیات ضبحاً الساعة شیئاً الصالحات جناح بالساغ
سعیراً والصافات صفاً بالآخرة زینا بیت طایفه و در بین
چهار کلمه حملوا التوراة وآتوا الزکوة ثم تولیتم وآت ذی القربی
ولتأت طائفة وادغام واظهار هردو مرویست و در حیث
شیئاً نیز دو وجهست اظهار بسبب خطاب و نقصان
حروف وادغام بسبب کسره آن تا در ذال و ثا و
شین و سین و ضاد چون والحرث ذلک حیث تؤمرون
حیث سکنتم و ورث سلیمن حدیث ضیف دال
را در سین و صاد چون فاتخذ سبیله فاتخذ صاحبة
را در لام چون یغفر لمن یستغفر لنا الا که را مفتوح باشد
و ماقبلش ساکن چون الغفار لعی جحیم لام را در رجل جعل

ربک

7

ربک بشرط آنکه ماقبلش لام متحرک باشد اما اگر ساکن باشد
ولا مفتوح چون رسول ربهم ادغام نمی کنند الا لام قال را چون
قال رب نون را در لام و را بشرط آنکه قبلش متحرک باشد
چون زین للناس تاذن ربک و اگر ساکن باشد ادغام
نمیکنند الا نون نحن را چون نحن له را ساکن میکنند بسبب
سکون مخفی میشود و اگر ماقبلش متحرک باشد و بعد از و با باشد
چون اعلم بما میم در میم یعذب من یشاء را لا غیر ادغام میکنند
وادغام جهت آنکه عارضست مانع اماله مثل توفنا مع الابرار
ربنا عذاب النار ربنا نمیشود یعنی با وجود آنکه با ادغام را مکسور
موجب اماله هست مخفی میشود ما قبل را را اماله می باید کرد و بدانکه
روم و اشمام در جمیع حروف مدغم رواست مگر که حروف
مدغم با باشد و بعد از و میم باشد یا با مگر که حرف مدغم میم باشد و بعد از و

بابا شد یا میم و در چهاره اشمام و روم نیست بدانکه ادغام
تام و اشمام با میم جمع میشود اما اگر روم کنند ادغام تام
نتوان کرد و در روم نه اظهارست و نه ادغام بلکه روم درین موضع
عبارتست از اخفای نطق به بعضی از حرکه و بدانکه اگر ما قبل حرف
مدغم حرفی صحیح باشد و ساکن چون خذ العفو وامر من بعد ظلمه
فی المهد صبیا ادغام ان متعین نیست چون مودی میشود بالتقای
ساکنین علی غیر حده و مراد از ادغام درین موضع اخفا و روم است
یعنی بتلفظ بعضی از حرکه اما اگر قبل حروف مدغم حرف ما باشد چون
یقول ربنا کیف فعل قال ربی ادغام تام شاید و متعذر
نباشد جهت آنکه التقای ساکنین علیحده باشد و بدانکه در
ادغام متقاربین حرف مدغم را قلب می باید کرد بحرف مدغم
فیه و آن مدغم هیچ اثر باقی نمی باید کرد الا آنکه مدغم از حروف

اطباق باشد

اطباق باشد یا در وغنه باشد که حینئذ اثر اطباق و غنه
باقی میگذارند بر حسب تفصیل که معروف است و بدانکه از
ابی عمرو ادغام کبیر و ترک همزه ساکن و اظهار و تحقیق همزه
ساکن و اظهار و ترک همزه هر سه مرویست اما ادغام و تحقیق
همزه صحتی ندارد والله اعلم **باب هاء الکنایه** هاء کنایه در عرف
در اصطلاح قرا عبارتست از هاء ضمیری که کنایت کنند بآن از
واحد مذکر غایب و حق ان هاء آن است که مضموم باشد
الا که پیش از و کسره باشد یا یای ساکن چون به و علیه
و اگر هاء پیش از حرفی ساکن افتد چون علیه الله باتفاق
صله نباید کرد و اگر ما قبل هاء متحرک باشد و بعد از هاء ساکنی نباشد
باتفاق صله باید کرد چون عنده مفاتح الغیب و اگر ما قبل
هاء ساکن باشد و بعد از هاء متحرک چون فیه هدی ابن کثیر

صله می کنند و موافقت او نمیکنند الا حفص در فیه
مهاناً مراد از صله آن است که بعد از ها واوی یا یائی باشد
ساکن بیارند و در بعضی از ها اثنا اختلافی هست و حکم آن مفصل
گفته میشود یؤده نوله نصله نؤته در وصل بقصر
یعنی بکسر ها بی صله ق بسکون ها بقصر یا ه بصله ف
فالقه در سوره نمل در وصل بسکون ها س ع ر بقصر ف
با صله ه بیصله غیرهم یتقه از خلاد صله نیز مرویست
و سکون قاف مخصوص است بحفص در سوره نور بکسر
قاف و بقصر با صله ب خ در وصل بسکون
قاف و کسر ها ص بکسر قاف و قصر ق و بکسر قاف ه
و بکسر با صله ه یره بسکون ها ه بصله و قصر با تغیر صله
یأته در طه در وصل بسکون ها س بقصر یا صله بصله ق ه

غیرهم

غیرهم یرضه مراد از یرضه قصر در ضم هاست و در دیگر الفاظ
کسر ها در سوره زمر در وصل بسکون با قصر ه بسکون ها
س بسکون با صله بضم ها بغیر صله ن ع خ بصله غیرهم
ارجه فهموم میخوانند یا بغیر صله پیش او روم و اشمام
در ها در حال وقف جایز است و پیش هر که بضم میخواند
سکون معین و ان برین موجب است ارجئه بهمز و ضم ها
ب ارجئه بهمزه ساکن و صله و ضم هام ه ارجئه بهمزه
ساکن بغیر صله و کسر ها و ارجه بغیر همزه و سکون ها ع ح
ارجهی بغیر همزه و صله ک ش ارجه بغیر همزه و کسر ها
یعنی صله ق باب المد والقصر انکه چون همزه بعد از الف
افتد یا بعد از یای ما قبل مکسور یا بعد از واو ما قبل مضموم
و در یک کلمه باشند یعنی چون شاءَ و جِیءَ و سُوءَ

باتفاق مدمی باید کرد و اکر در دو کلمه باشند یعنی حرف مد در آخر
کلمه اول باشد و همزه در اول بدل کلمه دیکر چون ما انزل فی الفکم
امره الی بعضی مدمی کنند و بعضی نمیکنند و از بعضی هر دو
مرویست برین موجب بغیر مد بمد و غیر مد بمد و اکر حرف
بعد از همزه افتد چون آمن هولاء الهة للایمان الی
باتفاق قصری باید کرد الا بمذهب ورش و از ورش
سه وجهست قصر و این بهترست مد مطول مد متوسط
و فرقی نیست میان انکه همزه ثابت باشد چون آمن
أتی یا تغییری یا تسهیل چون هولاء الهة یا ابدال همزه
الحفه بیا للایمان جاء آل و بعضی از رواة که مدمی کنند
درین نوع بجهة ورش چند کلمه را استثنا کرده اند که
دران مد نمیکنند ماء اسرائیل و قرآن و مذوما و

میولا

میولا و امثال آن یعنی در هر موضعی که پیش از همزه حرفی
صحیح ساکن باشد و در هر موضع که حرف بعد از همزه وصل
افتد چون انت اذن نیز مد نمیکنند و مستثنیست
و بعضی از اهل از چند کلمه دیکر استثنا کرده اند یواخذکم
لا تواخذنا یواخذ اخذ الان عاداً الاولی
و ابن علیون در جمیع این باب که حرف مد بعد از همزه است
قایل است بقصر و بسبب قصر بورش کرده است
و اختیار صاحب شاطبی قصر است والله اعلم و در هر
موضع که بعد از حرف مد حرفی ساکن مدغم باشد چون و
ایه و الحاجونی و لا الضالین باتفاق تمام مد باید کرد و
اکر ساکن غیر مدغم باشد چون و اذ الجبال یا حرف مد در آخر
کلمه باشد و ساکن مدغم در اول کلمه دیکر چون اذا الشمس مد نمیکنند

بلکه حرف مد را حذف میکنند و اگر ساکنی که بعد از حرف مد باشد
در اصل متحرک بوده باشد و بجهت وقف ساکن شده
چون نستعین مد جانه است باعتبار سکون وقف جایز است
جهت سکون عارض است و در فواتح سور که سه حرف باشد
و وسطش حرف مد باشد چون کاف قاف لام نون
میم باتفاق همه مد مشبع می باید کرد و در کهیعص و حم عسق
دو جهت اشباع و مد عدم اشباع افضل است و در بکر
فاتحه سوره که بر دو حرف باشد چون طه قصر معین است و
ساکن نیست که جهت او مد کنند و در الف با الف
بانکه سه حرف است قصر می باید کرد جهت انکه در [illegible] حرف مد نیست
چون ما قبل یا ساکن یا واو ساکن فتحه باشد و بعد از و همزه
و در یک کلمه باشند سوره دران از ورش در وصل

دو وقف دو وجهت مد مشبع و مد متوسط و چون بعد از یا
و واو ما قبل مفتوح حرفی متحرک بوده باشد همزه یا غیر همزه
و بسبب وقف ساکن شده دران از جمیع قرا غیر ورش
سه روایت است ترک مد مشبع و مد متوسط اما ورش
در هر جا که ساکن غیر همزه باشد [illegible] فلا فوت
با دیگران متفق است و اگر همزه باشد چون شیئ ازان
دو وجهت که ذکر رفت و ذرواو سوات از ورش
مد و ترک آمده است و در واو الموؤدة و موئلا باتفاق
قصر است و مد ورش و حمزه از همه اطول است پس مد عاصم
پس مد ابن عامر و کسائی پس ابو عمرو و قالون
باب همزتین من کلمة واحد چون دو همزه در
یک کلمه جمع شوند همزه اول البته مفتوح باشد و دوم

یا مفتوح یا مکسور یا مضموم چون ائنتم ائذا ألقی همزه اول را تحقیق میکنند اما همزه دوم بعضی را تحقیق میکنند و بعضی تسهیل و بین الهمزتین بعضی مدی آرند و بعضی نه بدین موجب که ذکر میرود همزه ثانیه مفتوحه به تسهیل بی مد م بتسهیل بی مد یا قلب بالف سش بتسهیل و مد ب ق همزه ثانیه مضمومه بتسهیل بی مد م ب سش بتسهیل و حد قام همزه ثانیه مکسوره بتسهیل و حد ب ق بتسهیل بی مد ش این که ذکر رفت مذهب نافع و ابن کثیر و ابو عمرو است که اصحاب تسهیل اند و مذهب کوفیان و ابن ذکوان تحقیق همزه است و قصر اما هشام ازو در همزه ثانیه مفتوحه دو وجهست تحقیق و تسهیل و در هر دو وجه مدی آرد و همزه ثانیه مکسوره را تحقیق می کند در مد ازو دو وجهست الا درین ست

حکم

کلمه که ذکر میرود آئنکم ائن لنا لاجرا در اعراف ائذا امت در مریم ائن لنا در شعرا ائفکا ائنک لمن المصدقین در صافات ائنکم لتفکهون در حم سجده که وجها واحدا مدی آرد و در عمران نیست مد و قصر هر دو ازو آمده است و در همزه ثانیه مضمومه و آن در قرآن در سه موضع زیاده نیست اونبئکم در ال عمران ائنزل علیه در صاد ائلقی الذکر در قمر از هشام سه وجهست مد و تحقیق در هر سه قصر و تحقیق در ال عمران و مد تسهیل در ان دو دیگر و در کلمه ائمه کوفیان و ابن عامر تحقیق میکنند و دیگران تسهیل و نحویان ابدال میکنند بیا و مد در ائمه مخصوص است بهشام و بی مد نیز خوانده است و بدانکه همزه استفهام در همزه وصل درآید چون اذن لکم الان الذاکرین الله

خبر همزه وصل را حذف نمیکنند ملتبس نشود استفهام
بخبر بلکه مد میکنند باتفاق واین اولی است وبعضی از
جمیع قراء تسهیل همزه وصل روایت کرده اند ودرین موضع
که اجتماع همزه استفهام وهمزه وصل است انها که بین
الهمزتین مدی کردند میان همزه اولی وثانیه مد نمیکنند
جهت آنکه همزه وصل عارضی است واصلی ندارد ودر جایی که
سه همزه جمع شده باشد چون ءآمنتم ءآلهتنا همزه
ثانیه را ابدال میکنند باتفاق ومد نمیکنند باتفاق و
در ابدال همزه ثانیه اختلاف هست ودر همزه اعجمی اد هستم
ان كان ذا مال ان يوتي آآمنتم اختلافي
نیست هر در موضع خود گفته میشود والله اعلم

باب الهمزتان من كلمتين دو همزه که یکی در آخر کلمه باشد

ویکی در اول کلمه

ویکی در اول کلمه وباهم مجتمع شوند یا متفق باشند در حرکت یا مختلف
حکم هر قسمی بتفصیل گفته میشود المتفقتان یا هر دو مفتوح باشند
یا مکسور یا مضموم چون جاء احدهما من السماء ان اولیاء
اولئك اسقاط همزه اول در هر سه نوع اسقاط اول
در مفتوحین وشبه یا در مکسورتین وشبه واو در مضمومین
تسهیل یا ابدال ثانیه در هر سه موضع نوع وتسهیل
اصحست المختلفتان پنج نوع است نافع وابن کثیر وابو عمرو
در همزه ثانیه تغییری میکنند بدین موجب اول مفتوح
وثانی مضموم چون جاء امة همزه شبه یا اول مفتوح و
ثانی مکسور چون تفئ الی همزه شبه یا اول مضموم وثانی
مفتوح چون یشاء اصبنا واو مریح اول مکسور وثانی
مفتوح چون من السماء او ایتنا یا مریح اول مضموم

وثانی مکسور جون لیشا رالی دو وجهت وجه ۳ یا وج
واو صریح و بدانکه از ورش و قنبل در متفقان دو وجهت
یک وجه آن است که مفتوح را شبه با و مضموم را شبه واو این
وجه مشهور است واین را تسهیل میخوانند و وجه دیگر انکه
مفتوح را الف کنند مکسوره را یا و مضموم را واو این را
بدال خوانند و بعضی درین دو موضع هولاء ان کنتم در البقر
والبغاء ان اردن در نور جهت ورش بیای خفیف الکسره
خوانده اند و قالون و بزی در باء السوء الا در سوره
یوسف از اصل خود عدول کرده همزه اولی را واو میکنند
و واو را در واو ادغام و با السوء الا میخوانند و بتسهیل
همزه اولی بر اصل خود نیز میخوانند و جون حرف مد پیش از
همزه واقع شود که دران همزه تغییری رفته باشد باسقاط

بتسهیل

بتسهیل در حرف مد قصر و مد هر دو جایز است و مد جمع است
واین دو وجه بر مذهب بزی و سوسی و یک روایه
از قالون و دوری است که مد منفصل نمیکنند اما بر مذهب
دیگر قرا غیر ایشان که مد منفصل میکنند هم مدی باید کرد
بر مذهب هر که همزه ثانیه را بی انداز دهم مدی باید کرد و
اسقاط و ابدال و تسهیل مخصوص است بوصل و در وقف
تحقیق می باید کرد باب ابدال الهمزه ورش هر همزه
ساکن را که فاء الفعل باشد ابدال میکنند یعنی اگر ما قبلش
مفتوح باشد جون یاکل الف میکند و اگر مکسور باشد
جون ایت یا میکند و اگر مضموم باشد جون یومن واو میکند
الا کلمه که از ابوا مشتق باشد جون تووی او تووی فاء و واو
و اگر همزه ساکن عین کلمه باشد ابدال نمیکنند الا در بیر و

النسی

بئس والذیب وهمزه متحرک راکه فاء فعل کلمه باشد
وپیش ازو ضمه باشد چون لا تواخذنا موجلًا المولفة
موذن یوخر بواو بدل میکنند الا در لیلا النبی و در
النبی چون ابدال میکنند دو یا جمع میشود یا دریا ادغام
میکنند والنسی بیک یا مشدد میخواند حمزه و هشام در وقف
موافقت ورش میکنند بوجهی که یاد کرده خواهد شد وابو عمرو
تمام همزها و ساکن را ابدال میکند و فرق نمی نهند میان انکه
فاء کلمه باشد یا عین یا لام الا همزه که لام فعل و مجزوم باشد
که ازرا ابدال نمیکنند و همزهای مجزوم اینست که درین نوزده
کلمه آمده است تسؤ در سه موضع تشا در ده موضع یهیی تنسا ها
ینسا یا مبنی باشد بر سکون بر سکون وان در یازده کلمه
انبیهم نبینا نبئ ینبیها هی در دو موضع

ارجه در دو موضع اقرا در سه موضع و تروی و تووید ابدال
نمیکنند چنانچه مذهب ورش است و در رئیا نمیکنند
جهت انکه اگر ابدال کنند ادغام باید کرد و به ریا که سیرابی است
مشتبه شود و در موصدة نا بینا معتل ملتبس نشود و بارئکم
نیز ابدال نمیکنند با انکه سوسی بسکون هم میخواند و ابن علیه
بارئکم را بسکون یا خوانده است و دوری یاء لتکلم
بهمزه ساکنه میخواند و سوسی ابدال میکند و شاطبی و بعضی از
مصنفان ابدال همزه ساکن نسبت بسوسی کرده اند از
جهت انکه ازو مشهور شده است و دیگران نسبت بابو عمرو
کرده اند و کسایی الذین ابدال میکنند بموافقت ابو
عمرو و اگر دو همزه با هم مجتمع شود و همزه دوم ساکن باشد
چون ادم او هل اوتی باتفاق همه قرا همزه دوم را ابدال

ابدال میکنند باب حذف الهمزة بدانکه ورش حرکت همزه ما قبل
نقل میکند و همزه را حذف میکند بشرط آنکه حرف ساکن در
آخر کلمه باشد و همزه اول کلمه دیگر که بعد ازو باشد بشرط آنکه حرف
ساکن حرفی صحیح باشد یعنی در حروف مد نباشد چون قد
افلح من استبرق کفوا احد فی الارض واگر پیش از
همزه واوی باشد یا یایی که از حروف مد نباشد
از همزه واوی باشد یا یایی که از حروف مد نباشد
چون ابنی ادم تعالوا آنکه نقل حرکت و حذف همزه
میکند و در مثل منهم امیون چون صله میکند نقل و حذف
نمیکند و اگر ساکن و همزه در یک کلمه باشند چون
سیئوا لا نقل و حذف نمیکند و در کتابیه انی ظننت
از ورش دو جهت اسکان هاء و اثبات همزه و وجه

او جحت

وان نکاد ۱۶

او جحت و درالا در سورة یونس و در معی رد
قالو متابعت ورش میکند و باتفاق نقل حرف
حرکت همزه میکنند و از همزه در حالت وقف
دو روایت است یک روایت موافق ورش و یکی موافق
دیگران و همزه که در اول افتد آن تسهیل میکنند بواسطه
اتصال او بما قبل حکم متوسط میگردد و ما قبل همزه که با او
متصل میشود یا حرفی باشد چون انستم یا کلمه چون
دانستم یا کلمه چون قد افلح شرط آن است که اگر ما قبل
را از وجدا کنند کلمه که در و همزه باشد مختل نگردد
ازین شرط معلوم میشود که هر کلمه که حروف مضارعه
در اول او باشد چون یومن و یات اقبل متوسطیست
نه مبتدا و حکم این همزه آن است که اگر ساکن باشد د

المصطلقا

المصطلقا
الیاس بابا

وماقبلش متحرک جون یا صالح ایتنا ی خلاف تسهیل
باید کرد زیراکه ماقبل باو نمی پیوندد وابتدا باو نمیتوان این حکم
متوسط داشته باشد اکر همزه متحرک باشد وماقبلش ساکن
واز حروف مد ولین نباشد ومیم جمع نباشد من استبرق
قد افلح حرکت همزه را بماقبل نقل میکنند ودرین نوع
تحقیق نیز میکنند واکر ماقبل همزه واو یا ماقبل مضموم باشد
یا یای ماقبل مکسور جون یدعوا الی تزدری اعینکم
نقل حرکه همزه بماقبل وحذف همزه را وابدال وادغام
هردو را می شاید واکر واو یا زاید باشد جون قالوا
امنا قالوا اوذینا قالوا انا تسهیل مفتوحه را کالالف
ومکسوره را کالیا ومضمومه را کالواو اکر ماقبل همزه باشد
جون ائنا بما انزل انا اذا همزه را تسهیل باید کرد واکر

همزه

همزه متحرک باشد وماقبلش متحرک واین نوع نه صورة
دارد وجهت همزه را سه حالتست وماقبلش سه حالت
وسه در سه نه باشد وحکمش آن است که همزه را مفتوحه
که بعد از ضمه باشد جون السفهاء الا بواو بدل باید کرد و
در هفت صورت باقی بین بین باید کفت مفتوحه را جون
ءانتم جاء امرنا کالالف ومضمومه جون ءانزل جاء
امة کالواو ومکسوره جون قال انی یفی الی کالیا ودر جمیع
صور که ذکر رفت تحقیق وتسهیل رواست الا نوع
اول همزه متوسط دارد والله اعلم ودر وصل خلف از
همزه روایت میکند که بر حرف ساکن پیش از همزه اندک
سکته لطیف میکرده است بشرط آنکه در دو کلمه باشند جون
قد افلح واکر در یک کلمه باشد سکته نمیکنند الا در شیء و

وشیئا وبرین زیاده نکرده اند وابن کثیر وابن عامر و
کوفیان عاداً الاولی در سورة والنجم بسکون لام وکسر
تنوین میخوانند بر اصل ودران تصرف نمیکنند و نافع
وابوعمرو حرکت همزهٔ اولی را بلام تعریف نقل میکنند
وهمزه را حذف میکنند ودر لام تعریف تنوین عاداً
الاولی ادغام میکنند وبرین قراءت اعتراضی وارداست
وبیانش آن است که حرکت لام عارض است و
اصل او سکون است پس لام تقدیرا ساکنست
وادغام در ساکن متعذر وجواب آن است ادغام
در ساکن حقیقی متعذر است اما در ساکن تقدیری
متعذر نیست وبر قراءت عاداً الاولی بشود واگر
بر عاداً وقف کنند وابتدا به الاولی کنند مذهب

ودرش

درش حرکت وحذف متعین است چنانچه اصل اوست
وپیش ابوعمرو وقالون دو وجه است نقل وحذف چنانچه
قاعده ورش است وترک نقل واثبات چنانچه مذهب
سایر قراءست ووجه ثانی افضل است چه ایشان نقل جهت
ادغام میکنند وچون توقف بر عاداً ادغام زایل میشود
احد با اصل اولیست وقالون غیر النقل واو اولی را مهموز
میکند بهمزهٔ ساکنه هم در وصل وهم در وقف وبدانکه کلمه
که اول او همزهٔ قطع باشد چون ارض وانسان ودر اول او
الف ولام تعریف در آید ونقل حرکت عارضی را کرده همزه
را حذف کنند وخواهند که ابتدا باین کلمه کنند در ابتدا
با دو وجه است یکی آنکه حرکت عارضی لام تعریف را متعذر
بنگیرند ولام را ساکن گیرند وهمزهٔ وصل را در اول کلمه

را در ارند وگویند الرض واین وجه مختارست و وجه دوم انکه
حرکت عارضی لام را اعتدال کنند و از همزه وصل مستغنی
شده گویند لرض **باب وقف هشام بر حمزه** بدانکه همزه
بر همزه که در اول کلمه افتد تحقیق همزه است الا بروایتی
که موافقت ورش کرده نقل حرکت و حذف همزه
میکنند و این باب مخصوص [illegible] است بر همزه که در وسط
کلمه فتد یا در آخر و مذهب [illegible] ایل و ابدال و حذف که درین
باب [illegible] میشود مخصوص است بحالت وقف و
در حالت [illegible] [illegible] م تحقیق همزه میکنند و این باب
بر نوع [illegible] میشود جهت انکه همزه ساکن و ماقبل
متحرک و یا همزه متحرک باشد و ماقبل ساکن یا هر دو متحرک
باشند و هر دو ساکن متصور نیست چه التقای ساکنین

نوع

نوع اول حکمش انست که اگر ما قبل همزه مفتوح باشد چون
یاکلون کداب انشا و الملا همزه را الف میکنند و اگر
مضموم باشد چون المومنون یوفکون تسوهم همزه را واو میکنند
و اگر مکسوره باشد باشد چون الذیب نبی همزه را یا میکنند
و فرقی نمی نهند میان انکه همزه در اصل ساکن بود یا
یا بجهت وقف ساکن شده باشد نوع دوم در حکمش
انست که حرکه همزه با قبل نقل میکنند و همزه را
حذف میکنند و در موئلا مولا میکنند و در
اَلْمَرْءَ اَلْمَرْ میگویند و در انجا روم و اشمام نیز شاید
و درین نوع سه صورت استثنائی کنند اول انکه
همزه متحرک که در وسط افتاده باشد و ما قبلش الف
باشد چون نساوکم درین صورت چون نقل نمیتوان

کردجون حذف همزه نمیکنند بلکه بین بین میخواند دوم آنکه
همزه در آخر کلمه باشد و پیش از همزه الفی باشد و ما قبل
الف مفتوح باشد جون صفراء و درین مثل نیز همزه را حذف
نمیکنند بلکه قلب می کنند با الف و دو الف جمع میشود
و درین جا دو وجهست یکی آنکه یک الف را حذف کنند پس
الفی مقصوره بماند و یکی آنکه حذف نکنند و اجتماع ساکنین
شود و این اجتماع در حال وقف است جایز است و جون
حذف نکنند الف را مد کنند مد طویل سیوم آنست که همزه
در آخر کلمه باشد و پیش از وی یای باشد زاید یا واو
زاید جون خطیئة قروء و درین جای نیز حذف میکنند
تا فرقی باشد میان اصلی و زاید بلکه در مثل خطیئة و همزه را
بدل میکنند و بعضی از حمزه روایت کرده اند که در واو یا

اصلی

اصلی همان میکنند که در زاید یعنی قلب و ادغام عمل میکنند
نوع سیم نه قسم منقسم میشود وجهه آنکه همزه یا مفتوح باشد
یا مضموم یا مکسور باو هر دو یکی ازین سه ما قبلش یا مفتوح باشد
یا مضموم یا مکسور و سه در سه باشد و در دو قسم ازین
اقسام ابدال میکنند و در هفت قسم بین بین میگوید
برین موجب که یاد کرده میشود همزه مفتوحه اگر ما قبلش باشد
مفتوحه جون سال شبه الف مکسوره جون فیه یا مضموم
جون مؤجلا واو همزه مکسوره اگر ما قبلش باشد مفتوحه جون
جبرئیل شبه یا مکسوره جون خاسئین یا مضموم جون
سئیل شبه یا همزه مضمومه اگر ما قبلش باشد مفتوحه جون
روف شبه واو مکسوره جون نعالیون شبه واو مضموم
جون برؤسکم شبه واو وهشام با حمزه متفق است

هر جا که همزه در آخر کلمه باشد و هر جا که در وسط افتاده
باشد تحقیق همزه میکند و در کلمه رئیا حمزه همزه را بیا بدل
میکند و دو جمع میشود و درین جا دو وجهست ادغام جهت
اجماع دو یا و اظهار جهت انکه اصل یا اول همزه است و بعضی از
حمزه روایت کرده اند که رئیا مهموز خوانده است بر اصل
و در نبئهم و انبئهم و مثل ان از حمزه دو وجهست کسر ها
نظر بانکه ما قبلش یا است چون نبیهم و ضم ها نظر بعوض
یا و بعضی از حمزه که روایت کرده اند که او در تسهیل همزه
اتباع خط مصحف کرده است یعنی هر جا که در مصحف همزه
را بصورت یا نبشته اند یا میکنند و هر جا که بصورت
واو نوشته است واو می کنند و هر جا که همزه را بصورتی
ننهاده است حذف میکنند و بدین روایت

یستهزون

یستهزؤن و متکئون و یستنبئونک و لیطفئوا و امثال
این را چون فمالئوا و لیواطئوا را بحذف همزه بایه خوانند
چه در مصحف این همزها صورتی ننهاده اند و چون همزه
مستهزؤن بر قاعده اتباع رسم مصحف حذف میکنند
بعضی از واحدا ابدا انکه مذهب حمزه و هشام اشمام و روم
در حالت وقف بر هر کلمه که در تسهیل یا ابدال یا تعلی
میکنند جایزاست الا کلمه که همزه در اخرش بوده
باشد و مبدل شود بالف یا مکسور باشد و مبدل
شود بیا یا مضموم و مبدل شود بواو الباری لؤلؤ
در امثال این الفاظ روم و اشمام روا نیست جهت انکه
حرف اواخر این کلمات ساکن اند و در حرکت
اصلی ندارد چون حروف اواخر نختی و یدعوا و یرمی

وجون همزه متحرک باشد ودر آخر افتاده وماقبلش متحرک
باشد بجنس حرکت همزه یا ماقبل همزه الف باشد جون
من السماء بیان کرده شد که حکمش آنست که ابدال کنند
وروم واشمام نکنند وخلف از حمزه نیز وجهی دیگر
روایت کرده است وان وجه اینست که همزه را
بین بین کویند تا روم که بحذاء قراءت فوت نشود
وان کسی که در جمیع این باب جهت حمزه روم نمیکند
وقف بسکون می‌کنند ومضموم را ومکسور را بمفتوح
الحاق نمیکنند بنابر آنکه تخفیف همزه جهت سکون است
ودر روم ساکن نمی‌ماند مذهبی شاذی آورده مشهور
از حمزه روم واشمام است باب ذال از ودل قد
وتاء تانیث ولام هل وبل بدان وفقک الله که

ذال

ذال اذ و دال قد وتاء تانیث ولام هل وبل را بعضی قراء در حرفی
که ذکر آن خواهد رفت مطلقا ادغام می‌کنند وبعضی مطلقا
اظهار میکنند وبعضی مذاهب ایشان تفصیل است یعنی
در بعضی حروف اظهار می‌کنند ودر بعضی ادغام و
درین رساله ذکر اصحاب ادغام کرده میشود وهر کس که ذکر
او کرده نمیشود مذهب او اظهار است ادغام ذال در
شش حرف است ج ز س ص ت د ومثل اذ
جعلنا اذ زین اذ سمعوا اذ صرفنا اذ تبری اذ
دخلوا واصحاب ادغام را ذکر میرود ابو عمرو در جمیع
هشام در جمیع ابن ذکوان در د کسایی در غیر ج خلاد
در غیر ج خلف در د ت ادغام دال قد در هشت
حرف است ج س ش ص ذ ز ض ظ مثل

لقد جاءكم قد سمع قد شغفها لقد صرفنا لقد ذرانا لقد
زينا قد ضل قد ظلم مدغمان اين جماعتند ابو عمرو در جميع
حمزه در جميع كسائي در جميع ورش در ض ظ در ابن
ذكوان در ز ض ظ لقد زينا از دو وجهست
هشام در جميع الا لقد ظلمك در سوره ص ادغام
تاء تانيث نزد ورش شش حرفست ج ث س
ص ز ظ مثل نضجت جلودهم كذبت ثمود انبتت
سورة حصرت صدورهم خبت زدناهم
كانت ظالمت ذكر مدغمان لى روو ابو عمرو در جميع
حمزه در جميع حمزه در جميع كسايى در جميع ورش
در ظ ابن ذكوان در وجبت جنوبها از دو وجهت
اظهار و ادغام در ص ث ظ هشام در ص ث ظ

ادغام لام و بل درين هشت حرفست ت ث س
ز ظ ن ط مثل هل تعلم هل ثوب بل سولت
بل رين بل طبع بل ظلوا هل هل ندلكم بل ظننتم والضحى
ادغام را ذكر ميرود ابو عمرو در هل ترى من فطور
هل ترى لهم كسايى در جميع حمزه در ت ث ق
هشام در غير ن ص هل يستوى الرعد باب
اتفاق قصر در ادغام اذ و قد و تاء تانيث
و لام هل بل بدانكه اتفاق است ميان جميع قرا
در ادغام ذال اذ در ذال چون اذ ذهب و در
ظا چون اذ ظلمتم و در ادغام دال قد در دال
چون قد دخلوا و در تا چون قد تبين و در ادغام
تاء تانيث در تا چون كانت تاتيهم و در دال چون

اجيبت دعوتكما و در طا جون فارمنت طايفة و در
ادغام لام هل و بل را هم ادغام ميكنند جون هل لكم
بل لكم و در ادغام لام بل و در را جون بل رفعه الله و در بل ران
هم ادغام ميكنند الا حفص و اتفاق است در ادغام
حرف اول از دو حرف مثلين كه با جمع شوند در يك كلمه
و حروف دوم متحرك باشد جون يدرككم يا در دو كلمه
جون تحل لكم يستطع عليه الا در مثل قالوا و اقبلوا كه الذى
بايد كرد نه ادغام و در ماليه هلك خلاف است و مختار
وقف است به ماليه باب ادغام حروفى كه مخرج
بهم نزديكند و اظهار ان ادغام ساكن در فا جون نخسف بهم
فاولئك و ان تعجب فعجب از خلاد يتب فاولئك
دو وجهت ب ك ر ج ادغام الا يفعل در ذال ذلك در

سوره نبا و فرقان و منافقون و اين ادغام يعنى ادغام
ذال و فا از ذيك شا و ست ث ادغام تخسف در
يا از بهم ك ادغام ذال عذب ب ح ك و نبذتها
در سوره طه در تا ش خ ك ادغام تا اورثتموها در
ب ح ك ه در سورة اعراف و زخرف ادغام را
در لام جون فاغفر لنا ب از دوری دو وجهت
ادغام نون ليس و ن از ورش در ادغام نون
والقلم در واو دو وجهت و نه ن در واو والقران
والقلم اك ش را ادغام دال كهيعص در ذ ذكر
ب ح اك ع م ت برد ثواب لبثت لبثتم ن
م ع اظهار نون طسم ح اظهار ذال اتخذتم ثم
الحرث لا حيث م ص اظهار تا ء تانيث ذلك

اند قالون دو وجهست م ش ه در سوره اعراف جهت
باء ارکب معنا از خلاد و قالون و بزي دو وجه
اش ق اظهار باء ساکن یعذب من یشاء در سورة
البقره ش ادغام در باء یعذب من یشاء در البقره
دو قول است و ابن عامر و عاصم باء یعذب را
مرفوع میخوانند و ادغام نمیکنند باب تنوین
و نون ساکن نون ساکن و تنوین در شش حرف
ادغام میکنند و پیش شش حرف اظهار
میکنند و باقی پانزده که می ماند اخفا میکنند
باتفاق در شش حرف یرملون ی ر م ل و ن
قلب بمیم پیش ب جون من بعد و هر نون ساکن
که پیش از واو باشد یا پیش از یا در کلمه باشد

جون صنوان الدنیا باتفاق اظهار میکنند تا بمعنا
مشتبه نشود ادغام و در پیش شش حرف که ادغام
میکنند برین موجب میکنند در لام و را بلا غنه
در میم و نون بغنه در واو بلا غنه ف و یا بغنه غیره اظهار
پیش حرف حلقی ء ه ح ع غ باب فتح
امالت تمام و بین و بین حمزه و کسایي در اماله اکثر الفاظ
متفق اند و هر یک از ایشان جند لفظ امالت میکنند که
ان دیگری نمیکنند و دوري از کسائي جند لفظ را
امالت میکنند ذکر آنچه در امالت آن متفق اند
ذوات یا افعال جون سعی سوي اوحی استوی
استغنی تعالی ساوی یخفی توفی تجری اسی نودی
یتلی یتولی یتلقی یتوادي تتجافی یفتری

سیصلی وغیره و ذوات یا زا ابدال شناسند
که در متکلم یا ظاهر شود جون سوت و لو جیت و مراد
از ذوات یا آن هست که یا در آخر کلمه باشد جون هدی
نه جون زاد ذوات یا از اسما الهدی الاذی الزنا
مرسیها ازکی مصلی مثنی مغزی فرجا عزلی النو
رایه وغیرها و ذوات یا انکه آن شناسد که در
تثنیه یا ظاهر شود جنانکه در دحی مثلا کویند وحیان
و هر لفظی ثلاثی که الف او از واو باشد و حرفی
بر وزیادت در جامع شود جون یدحی
و اعلی حکم ذوات یا دارد در اِمالت
ذوات الفات
و از اسما رضحتها الدنیا و القوی یا ویلتا یا حسرتا
یا اسفی

الحروف بل کلمه
لاغیر یحیی و احیا بشرط انکه بواو نباشد
کلمه کلمه
رای و درین کلمه دو اماله میکنند حتی و عیسی و الی
الفات تانیث که در اواخر الفاظی افتد
که بیرون فعلی باشد یا فعلی فعلی یا فعالی یا فعالی جون موتی
بشری ذکری ساهی سکاری او موسی و عیسی
و یحیی این قسم ملحق است هر کلمه که در مصحف بیا نبشته اند
اکرچه الف او منقلب از واو باشد جون والضحی و ضحیها
الزنی غیر لدی ما زکی الی حتی علی الفات او اخر آیات
پانزده سوره طه النجم المعارج النازعات
عبس حمزه در جهار موضع ازین سور نهاد تمام میکنند

الاعلى والشمس والليل والضحى القيامه فواتح سوره الر المر
كهيعص باماله يا طس طسم طه حم يس
سائى باماله حمزه ونون كسايي وخلف نيز انداالر
القهار كلا هما جهت ان است كه الفات منقلبست
از واو وجهت كسر كافيت اناه باماله ذكران هر يكي
از ايشان بدان مخصوص اند حمزه خاف خافوا
طاب ضاقت خاف زاغوا جاء شاء زاد ران
راى القمر راى الشمس باماله لا روايت ضعافا
درين با روايت خلف باماله را اينكه در نقل روايت
خلف وار خلاد دو وجهت ترا الجمعان اماله
هردو الف ميكند در وقف وكسايي ازان الف
ثانيه ميكند وزاغت را حمزه نيز اماله نميكند

ازان

ازان كسايي رؤياي الرويا مجيا هم كهيعص بامات در ها
خطايا مرضات مرضاتي حق تقاته اناه نيه عصاي قد هدان
قل آنني هداني در آخر انعام و در زمر هردو اماله ميكند او صاني
در مريم احسن اتاني تليها طحيها وحيها اما ازان هود دو هر
اماله ميكند احيا كه بعد از واو باشد سجاها ذكراهم دوره
دوري از كسايي بدان مخصوص است رؤياك در اول
سوره يوسف عليه السلام مثواي محياي هداي در طه
مشكوه يسارعوا نسارع يواري در مايده فيها
وجهان اواري آذانهم اذانهم اذ اننا
انصاري طغيانهم البارئ يسارعون بارئكم
يسارعون در مايده الحواري الجاد الذاجبارين
وهر لفظي كه بعد از راء مكسوره باشد چون الكافرين

الكافره بدانكه ازكسائي در جميع امالت تمام ميكنند يعني
دوري وحمزه درين الفاظ كه ذكر ميرود البوار القهار
الابرار اشرار وهر لفظ كه در وي دو را باشد توريه
الف ثانيه تراءي الجمعان در حالت وقف بر تراءا
امالت بين بين ميكند ودر غير ان الفاظ امالت تامه ابو عمرو
الغات فعلى باشد وفعلى وفعلى را امالت بين بين
ميكند واكر پيش از الف را باشد جون بشرى وذكرى
امالت تمام ميكند الفات اواخر سوره پانزده
كانه امالت بين بين ميكند واكر ما قبل الف را باشد
جون يرى النهى امالة تمام ميكند واكر ما قبل
الف را باشد اى النصارى ونار وهر الفى كه بعد از وى
راء مكسوره باشد ودر اخر كلمه افتاده باشد

الاخيار

الاخيار اخيار رين امالت تمام ميكند بشرى واشترى
وهر الفى كه بعد از و را باشد امالة تمام ميكند اكر المر
امله تامه حمزه با مالت بين بين كهيعص الف
ها را امالت تمام ميكند ودر الف يا ازموسي دو وجهت
طه الف ها را امالت تمام ميكند اعمى اول در سوره
سبحان الناس جون مجرور باشد در و دو وجهت
بشراي بيك روايت وفتح اصح است يا ويلتى يا
حسرتا يا اسفى ابي بروايت دوري امالة بين بين كند
راى با مالت الف امالت تامه راى القمر راى الشمس
از سوسي را وحمزه هر دو را با مالت وبفتح خوانده است
ناى دو وجهت از سوسي ومشهور از وي فتحت والما
نون نميكند ترى الله ومثل آن از سوسي در امالت را

در وصل دو وجهت ورش زوات الیا یعنی هر کلمه
که در آخر ان الفی باشد که اصل آن الف یا باشد وهر الف
که آن را در مصحف بیا نبشته باشند الا مرضاة کلا
ازنا المشکوة در اماله آن از دو وجهت واصح امالت
محیای مثوای هدای ازین باب ذوات الرا یعنی
هر کلمه که در آخر او الف باشد و ما قبل الف را باشد
جون القری یری اشتری اراکم با مالت وفتح هر دو
میخواند الفات او اخر ایات بسوره یازده کانه
الا ان الف را که بعد از و ها باشد جون تلیها وضحیها که
نمیکنند مگر که پیش از الف را باشد جون ذکریها
الدار النار و هر الفی که بعد از و راء مکسوره باشد
الا الجار جبارین که درین دو کلمه دو وجهت رای

الدار النار وبلر
بدوامالت

بدو امالت کهیعص بدو امالت الر المر طه با مالت
در طها حم بدانکه قام امالت ورش بین بین است
الا در طه قالون کهیعص بدو امالت بین بین التو
با ماله بین بین و بفتح ها، با ماله هشام الر المر کهیعص
با ماله یا مشارب اینه در هل اتیک عابدون بدون
در سوره الکافرون انساه ابن ذکوان جار شار زاد اول
در سورة البقره و غیر البقره از دو وجهت حم کهیعص
با مالت یا التوریه را بدو امالت و بفتح نیز میخواند
و در الاکرام و عمران و اکرا و حمار لی و الحمار دو وجهت
ها بفتح واو و امالت خوانده است رای بدو اماله
محراب جون مجرور باشد باماله میخواند وجها واحدا
ادریک درادری دو وجهت ادریکم ابو بکر

در الٓمٓر کهیعص بدو امالت طه بدو امالت طسٓ طسٓم
اعمی در سجان نـای در سجان باماله همزه رای القمر
در رای الشمس در هر دو موضع جسم بشری و بسوی
در حال وقف یای در سجان بامالت همزه ادری
ادراک ادرایکم های بل ران باماله را و در اماله همزه
دو وجهست بل ران رای به و اماله رمی حفص بدانکه
هر الف که ان را در وصل جهت کسره که بعد از وست
بسم الله مجریها لا غیر چون عذاب النار امالت
میکنند در وقف نیز با انکه کسره بسبب وقف
زایل میشود و اماله تمام میکنند و سکون انکه بجهت
وقف حاصل شده جهت انکه عارضیست اعتبار
نمیکنند و هر الفی که پیش از حرفی ساکن غیر تنوین باشد با

جون

جون موسی الهدی عیسی ابن مریم القری التی ذکری الدار
و بر تقدیر عدم آن ساکن امالت او جایز باشد در
حال وصل امالت این الف مقصود نیست چه بسبب التقاء
ساکنین در تلفظ نمی آید اما جون بر کلمه که الف در آخر اوست
وقف کنند و الف ملفوظ گردد در فتح و اماله از هر یکی
بر اصل خود میروند اصحاب فتح فتح میکنند و اصحاب
امالت تمام امالت و اصحاب بین بین و اگر حرف ساکن تنوین
باشد جون مسمًّی مولًی غزًّی تترًی در وصل امالت ممکن و متصور
نباشد چنانچه یاد کرده شد اما در حال وقف جون تنوین
ساقط شود الف ملفوظ شود و در امالت ممکن گردد و از
ایمه قرا درین الف سه وجه منقولست یکی وجه مطلقا و یکی
وجه اماله مطلقا و یکی وجه امالت در کلمه مرفوع باشد یا مجرور

ملحوظ

وفتح در منصوب اکثر واغلب اند وماقبل الف مذکور را
تمامت قراء غیر سوسی امالت نمیکنند در حال وصل واز
سوسی در هر کلمه که ماقبل الف مذکور را باشد وحرف ساکن هست
بعد از راء تنوین نباشد جون نری الله الذین والکبری اذ
والنصاری المسیح والقری التی ومانند آن در وصل دو وجهست
واختیار صاحب تیسیر امالتست واکر ماقبل الف بنا باشد
یا ساکن بعد از الف تنوین باشد جون قری سوسی نیز موافقت
دیکران کرد و فتح باب کسایی در هاء تانیث
بدان وفقک الله جون بر تای تانیث وقف میکند
وتا ها میشود ماقبل ها در بعضی الفاظ امالت میکنند و
در بعضی امالت نمیکنند مطلق و در بعضی تفصیل دارد
وحکم آن مفصل کفته خواهد شد اما آن بعضی که امالت

نمیکنند

نمیکنند هر هاء تانیث که ماقبل او یکی ازین حروف ده کانه
باشد که درین کلمات جمع کرده اند حق ضغاط عص خظا
وامثله این قسم اینست که یاد کرده میشود النطیحة خلقة
قبضة صبغة بسطة القارعة خاصة الصاخة موعظة الصلوة
اما آن بعضی که حکم او علی التفصیلست هر هاء یست که
ماقبل او یکی حروف جهار کانه باشد که در کلمه اکهر جمع کرده اند
وتفصیلش اینست اکر ماقبل هر یکی ازین حروف حرفی
مکسوره باشد یا یای ساکن جون مائة الایکة العبرة وجهت امالت
میکنند واکر میان کسره وحروف جهار کانه حرفی ساکن
متخلل شود جنانکه در عبرة شده است تخلل ساکن را مانع
امالت نمی کیرد واکر حروف جهار کانه بعد از فتح یا ضم
باشد امالت نمیکنند ودر غیر آن جهار هر حرفی دیکر که

که باشد مطلقا امالت میکنند و امثاله ذکر میرود خبه
ربوه نعمه الهمزه حبه نعیه مبثوثه نفخه واحده الموقده عیشه
مصفوفه ضلاله هامیه خمسه و بعضی غیر الف را استثنا نمیکنند
و در ماوراء النهر قراءة کسایی امالت می کنند

باب ورش تمامت راآت متحرک و ساکنه را
ترقیق میکند اگر ماقبل را یای ساکن باشد یا کسره و در مکسوره
شرطست که کسره عارضی نباشد چون کسره همزه وصل در
مثل ارجعوا و چون کسره که بسبب التقاء ساکنین حاصل
شده باشد مثل ام ارتابوا و منفصل نباشد یعنی را در
کلمه نباشد و کسره در کلمه دیگر چون لحکم ربک برسول و اگر حرف
ساکن میان را و کسره لازم متوسط شود چون لعبره ان ساکن
را الضعف فاصل و مانع ترقیق نمیکند و بقرار ترقیق نمیکند اگر

حرف

حرف ساکن از حروف استعلا باشد کرح ترقیق نمیکنند
لقوه المانع من الترقیق و حروف استعلا هفت و درین
سه کلمه جمع کرده اند الا که خا باشد که خا از
حروف استعلا مستثناست و مانع ترقیق نیست و در الفاظ
اعجمی که در قران وارد است و نظر با اهل ورش بالیتی که
ترقیق کردی وان چهار کلمه است ابراهیم اسرائیل عمران
ارم تفخیم میکنند تا معلوم شود که این اسم اعجمیست و بعضی
ارم را عربی میدارند و ترقیق میکنند و در کلمه که دو را
باشد چون ضرارا و الفرار بالیتی که ترقیق کردی نیز
تفخیم میکنند جهت آنکه رای ثانیه مفخم است و مناسبه هر دو را
مستحسن است الا در شرار که درین کلمه رعایت مناسبت
برین وجه میکنند که رای اول را جهت ترقیق رای ثانی ترقیق

میکند و این ترقیق از اصل ورش خارج است چه اصل او ترقیق راست
جهت کسره ماقبل و در شرر ترقیق راست جهت کسره ماقبل ما بعد
و در باب ذکراً و ستراً یعنی هر راء مفتوح که بعد از تنوین
باشد و بیش از و حرفی ساکن و پیش از ساکن کسره اصحاب
اصحاب ورش اختلافی کرده اند و اکثر تفخیم میکنند و کلمه
حیران را بعضی تفخیم میخوانند و ورش را بغیر ازین که ذکر
رفت او را مذهب شاذ است و امام شاطبی
ذکر آن نکرده است و آنکه ذکر رفت مخصوص است بورش
و سایر قرا با ورش متفق اند در آنک هر راء ساکن که
ما قبل او ساکن باشد کسره باشد اصلی چون مریة و اصبر انذرا
ترقیق میکنند الا که کسره عارضی باشد یا منفصل باشد یا بعد
از را یکی از حروف استعلا باشد چون مرصاد الصراط

الفراق

الفراق اعراضاً و غیره و در کلمه فرق آنکه بعد از حروف استعلاست
اختلاف است اختلاف کرده اند و اکثر برآنند که ترقیق باید
کرد جهت آنکه را میان دو کسره واقع شده است و این که
ذکر کرده شد حکم رایی است که کسره برو متقدم باشد اما اگر
کسره متاخر باشد از را یا بعد از را ساکن یا یای باشد از قرا
در ترقیق یا نص نیامده است و قیاس بر کسره و یای متقدمه
مقتضی ترقیق است اما در قیاس را در قرائت مدخل نیست
و ترقیق اینجا باید کرد که نقل وارد شده باشد و از تتفا
ایمه بدان مقرون گشته و همچنین غیر ورش با ورش متفق آیند
که هر راء مکسوره که اول کلمه باشد چون رجال یا در وسط چون
قادرین ترقیق می باید کرد و اگر در آخر کلمه باشد در حال وصل
ترقیق می باید کرد و فرقی نیست میان کسره اصلی چون من ام الله

وعارضی جون انذر الناس اما در حال وقف اگر وقف
بسکون کنند ترقیق نباید کرد الا که یکی ازین سه امر که آن
ترقیق را حاصل باشد کسره جون من مدکر یا یای ساکن جون
خیرا یا اماله جون عذاب النار و اگر برای مفتوح یا مضموم
وقف کنند بسکون و یکی ازین سه سبب حاصل باشد
هم ترقیق باید کرد و اگر ساکن غیر حرف استعلا متخلل
شود میان کسره و را مثل الذکر السحر الشعر و درین حکم
مفتوح و مضموم و مکسوره مساویست و اگر وقف
بروم کنند روم را حکم وصلست جهت آنکه روم نطقست
ببعضی از حرکت پس مکسوره را باتفاق ترقیق باید کرد و غیر
مکسوره را بقراءت ورش اگر اسباب و شرایط ترقیق
موجود باشد و در را مذکور درین محل با صل کرد تفخیم

بباید کرد

بی باید کرد والله اعلم **باب اللامات** ورش هر لام مفتوح را
که واقع باشد بعد از ضاد یا طا یا ظا مفتوح یا ساکن جون
مصلی یصلب الطارق مطلع نظلام اظلم بتغلیظ میکند و در
تعریف تغلیظ بعضی گفته اند التغلیظ اشباع الفتح فی اللام
و بعضی گفته اند التغلیظ زیاده فی اللام الی جهة الارتفاع
و در طال و فصالا هر کلمه که میان لام او و حرف استعلا
الفی حاصل باشد دو وجه است و در هر لام که بسبب وقف
ساکن شود جون ان یوصل هر گاه که بر وقف کنند
دو وجهست ترقیق نظرا الی السکون الحاصل و تغلیظ نظرا
الی عروض الساکن و تغلیظ افضل است و در ذوات
یا جون یصلی دو وجهست ترقیق عند الاماله و تغلیظ عند الفتح
یعنی بمذهب ورش در ذوات الیا امالت و فتح

هردو جایز است اگر امالت کنند ترقیق باید کرد و اگر فتح
کنند تغلیط باید کرد و اگر این لفظ که لام درویست در
اواخر ایات سوره یازده گانه باشد ترقیق افضل
و لام کلمه الله را اگر ما قبلش مفتوح باشد یا مضموم چون
تالله نعبد الله باتفاق میکنند و اگر مکسور باشد چون
بسم الله باتفاق ترقیق میکنند و مراد از ترقیق
در بنی اضد ضد تغلیط است **باب الوقف** بدانکه
اصل وقف اسکان حرف متحرک است و ابو عمرو
و کوفیان روم و اشمام مروی است و ائمه ان
روم و اشمام مستحج داشته اند و مشایخ علم قرات
جهت غیر ایشان از قرا روم و اشمام پسندیده است
و روم آن است که حرکت حرف متحرک بصورت خفی اسماع

اسماع

اسماع کنند چنانکه نزدیک بشنود و دور در نیابد
و اشمام ان است که حروف موقوف علیه را
ساکن کنند و بضم شفتین اشاره کنند بحرکت
ان و فرق گفته اند میان روم و اشمام که روم را
اعمی دریابد و اصم در نیابد و اشمام برعکس اینست یعنی
اصم دریابد و اعمی در نیابد و روم و اشمام در ضم و رفع
وارد است در کسره و جر روم توان کرد و اشمام نتوان
و در فتح و نصب اشمام متصور نیست جهت انکه فتحه لخفتها
قابل تبعیض نیست و اشمام اشاره بضمه است و نزد ائمه نحو
روم در کل معمول است و در تاء تانیث چون رحمه و نعمه
باتفاق روم و اشمام نمیکنند و در میم جمع بر مذهب
ان کس که آن مضموم میکند چون علیهم الذله روم و اشمام

٣٥

نمي بايد كرد و در حركت عارضي چون عصوا الرسول نيز نمي بايد
كرد و بعضي در شمار كتابت كه ما قبل او ضمه يا كسره يا واو
يا يا باشد بخلف سم حرم عقلوه فيه و روم و اشمام
روا داشته اند والله اعلم باب الوقف علي
مرسوم الخط بدانكه اگر قاري را ضرورت شود و مبتلي گردد
بانكه بجهت انقطاع نفس كه بسبب نسيان بر كلمه كه
جاي وقف نباشد وقف كند وي از نافع و
ابوعمرو و كوفيان آن است كه متابعت رسم مصحف
كند هر دو كلمه را كه در مصحف متصل بهم نوشته اند وقف
بر كلمه آخر كند و هر دو كلمه كه منفصل نبشته اند وقف
بر كلمه آخر كند و هر دو كلمه كه منفصل نبشته باشند
بر هر كدامي كه وقف كند عند الضروره جايز باشد

وايمه

وايمه رواة جهت ابن كثير و ابن عامر همين اختيار
كرده اند و اين وقف را وقف ابتلا ميخوانند
جهت آنكه بسبب انقطاع نفس يا نسيان قاري
محتاج شود بوقف يا بجهت آنكه استادان را معهود
اينست كه شاگردان را امتحان ميكنند و مي پرسند
كه اگر بر فلان كلمه وقف كنند چگونه كنند و شاگردان
بدين سبب مبتلا مي شوند بدانكه بر غير محل وقف وقف
كنند و در هر موضع از مواضع وقف ضرورت
كه اختلاف كرده اند گفته خواهد شد و بدانكه بعضي تاها
تانيث در مصحف بها نبشته اند موافق لفظ و وقف
نبشته اند موافق وصل و در هر كلمه كه بها نبشته اند وقف
بها ميكنند جهت آنكه لغت فصيح اينست و موافق رسمست

هر کلمه که بتا نبشته اند دران خلاف کرده اند ابن کثیر
وابو عمرو و کسایی وقف بر وبها میکنند اتباعاً
للغت الفصیحة و دیگران وقف بتا کنند موافقت
للرسم این قاعده کلی است و در باقی مواضع که اختلاف
کرده اند حکم برین تفصیل است که مفصل میگردد

هیهات — اللات
بتا در وقف رض — مرضات ذات بهجة ولات خبر در وقف بها
ت — مالک هولاء در نسا مالک هذا
با افعه بها در و در
در فرقان و الکهف فمال الذین کفروا در سال سلیل
درین چهار کلمه ابو عمرو وقف بر ما میکند و دیگران
و از کسایی دو وجهست یا ایه الساحر در زخرف
ایه المومنون و در نور ایه الثقلان در الرحمن

وقف

وقف بر الف ح و وقف بر ها غیرهما
ابن عامر در وصل ها را مضموم میخواند و یکانه و یکی ن
وقف بر وی ل وقف بر و یک ح وقف
بر آخر کلمه غیرهما یعنی و یکانه بر ها و در و یکان بر نون
غیرها ایاً ما تدعون وقف بر ایاً ق وقف
بر یا غیرها بواد النمل وقف بر وادی بیا س
وقف بغیر یا غیره فیمه عمه یمه رو و وقف بها
بغیرها از بزی دو وجهست **باب الاضافه** بدانکه
یاء اضافه لام فعل نیست و از اصل کلمه نیست بخلاف
یاء الذی و التی بلکه یاء اضافت چون هاء ضمیر است
و کاف ضمیر است و در هر موضعی که یاء اضافت
در آیه چون یجری تحتی صحیح باشد که ها و کاف در آید چون

ضیقة بحیرة ضیقا بحرنک ودو دویست واز ده یا از یا
آت اضافت اختلاف کرده اند بعد از فروونه یا از بن
یا آت همزه مفتوحه است وبعد از پنجاه ودو یا همزه مکسوره
وبعد از ده یا همزه مضمومه وبعد از چهار ده یا لام تعریف و
همزه هر چهار ده یا را ساکن میخوانند ودر بعضی ازین چهار ده
از قرا با او موافقت کرده اند وان یا ها در موضع خود گفته
شد ویا آت چهار ده کانه اینست ذکر میرود قل العباد
الذین امنوا در عنکبوت یا عبادی الذین امنوا
در الزمر
عبادی الصالحون در عبادی الشکور عهد
در انبیا
الظالمین اذا دنی الله ربی الذی یحیی ایاتی
در البقره
الکتاب سا صرف عن ایاتی الذین اهلکنی
الله مسنی الضر مسنی الشیطان ربی الفواحش

وبعد از

وبعد از هفت یا همزه وصل وبعد از سی یا دیگر که می باید همزه بنیت
واصل نافع وابن کثیر وابو عمرو آنست که هر یا که بعد از و
همزه مفتوحه باشد چون آتی اخاف آن را مفتوح گویند
واگر بعد از یا همزه مکسوره باشد چون منی الا اصل نافع
وابو عمرو آنست که او را مفتوح خوانند اگر بعد از یا
همزه مضمومه باشد چون انی امرت اصل نافع آنست
که یا را مفتوح میخوانند واصل دیگران قرا در هر سه نوع
اسکان است اما در بعضی مواضع خلاف کرده اند در
ورش حروف بتفصیل گفته نشود الا جند یا که درین باب گفته
خواهد شد وبدانکه جمیع قرا این یا آت که ذکر میگردد مفتوح
میخوانند نعمتی التی انعمت در همه مواضع حسبی الله
در جمیع
شرکائی الذین بلغنی الکبر بی الاعداء وبی السوء
در جمیع در ال عمران در اعراف در اعراف

مسنی الکبر ارونی الذین سبحانی الله ولی الله
درحج درسبا درمومن دراعراف
لما جانی البینات سانی العلیم
درمومن درتحریم
ارنی انظر الیک وترحمنی اکن یا انکه بعدازین
یا همزه مفتوحه است باتفاق ساکن میخوانند واصحاب
فتح فتح یا میکنند ویا یصدقنی انی انظرنی الی یوم آخر آتینی
الی فی ذریتی انی یدعوننی الیه تدعوننی الیه باتفاق ساکن
میخوانند وبدانکه بعدازین یا همزه مکسوره است
اصحاب فتح فتح میکنند ویا اتونی افرغ ویا بعهدی اوف
ساکن میخوانند ونافع باانکه بعدازین دو یا همزه مضمومه است
فتح یا نمیکنند وحمزه ازجمله یاات تختلف فیها یا محیای

بفتح

بفتح میخوانند لاغیر ونافع وابوعمرو وابن عامر وحفص
ان اجری الا درجمیع قران بفتح میخوانند وابن عامر موافقت
اصحاب بفتح کرده اند لعلی را درجمیع بفتح میخوانند ونبئنی
درسوره نوح هشام وحفص بفتح میخوانند ودرغیر
نوح نافع وحفص ومن معی را حفص درجمیع بفتح میخواند
والله اعلم باب یا آت زواید که در مصحف
مکنون است بدانکه هر یا که در رسم مصحف مثبت است
باتفاق آن یا را در قرارت اثبات میکنند وهر یا که
محذوفست ودر مصحف ننوشته اند برخلاف آن
اکثر قرا اتفاق کرده اند در اثبات بعضی از یا آت غیر مکتوب
اختلافی دارند ومذهب نافع وابن کثیر وابوعمرو جهت

بسیاری انچ نمیتوان گفت و در اثنای سوره گفته شود
ومذهب حمزه آن است که یا تقبل دعا در حال وصل اثبات
میکند و یا ... سم در وصل و سم در وقف وابوبکر
یا عبادی لا خوف در زخرف در وقف اثبات
میکند و در ... مفتوح میخواند لا غیر و حفص فما اتانی الله
در سوره نمل در وصل مفتوح و در وقف از دو وجهت
سکون یا و حذف یا مثل هشام یا رکیدونی در اعراف
در هر دو حال اثبات میکند و حذف یا نیز می کند و
کسائی یا یوم یاتی در هر دو و ماکنا نبغی در الکهف
اثبات میکند لا غیر
و ما یخدعون   در یخادعون الله خلافی نیست
یخادعون ادح

یکذبون

یکذبون   قبل جبل
یکذبون بتخفیف ن ق ر   و نقیض می باسمام رلد   وسیق باشمام ذکر
سی سیب وهو فهو لهو فهی بهی
باسمام اکدر   وهو بکل شی علیم فهو ولیهم هلان الله هو الوهابکم ناح رب
ثم هو کق عنه هو فازلهما
رب بسکون ها بضم ها باتفاق
فازالهما ق
ادم کلمات د   ولا یقبل دح
ادم کلمات
منها شفاعه
واعدنا ح   بارئکم   یامرکم یامرهم
وعدنا در جمیع   ینصرکم یامرهم یشعرکم بسکون
همزه بارئکم و در باقی کلمات یغفر
تغفر مذکر تغفر مونث
النبی النبیون والنبیین الانبیا النبوة
مهموز قالون در سوره احزاب بیوت النبی موافق
سایر قرا میخوانند الصابئین لغیر همزه در البقره

والجن والصائبون در مایده نافع خواند وغیر نافع
بهمزه خوانده اند هزوًا بضم زا و بهمزه حمزه وقف وهزوا
اوکفوًا بواو میکند وخلاف در کفوًا جون خلاف
در هزو است هزوًا بسکون زا و بهمزه ش
عمزوا بضم زا و بواو ع عمّا تعملون افتطمعون
بیا د تعملون د خطیئته خطیاته ا الّا
تعبدون الا الله بیا د ق د حسنا بفتح حا و
سین ق د تظاهرون بتخفیف ن ق
اساری اسری ف تفدوهم تفادوهم
ن عما تعملون اولیک بیا ادم القدس
بسکون دال در جمیع ینزل تنزل تنزّل بتخفیف
الا در حجر و الا در انعام و الا در سبحان ح

روایت کرده الله کرم الله وجهه
زنی را چهار ماه از حمل گذشته باشد و در آخر چهار
ماه ابتداء ماه پنجم
روی زن را مستلقی کند
دست بر شکم او بگذارد
تا آخر سوره انا انزلنا آیة
الکرسی هر کدام سه بار
بخواند پس بگوید اللهم
انی سمیته محمدا احق تم
حمل را ابهر کند

جبرئیل بهموز در جمیع ق د بفتح هم و در جمیع و کسر
همزه ا جبرئیل بفتح جیم و بغیر همزه جبریل
بکسر میم و بغیر همزه غیرهم میکائیل میکال ط ع
میکائیل ن ص لکن الشیاطین لکن الشیاطین
بتخفیف اع وضم ق ک ننسخ من آیة ننسخ بضم ن
وکسر سین ننسها ننساها بهمزه د ح علیهم
و قالوا بغیر واو ک کن فیکون بنصب درین
سوره و در اول آل عمران و مریم و سوره طور
که ابن عامر نون را مفتوح میخواند نظر بلفظ امر است
نه بتخفیف امر و در غیر این جهار موضع تخفیف
جواب او نیست و مراد از کن خبر است ندا امر ک
الا تسأل بفتح تا و سکون لام جون عهدی بسکون یا

[illegible]

بباید در وقف وحذف یا در وصل ق ع واتخذ بفتح
خاسی ا ی بفتح یا ال ع ابرهیم ابراها در تمام این
سوره ل از ابن ذکوان را درین سوره دو وجهت
ارنا وارنی بسکون را دي باخلاس فامنو بسکون
بیم ک بخفیف نا ر وصی بها اوصی اک
ام یقولون بتا ق ک ر روف بغیر مد در جمیع ح ق
یعملون ومن حیث تبا ک ق ر موطها مولها
ک یعملون ومن حیث تبا ح فاذکرونی بفتح
یا مرتطوع یطوع در هر دو جا بجزم وتشدید ق ر
الریاح الریح ق ر ولو تری بتا ا ک یرون بضم یا
یا و خطوات در جمیع ک ز ر ع قل ادعوا او نقص
قالت اخرج اعبدوا محظورا انظر قد استهزی

واشال آن

واشال آن یعنی در هر جا که دو ساکن جمع شوند وبود از
ساکن ضمه اصلی باشد ساکن اول حرکت میکند بکسر
مطلقا یعنی در همه جا ن ق در غیر واو قل ح در تنوین و
از ابن ذکوان دو وجهت در برحمة ادخلوا خبیثة اجتثت
واگر ضمه لازمه نباشد چون ان امرؤ ان امشوا ان اتقوا ق
ضم نباید کرد لیس البر بفتح را ق ع لکن البر در دو موضع
ک ا من موص من موص ق ر ح فدیة طعام فدیة
طعام ن و مسکین مساکین ای قران والقران در
جمیع بفتح را وحذف همزه د لتکملوا بتشدید میم وفتح
کاف ه الداع دعان بزیاده یا در وصل ح ج ولیومنوا
بی فتح با ج بیوت والبیوت بضم یا در جمیع ح ع ج ع
ولا تقاتلوهم حتی تقاتلوکم فان قاتلوکم بغیر الف ق ر ولا

ولا فسوق رفث و فسوق بضم قاف و فا دح والفقوٓن
یا اولی بزیاده یا در وصل ب فی السلم بفتح سین اد س
حتی نقول یقول ن ترجع الامور ک ف ر ترجع در جمیع
آثم کبیر ق ر قل العفو العفو ۲ لاعنتکم بتحقیق نز
ا خوندست یطهرن یطّهرن ق ر ی ان یخافا بضم یا
ق لاتضار و ح لاتضار ما آتیتم بترک مد د قدره
در دو موضع بفتح دال ق ر م ع تمسّوهن
ق س در جمیع وصته نرفع اد س هی یبسط
بالصّاد بالسین و الصاد عسیتم بکسر سین
در جمیع فیضعفه مکی ابن عام در جمیع بتشدید عین
میخوانند بی الف فیضعفه د فیضاعفه
ن فیضاعف غیرهم دفاع ذیع ر در مدّ الف

که بعد ازو

که بعد از و مکسوره باشد یا مفتوح باشد از قالون
دو وجهست لا بیع لا خلة لا شفاعة بفتح هر سه د ح
انا احیی بمد الف ا عرفة بفتح عین اد ح لم یتسنه
بترک ها در وصل ق س ننشزها برا اد ح قال اعلم
ق س فصرهن بکسر صاد ق جزءًا او جزوًا بضم زا
هی اکلها در جمیع بسکون کاف اد ح یضاعف
بترک الف و بتشدید در جمیع د ک اکله و لا
کل و اکل در جمیع بسکون کاف اد و لا تیمموا
بتشدید تا در وصل ص فنعمه بکسر نون د ی ع
فنعما باختلاف کسر عین ۲ ب هی نکفر برفع
د ح یکفر بیا ک ع یحسبون بفتح سین در جمیع
ک ف ن فاذنوا اندروا کسر ذال ق هی میسره

بضم سین ا وان تصدقوا بتخفیف صاد ن ترجون
بفتح تا وکسر جیم ح ان تضل بکسر همزه ق فتذکر فتذکر
بتخفیف دح فتذکر برفع ق تجارة حاضرة بنصب در
هردو ه فرهان فرهن دح فیغفر ویعذب فیغفر
ویعذب برفع ک ن کتبه کتابه ق در سوره ال
عمران ستغلبون وتحشرون بیا در هردو ق سا
یرونهم مثلیهم تا ا رضوان بضم را در جمیع قران الا من اتبع
رضوانه در سورة المایده م وان الدین بفتح همزه ر و حی
بفتح نون ع اتبعن بزیاده یا در وصل ویقتلون الذین
یقاتلون المیت وبلد میت بتخفیف در هر جا که موت
در و متحقق باشد باشد غیر انعام حجرات انک میت
وانهم میتون وما هو بمیت باتفاق مشدد میخوانند

کفلها

عین

کفلها بتشدید وضعت بسکون عین وضم تا زکریا بترک
همزه در جمیع ذکریا ذکریاء مفتوح درین سوره فناداه فنادیه
باماله ان الله یبشرک بکسر همزه یبشرک در دو موضع
درین سوره بتخفیف وفتح یا وسکون با وضم شین
اجعل لی ایه بفتح یا نعلمه بیا انی اخلق بکسر همزه وفتح یا
انی اخلق بفتح همزه ویا انی اخلق بفتح همزه وسکون
یا طیرا طایرا انصاری بفتح یا فنوفیهم بالیا ها انت
تسهیل همزه واثبات الف در جمیع ها انتم ترک الف
وتسهیل همزه انتم یا قلب بالف ها انتم بتحقیق همزه انتم
وحذف الف ها انتم بتحقیق همزه واثبات الف
ها ها انتم بمذهب کوفیان وبزی وابن ذکوان ها
تنبیه است وبنابرین معنی بعد از ها مد می کند ایکه در مذهب

ایشان مدّ ا برین هیئت و بش ورش و قنبل بدل الهمزه
استفهام است و اصل ها انتم ءانتم است و بمذهب ابو عمرو
و هشام و قالون هر دو وجه احتمال دارد وجهت انکه بش
ایشان بین الهمزتین مدّ می باید کرد و امکان دارد که الف ها
تنبیه باشد و امکان دارد که مدّی باشد که بین الهمزتین
می ارند و بعضی کفته اند بمذهب جمیع قرا این دو وجه
احتمال دارد و هر که بمذهب او ها ها انتم تنبیه است
و مدّ متصل میکند یعنی بزی و حمزه واحد و ابو عمرو و قالون
بران احتمال که ها تنبیه می دارند در ها انتم مدّ نمیکنند
و از ورش دو وجه است یکی ابدال و مدّ مطول دوم بین
بین تعلمون یعلمون بفتح تا وزا ا دح و لا یامرکم بفتح
ک ن ق لما بکسر لام اتیکم و اتینا کم ا یبغون

بالیاء

بالیا ر ح ع ترجعون بالیا ع حج البیت بکسر حا ق ع
لا تفرقوا ص بتشدید تا در وصل ص و ما یفعلون
بالیا ق ع فلن یکفروا بالیا ق ع لما یضرکم
ا د ح منزلین منزّلین بتشدید ی مسومین
بکسر واو د ح ن مضاعفة مضعفة دی و سارعوا
بغیر واو اول ا ک قرح هر دو موضع بضم قاف
ق ه تمنون بتشدید تا در وصل هم از بز تخفیف
نیز منقولست ص کاین و کاین بمد و کسر همزه
و ترک یا در جمیع د قاتل قتل ا د ح الرعب رعبا
بضم عین در جمیع ک د یغشی بالیا ق لام کله نحم
لام ح بما تعملون بالیا ق متم میتا ق مت
بکسر میم در جمیع او د مما یجمعون بالیا ع یغل بفتح یا ضم

عينن م ب ع ما قتلوا بتشديد تا ل ولا تحسبن الذين
قتلوا بيا و هردو ل الذين قتلوا بتشديد تا ک وان الله
لا يضيع بكسر همزه ر القرح بضم قاف ق ر ه وخافون
ان كنتم بزياده يا در وصل ح لا يحزنك ليحزنني ليحزن
بضم يا و كسر زا الا در انبيا ا لا يحسبن دوم وسيم بتا
ق يميز بميز ح ک بما يعملون د ح دوم وسيم بتا
باليا ر سنكتب ق وقتلهم بضم لام ق
ونقول باليا ق والزبر وبالزبر والكتاب و
بالكتاب د ولا يكتمونه ی ح ه لتبيننه
باليا د ح ه لا تحسبن الذين يفرحون بتا در
تحسبن ص ق ر فلا تحسبنهم ق ح ی بيا و ضم
با قاتلوا سورة النساء والارحام بكسر ميم ق

قياماً

قياماً قيماً ک اسيصلون بضم يا ی ه واحدة يوصى ا
يوصى اول بفتح صاد اد ی يوصى دوم بفتح صاد
د ی ن فلامه في ام امها بكسر همزه در جميع هرگاه که
حرف جر با م وصل كند ف ر في آمهات
در نحل و نور و زمر و النجم بكسر همزه و ميم ف بكسر همزه ر
يدخلون در دو موضع بنون ک ا اللذان بتشديد
نون و يكين مد د گرها بضم كاف ف ر مبينة
بفتح يا در جميع ا د ح ه والمحصنات محصنات
بكسر صاد در جميع الا در اول اين سوره ر احل بضم همزه و
كسر حا ف ر ع مدخلا بفتح ميم ا واسيل واسيلوا
واسئلهم فسئل بترک همزه در جميع د ر عاقدت
بغير الف ن ف ر بالبخل بفتح با و خا ف ر

وجهت وجهي للذي
فطر السموات والارض
حنيفا مسلما وما انا من
المشركين ان صلاتي
ونسكي ومحياي
ومماتي لله رب العالمين لا
شريك له وبذلك امرت وانا
اول المسلمين يا خير
المسئولين ويا خير المعطين
ارزقنا وارزق عيالنا من
فضلك الواسع انك ذو الفضل العظيم

تک حسنة رفع اد تسوى بفتح تا وتشديد سين اد
بفتح تا وتخفيف سين ف ر لامستم لمستم نعما كما مر في
البقره الا قليل قليلا ى كان لم يكن باليا ى
لا تظلمون دوم بايبيت طايفه ما لا ادغام ر ح
اصدق وهر صاد ساكن كه بعد از و دال ا باشد 2 ف
باشمام را 2 ک فتبينوا فتبينوا در دو موضع 2 ک
السلام لست مثا السلام ا ى ر غير اولى بفتح را ا ى
توفيهم بتشديد تا در وصل ه فسوف نوتيه باليا
ه ف يدخلون بضم يا وفتح خا د 2 ه ابراهيم
دوم وسيم وچهارم ابراهام ل يصالى يصلحا
بتخفيف ن ف م تلوا واتلوا نزل على
رسوله نزل ى د 2 انزل من قبل انزل ک و 2

لا تعدوا بتشديد لى اخفا 2 وقد نزل عليكم نزل
بدو فتحه ن الدرک بسکون را ن ف ر سوف
نوتيهم باليا ع لا تعدوا بتشديد دال واخفاء حركت
سنوتيهم باليا زبورا بضم زا سوره المايده شنان
بسكون نون اول در دو موضع ى ص ان صدوكم
بكسر همزه د ح ولا تعادوا بتشديد تا در وصل ا ازلم
بفتح لام ا ک ر ع لامستم لمستم ف ر قاسية قاسيه
ح ک يدى اليک بفتح يا يدى ا د ح رسلنا رسلكم
رسلهم سبلنا بسكون سين و با در سبلنا في الجميع 2
لا يحزنک بكسر زا وضم يا ا السحت بضم حا د ح ر
واخشون ولا بزياده در وصل ح والعين والانف
والاذن والسن بضم در هر چهار ر والجروح بفتح حا

لا شريك
له وبذلك امرت وانا
اول المسلمين
يا خير المسئولين
ويا خير المعطين
ارزقنا وارزق
عيالنا من
فضلك الواسع
انك ذو الفضل العظيم
على كل شيء

دال

ان ف اذن اذنيه بسكون د جميع ن

وليحكم بكسر لام وفتح ميم ف يبغون بالتاء ك

يقول بغير واو رفع د ك ز نصب ح من يرتدد

ا ك والكفار بكسر را ح د عبد الطاغوت بضم با و

كسر تا ف رسالته رسالاته اع ص الصابون

بغير همزه وضم يا الا نكون بضم نون ح ف د عقدتم

بتشديد عاقدتم بتخفيف ومد ط عقدتم ح ف

بتخفيف ف د ص فجزاء مثل فجزاء مثل ع ح ك ز ن د

كفارة طعام كفارة طعام ك ا قياما ك

استحق بفتح تا وحا ع الاوليان الاولين ف ص

الغيوب بكسر غين د جميع ف ق ص طيرا طايرا

ا الا سحر ساحر ف د يستطيع د تلب تستطيع

ربک

ربک بفتح تا وفتح با ف منزلها منزّلها بتشديد

اي ن انّي بفتح يا هذا يوم بفتح ميم سوره الانعام

يصرف بفتح يا وكسر را ف ص لم يكن بالياء

ف ر فتنتهم بضم تا والله ربنا بفتح با ف

وللدار الاخرة و الدار الاخرة افلا و ع

يعقلون بالياء ا ع يكذبونك بفتح يا وتخفيف

ذال وسكون كاف اد يكذب ه بفتح يا

ليحزنك بضم يا وكسر زا ارايت ارايتم افرايت افرايتم

د جميع بغير همزه عين الفعل ا بتسهيل ورش

ابدال بزميکنند بالف فتحا بتشديد تا ك نه

من عمل بفتح همزه ا ن فانه بفتح همزه ك ن لتستبين

ح ك ن ص

بالياء سبيل بفتح لام ا يقض يقضي بالصاد

ادن توفنه تی فاه بتذکیر واماله ح ف خفیه
بکسر خا ص اجیتنا الجانا ف ن ر بالغداة
والعشی بالغداوة ا قل الله ینجیکم بتشدید
ف ن ر ق بئیسٍ بفتح نون وتشدید سین
ا استهوته الشیاطین استهویه ف رای القمر
رای الشمس در اماله گفته شده است رای القمر وقف
برین راجان میکنند که بر رایی که بعد از و لام
نباشد روایت بفتح خوانند در وقف مکرر
هدان بزیاده یا در وصل وجهی بفتح یای ع
الحاجونی بتخفیف نون از هشام دو وجهست
درجات تنوین ن ف ر والیسع واللیسع بتشدید
لام ش ر اقتده بترک ها در وصل ف ر بکسر ها

درو

در وصل ا از ابن ذکوان در مد دو قول است و در وقف
باتفاق همه ساکن میکنند یجعلونه یبدونه یخفون هر سه بیا
ح ح لتنذر بالیاء ع بینکم بفتح نون ا ر ع جاعل اللیل جعل اللیل
ع ح ک فمستقر بکسر قاف ح ح ثمره بضم تا و میم ف ر
خرقوا بتشدید را ا درست دارست ح ح درست ک
انها اذا جاءت بکسر همزه از ابو بکر دو وجهست ح ح لا
یؤمنون بالتاء ا ح ف قبلا بکسر قاف و فتح با ن ا
منزل بتشدید و فتح نون ح ع کلمات کلمه ن ش ر
قد فصل بضم فا و کسر صاد ح ح ماحرم بفتح حا و را
ا ع لیضلو بضم یا ف ن ر او من کان میتا میتا
رسالاته رسالته م ص ضیقا ضیقا بتخفیف و سکون یا
و حرجا ح ع بکسر را ا ص یصعد یصعد یصاعد

ص يوم نحشرهم دوم بالياء ع عما يعملون بالتاء ک
مكانتكم مكاناتكم مكاناتكم مكاناتكم د ص من تكون
بالياء بذعمهم هر دو را زين بضم زا و كسر يا ک قتل اولا
دهم شركاؤهم ک قتل اولاد هم شركائهم وان يكن
بالتاء ک ميتة بالرفع ک د قتلوا اولادهم
بتشديد تا ک د حصاده بفتح حا 2 ى ف
المعز بفتح عين د 2 ى الا ان يكون بالتاء م 2
ميتةً بالرفع ک تذكرون بتخفيف ذال در جميع
ف ر ع فتفرق بتشديد تا در وصل ا ان هذا
صراطي ان بكسر ف ر ان هذا صراطي سكون
نون وفتح يا ک تاتيهم الملائكة بالياء ف د
فرقوا فرقوا ف ر قيما قيما بتشديد يا

ادح

ادح ابراهيم د بموضع ابراهام ل محای يكون يا
ا در شش بفتح نيز ميخوانند مماتي بفتح يا سورة الاعراف
تذكرون بتخفيف ذال ح ک ص تتذكرون ا منها تخرجون
جون بفتح تا و ضم را ح ک و لباس التقوى بفتح سين ن ا ک
خالصة بالرفع ن ولكن لا تعلمون بالياء ر لا تفتح لا تفتح
بتا و به تخفيف ب لا تفتح تخفيف ن وما كنا لنهتدي ما كنا
بغير واو ا نعم بكسر عين ک ان لعنة الله ان لعنة الله ا ح
يغشي يغشي بتشديد ح ک ر والشمس والقمر والنجوم مسخرات ا
والشمس والقمر والنجوم مسخرات غيرهم خفيه بكسر ر الرياح بغير الف
م ح ک بشرا بيا در جميع ع بشرا در جميع ن م ب نشرا در جميع
ا المغلكم در دو جا المغلكم بتخفيف ب بسطة بالصاد ن ک ذ
من اله غيره بكسر را در جميع ک بصطة بالسين خ ومفسدين قال

طريق قل كنه ترى

پوست هليله كابلى پوست هليله زرد املهٔ مغز
بنج م بنج م بنج م

پوست بليله هليله سياه كتيرا خشك
بنج بنج استار

عسل مصفى بياره بنل مرز نكو
ده استار

وقال زياده واو آيتكم التابوت بيك همزه لفتحنا تشديد تا اوامن
اوآمن م اف او من سش حقيق على على تشديد يا ن ب ار ج
دكراو كذشته نت ساحر سحار ح ك اين لنا بيك همزه ص
تلقف بتشديد تا در وصل ذ تخفيف فا ف ص امنتم بيك همزه
ص آمنتم بدو همزه م ك محققه ﻫ فرعون و امنتم بابدال همزه
ل او ابا و در وصل آمنتم بتسهيل همزه ثانيه ن ك سنقتل بتخفيف تا
ن م يعرشون بضم را ا س يعكفون بكسر كاف ح ك واد انجينكم
ابجاكم ا يقتلون يقتلون بتخفيف تا ن و واعدنا و وعدنا
ب د كا د كا ح ك انى اصطفيتك بفتح يا م برسالاتى
برسالتى ن م عن آياتى بسكون يا اح الرشد بفتح را و شين
ن ك حليهم بكسر حا حت اتباع لم يرحمنا ربنا و يغفر لنا رحمنا ربنا
وتغفر لنا ح ك ابن ام بكسر ميم اح ك ا اصرهم اصارهم تغفر لكم

سعد عود قرنفل كلاب سرسر لشكل
لو سود رستمال نمايد
تخم ازار زر زعفر تخم شبت مرجو باى بال
ا كر باره درير رنه ا كر بنج ازار مستكى
ملكد ازرق هل بنج بنفشه سياه دانه
موى سير سياه دل نمك حل سير الله
دانه رسد الله دانه شفتالو دانه كيلاس
دانه الو دانه بادام
دانه البالو دانه شلير
سرسع بليج بابر بار و غن خرد نى سرخ بنيانيد بيم سم شير معالجه نمايد

يغفر بتا

يغفر بتا مضموم و فتح كاف ا ن خطايكم بغير همزه ب خطيئتكم
همزه و ضم تا و ترك الف ا خطياتكم بكسر تا م ح ع ك
معذرة بالنصب س بيس بغير همزه و كسر با بيس بكسر با و همزه
ساكنه بئيس بروزن قبول بروزن فعيل بر مخوانند بئيس بروزن
رئيس غيرهم افلا تعقلون بتا ن اص تمسكون يمسكون بتخفيف
ن ذريتهم ذرياتهم بكسر تا ن با ا ان تقولوا و تقولوا بيا در هر دو
ب يلحدون بفتح يا و حا در جميع نذرهم بيا و ضم را ب ع نذرهم
و سكون را ج ك نذرهم بنون و ضم را ن م ا شركاء شركا
ن م لا يتبعوكم ن لا يتبعكم بفتح يا و تخفيف كيدون باليا در
وصل ب در حالين ﻫ طايف طيف م ب ك يمدونهم بضم يا
و كسر ميم ن سورة الانفال مردفين ن بفتح دال يغشاكم
النعاس د ح يغشيكم النعاس بتخفيف شين ا يغشيكم النعاس

اطريفل كشنيزي

پوست هليله كابلي پوست هليله زرد املج مغز
پنج درم پنج درم پنج درم

پوست بليله هليله سياه كشنيز خشك
پنج پنج استار

تعمل مصطكي بباده سنبل هر يك
ده استار
قسط كندر صعتر اذخر

گل سرخ سعد عود قرنفل با گلاب ببر
لوبيه رستمال نمايد

تخم ازار زرد حوبه تخم شبت مربه باديان

اكرباليه روحير زيبادن اكير پنج ازار مستكي

مملك ازرق هل پنج بنفشه سياه

موز مويز سياه ده دل نعل حل مير التنه ورت

دانه زرد آلو دانه شفتالو دانه گيلاس
دانه آلو دانه بادام
دانه البالو دانه شلير

هركاكتيلح باتك باروغن خردلي مسرخ نبا تيد يا بسمسم تشر معالجه نمايد

وقال بزياده واو آياتيكم التابوت بيك همزه لفتحا نشديد تا اوَ امن
اوآمن م اف او من ستش حقيق على على تشديد يان ب ارجه
وكراوكذ شنه نت ساحر سحار ح ك اين لنابيك همزه ص
تلقف بتشديدتا در وصل ذ تخفيف قاف ص امنتم بيك همزه
س ءآمنتم بد وهمزه م ك محققه ﻫ فرعون وامنتم بابدال همزه
ل اول بواو در وصل ءآمنتم تبسهيل همزه ثانيه ن ك سنقتل تخفيف تا
ن م يعرشون نجم را ا يعكفون بكسر كاف ح ك واد انجينا كم
انجاكم ا يقتلون يقتلون تخفيف تا ن وواعدنا ووعدنا
ب د كاد كا ح ك انى اصطفيتك بفتح يا م برسالاتي
برسالتي ن م عن آياتي بسكون يا ا ح الرشد بفتح را و شين
تتبع ك حليهم بكسر حا حت اتخاء ط ير حمنا ربنا وتغفر لنا رحمنا ربنا
وتغفر لنا ح ك ابن ام بكسر ميم ا ح ك اصرهم اصارهم تغفر لكم

يغفر تبا

يغفر تبا مضموم وفتح كاف ن ا خطاياكم بغير همزه ب خطيئتكم
همزه وضم تا و ترك الف ا خطيئاتكم بكسر تا م ح ع ك
معذرة بالنصب س بيس بغير همزه وكسر با بيس بكسر با و همزه
ساكنه بئيس بروزن فعيل بر وزن فيعل نيز منقول اند بئس بروزن
رئيس غيرهم افلا تعقلون تا ن ا ص تمسكون يمسكون تخفيف
ذ ذريتهم ذرياتهم بكسر تا ف با ا ان تقولوا وتقولوا بيا در هر دو
يلحدون بفتح يا و حا در جميع نذرهم بيا وضم را ب ع نذرهم بيا
وسكون را ح ك نذرهم بنون وضم را ن م ا شركاء شركا
ن لا يتبعوكم ن لا يتبعكم بفتح يا و تخفيف كيدون باليا در
وصل ب در حالين ﻫ طائف طيف م ب ك يمدونهم بضم يا
وكسر ميم ن سورة الانفال مردفين ن بفتح دال يغشاكم
النعاس د ح يغشيكم النعاس تخفيف شين ا يغشيكم النعاس

بتشديد شين الرعب بضم عين اك لكن الله قتلهم عكس الله رمى
هردو بتخفيف ك ر غيرهم وكسر نون وضم ها اح ك موهّنٌ
بتشديد ها وفتح دال ۞ دح ص موهن كيد بتخفيف ها
وتنوين وفتح دال ك ف ر ص موهن كيد بتخفيف الها ء
وكسر الدال ع وان الله مع بفتح الهمزه اك ع تولوا بتشديد
در وصل دليهلك من حيّ ف ر بالعدوه در دو جا بكسر عين دح
من حيّ حيي اطص ترجع بفتح تا وكسر جيم ك ف ر ولا
تنازعوا بتشديد در وصل ۞ اذ يتوفى اذ تتوفى بالتا ء ك
ولا تحسبن باليا ء ك ف ع انهم لا يعجزون بفتح همزه
للسلم بكسر سين ص وان يكن منكم مائة يغلبوا بالتا ء
اد ضعفا بفتح ضاد ن ف يكن منكم مائة صابرة باليا
ن ف ر ان يكون له بالتا ء ح من الاسرى الاسارى

ح ولا ايمان لهم بكسر واو ن سورة التوبة ايمة بتسهيل همزه
ثانيه ادح بتخفيف مد ۞ الايمان بكسر همزه ان يعمروا مساجد
مسجد ل دح يبشرهم يبشرهم بفتح يا وسكون با وتخفيف شين
مضموم ف عشيرتكم عشيراتكم عزيز ابن عزير بتنوين مكسوره ن د
ك ني تنوين عزير مضموم ميكنند زيرا كه او تنوين مضموم ميكند كه بي
ارساكنين كه بعد از ان ساكن ضمه اصلي باشد چون رحمة ادخلوا
وانجا ضمه نون اعرابيست ولازم نيست بسم ضم تنوين نكنند ومذهب
عاصم خود كسر تنوين است يضاهئون يضاهون بكسر ها وزياده
همزه انما النسيء كفته تشديد يضل بضم يا وفتح ضاد ن ر ع
يتربصون بتشديد يا در وصل ۞ كرها بضم كاف ف ر ان
تقبل باليا ء ف ر اذن بسكون ذال ا ورحمة بجروح ف
ان يعف تعف ن تعذب طائفة تعذب طايفة

ن منی ابدا بسکون یا ف رص دایره السوء بضم سین دح
قربة بضم را ج تجری تحتها تجری من تحتها دع صلواتک صلوتک
بفتح تا ف ر ع مرجون مرجون بغیر همزه اف ر والذ
اتخذوا الذین بغیر واو ا ک اسس بنیانه در دو موضع اسس
بنیانه بضم همزه وکسر سین ورفع بنیانه ا ک جرف بسکون
را ک ف ص بقطع بفتح تا ک ف ع ویقتلون فیقتلون
ویقتلون ویقتلون ف د ابراهیم ابراهیم هر دو در دو
موضع آخر ابراهام ل تزیغ بالیا ف ع اولا یرون بالیا ر ف
سوره یونس لساحر لسحر اح ضیاء وضیاء بهمزه بعد از
ضاد در جمیع ص تفصل بالیا ر د لقضی لقضی بفتح
قاف وضاد ک اجلهم بفتح لام ک ولا ادریکم ولا
ادراکم بحذف الف د الابزی باثبات الف

نیز

نیز خوانده است عا تیز کون بالتاء ف ر بسیرکم ینشرکم
ک تبلوا تتلوا ف ر کلمة کلمات ا ک متاع بفتح عین ع
قطعا بسکون طا د ر یهدی یهدی یهدی بکسر یا ف ر و ها و
تشدید دال ص یهدی بفتح یا وکسر ها و تشدید دال
یهدی بفتح یا وکسرها باخفا حرکت ها ح یهدی بفتح یا
و ها د ک ح لکن الناس تخفیف وضم سین ف ر
ویوم نحشرهم بالیا ع مما یجمعون بالتاء وما یعزب بکسر الزاء
ف ر ولا اصغر ولا اکبر بضم را در هر دو ف واین خلاف
مخصوص است باین سوره واما در سوره السبا متفق آید
برفع بکل ساحر سحار ف ر به السحر آلسحر بمد ح تبوا با بدال
همزه در وقف بیا از حفص روایت کرده اند صحیحست
لیضلوا بضم یا ن ف ر تتبعان به تخفیف نون بسکون تا

تا وفتح یا بر تشدید نون نیز خوانده اند آمنت انه بکسر
ف ر بهمزه انه کلمات ای ونجعل الرجس بنون ص نجی المؤمنین
ننجی بسکون نون وتخفیف جیم ر ع سوره هود تولوا
بتشدید تا در وصل ه الا سحر الا ساحر ف د انی لکم نذیر
لکم بفتح همزه د ح ر بادی الرای بادی بهمزه ح فعمیت
بیش و تشدید میم لکنی اریکم بفتح یا ل ح ه کل بتنوین لام
ع مجریها بفتح میم ف ر بابنی درین سوره بفتح یا ن نبی
درجمیع بفتح یا ع عمل غیر ر فلا تسالن بفتح لام ونون مشدد
مکسوره ب ی فلا تسالن چون قالون وزیاده یا در
وصل ح فلا تسالن بفتح لام ونون مشدد مفتوح د
فلا تسالنی بسکون لام ونون مخففه ویا در وصل ح
فلا تسالن بسکون لام ونون مخفف مکسور ن ف

فطرنی

فطرنی بفتح یا اه تولی بتشدید در وصل ح فلا تسالن بفتح لام
ونون مشدد مفتوح فلا تسالنی بسکون لام ونون مخففه و
یا در وصل ح فلا تسالن بسکون لام ونون مخفف مکسور ا
ن ف لا یومئذ بفتح میم ا ر ان ثمود ثمود ف ع لثمود
لثمود ک قال سلم قال سلم ف ر یعقوب بفتح یا ف ع
و لا تخزون بزیاده یا در وصل ح ضیفی بفتح یا اح فاسر وان
اسر بهمزه وصل در جمیع اد بسم الا ام انک بضم تا د ح انی اریکم
بفتح یا اح صلواتک صلوتک ی توفیقی بفتح یا ف ر ع
یوم یاتی یات درحالین د یاتی در وصل اح ر لا تکلم بتشدید
تا در وصل ه سعدوا بضم سین ف ر ع وان کلا بسکون
نون اد ص لما بتشدید میم ی ن ف والیه یرجع بضم یا و
فتح جیم اع عما یعملون بنا سوره یوسف یا ابت درجمیع

بفتح یای ایات للسائلین ایة د غیابه غیابات در دو موضع
لا تامنا جمیع قرا باخفا حرکت نون اول خوانده اند و بعضی ادغام
و اشمام از جمیع قرا خوانده اند یرتع بکسر عین ان یرتع بنون و کسر
عین دا ز قبل یرتعی نیز مرویست نرتع بنون و سکون عین
ح ی یرتع بیا و سکون عین ن ف ک یلعب بالنون د ح
یحزننی بفتح هر دو یا لیحزننی بضم یا اول و کسر زا و فتح یا آخر لیحزننی
بسکون یا آخر غیر هم بشرای با امالت بین بین و اثبات یا ح ح
از ابو عمرو بشرای بفتح آمده است و این اصل است و با امالت تمام
نیز خوانده است بشرای بفتح را و حذف یا ن بشرای بفتح را و اثبات
یا با امالت و حذف یا ف ر هیت بغیر همزه و کسر ها و فتح تا ام
هیت بغیر همزه و فتح تا ام و بعضی بضم تا روایت کرده اند هیت
بفتح ها و ضم تا بلا همزه د هیت بفتح ها و تا بلا همزه ن ع ح ک

المخلصین

المخلصین در جمیع بکسر لام د ح حاش در دو موضع حاشا ح
انی ارانی بفتح یا انی در دو جا ل ح آبایی بسکون یا ن ف ر
دری بفتح همزه ع یعصرون بالتا ف ر حیث یشاء بالنون
د لفتیته لفتیانه ف ر ع اخانا نکتل بالیا ف ر حفظا
حافظا ف ر ع توتون توتونی در حالین و موثقا یوتونی
بوصل ص درجات بتنوین ن ف ر یاذن بفتح یا ل ح
استیاسوا قالوا اینک لا تیاسوا لا ییاس استیاس
درینجا فلم ییاس در رعد بالف و فتح یا و ترک همزه قرا
بزی از لغت انس است و قرات از لغت بیس و از
دیگران روایت موافق و منقول است بزی بجای یا الف ی ار
و بجای همزه یا در قرات بزی الف بر یا مقدم است و در
قرات دیگران یا بر همزه مقدم است و بقرا او یا مفتوحست

وبقراءت دیگران ساکن من تیق بزیاده یا ل اخوتی
بفتح یا ش سیلی بفتح یا ن یوحی الیهم نوحی بنون وکسر حا
در همه ص قالون اینک بهمزه واحده م حزنی بفتح یا
ن ب ا افلا تعقلون بالتا ر ن اح کذبوا بتخفیف
ذال ع ح ک فننجی فنجی ع سوره الرعد یغشی بفتح غین
وتشدید شین ع ک ر زرع ونخیل صنوان وغیر صنوان
هر چهار مرفوع ب م ص تسقی بالیا را ع نفضل بالیا ع ح ک
نفضل بالیا ح ه آیذا کنا بهمزه واحده م انا بهمزه واحده
ن ک بدانکه اجتماع میان دو استفهام در یازده موضع است
و هر یکی در جای خود گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و در تحقیق و
تسهیل همزه ثانیه هر یک بر اصل خود ند و ابو عمرو و قالون
و هشام بین الهمزتین مدی آورند و از هشام اینجا در مد

خلاف بنت

خلاف بنت و دیگران مدی آورند ها دیان وال وآن
در وقف بغیر یا و بیا م المتعال بزیاده در وصل م هل تستوی
ح ک ر توقدون بالیا غیره ح ک ص صد را بضم صاد
ع ح ک ثبیت ثبیت بتحقیق همزه م ب ج الکفار
الکافر م ب سوره ابرهیم علیه السلام الحمد لله ن ابغم
ها وعید بزیاده یا در وصل ش به الریح الریاح ن خلق السموات
والارض خالق السموات والارض ه ک ماکان لی علیکم
بفتح یا ص مصرخی بکسر یا ح اشرکتمونی بزیاده یا در وصل
ب لیضلوا بفتح یا ب م قل لعبادی بسکون یا اح ک
لا بیع فیها ولا خلال بفتح عین ولام ب م واذ قال
ابرهیم ابراهام ه افئده بیا بجای همزه ه و در بعض نسخها
چنین است که یا بعد از همزه و آن سهو است بران اعتماد نباید کرد

وتعبل دعا زیاده یا در وصل ب ح ش در حالین نزول

سوره الحجر بفتح لام اول وضم دوم ک سوره الحجر

ربما بتخفیف با ن ع تنزل الملائکه بنون مضموم و نصب الملئکه

ع ک ص تنزل الملائکه بتا مضموم و رفع الملائکه ر تنزل الملئکه

بتا مضموم بتشدید تا در وصل ز تنزل الملئکه بتا مفتوح و رفع

الملئکه غیرهم عیون بضم عین در جمیع ل ب ه سکوت بتخفیف

کاف م ارسلنا الریاح الریح ه بشرک نبشرک بتخفیف

ح یبشرون تبشرون بکسر نون یی تشدید ن تبشرون بکسر و تشدید

م ب ک یقنط بکسر نون لمنجوهم لمنجوهم بتخفیف

قدرنا بتخفیف دال ر فاسر بغیر هم ن م بیاتی بفتح تا

ن ح ک سوره النحل یشرکون در دو موضع ح ک رای الذین

ظلموا اذ رای الذین اشرکوا ار سوسی دو وجهست اماله راو

فتح

فتح هر دو ینبت ننبت بنون ر والشمس والقمر والنجوم

مسخرات بامره ص والشمس والقمر والنجوم مسخرات

والشمس والقمر والنجوم مسخرات ع ه والذین تدعون

بالیا ع این شرکائی الذین بهمزه و بغیر همزه و این دو وجه

ضعیفست تشاقون بکسر نون ن یتوفیهم در دو موضع بیا

یاتیهم بالیا ح ک لا یهدی بفتح یا و کسر دال ع ح ک

فیکون بفتح نون اک یوحی نوحی ص اهلم یردا بالنا د

ح ک یتفیؤا بالتا ب یقتلون بتخفیف تا مفرطون

بکسر را ن نسقیکم بفتح نون ن ار یعرشون بضم را اد

یجحدون بالتاب اولم یروا بالتا ر اح ظعنکم بفتح عین

ن ام ب ابن ذکوان دو روایتست ولنجزی الذین بنون

م ع ح خفش از ابن ذکوان ولنجزین بیا روایت کرده است

کفت

کفت

کفت

واين صحيحت يلجدون بفتح يا و حا ح ک فتيوا بفتح فا و تا
ا ابراهيم در موضع ابراهام ه ضيق بکسر صاد م سور سورة
الاسرا الا تتخذوا با ليا ء ب ليسوؤا والنسوءک ليسوء
اح ب ويبشر المومنين يبشر تخفيف ح ک تلقاه بتشديد و ضم
يا و فتح لام اتلقن يتلقان ح ک اف اف ل ص
اف م احطا حطا و خطا فلا يسرف بالتا ء ح ک
بالقسطاس بکسر قاف ح ک سيئه سيئة ن م ب ليذکروا
ليذکروا بسکون ذال و ضم کاف ح ک کما تقولون
بالتا م ص عا تقولون باليا ح ک در وصل ل ب
يسبح له بالتاء ب ح ک م ايدا کنا بهمزه واحده ا اينا بهمزه
واحده ن ک زبورا بضم را ح اخرتن بزياده يا در حالين
م در وصل و رجالک بکسر جيم ص ان نخسف ان يرسل ان

يعيدکم

يعيدکم فيرسل فيغرقکم بنون م ب خلفک خلافک
اح ک ص ای نا و حتی تفجر تفجر بفتح تا ع ح ک و ضم جيم
و تخفيف کسفا بفتح سين ن اع قل سبحان قال سبحان
م ا المهتد بزياده يا در وصل ن ب ابدا کن بهمزه
واحده ا ا اينا بهمزه واحده ن ک علمت بضم تا ک
سوره الکهف عوجا بسکته بر الف نا قطع و نا تيوين
ص لدنه بسکون دال و اشمام ضمه و کسر نون و ها ر
يبشر يبشر تخفيف ح ک مرفقا بفتح ميم و کسر فا
ن ا تزاور تزاور ع ح ک تزور المهتد بزياده
يا در وصل ب ن لملئت بتشديد لام ن م بورقکم
بسکون را ب ح ر ان يهدين بزياده يا در وصل
ن ب در حالين م بالغداة بالغدوة الثمانيه بغير تنوين
ح ک و لا يشرک تا و سکون کاف ثمر ثمره ب ع
خيرا منهما ن م لکن لکنا ا ان ترن بزياده يا در وصل
ب ق در حالين م ان يوتين بزياده يا در وصل ب ق

اکر آن ترک شيرازی بدست آرد دل ما را
بخال هنديش بخشم سمرقند و بخارا

درحالین م لم تكن له فئة لم يكن له جيا ح ک الولاية بكسر واو
ح ک لله الحق بضم قاف ب ک عقبا بسکون قاف
ع ح الرياح بغير الف ح ک نسير تسير بتا وفتح یا م ب ا
الجبال بضم لام م ب ایوم يقول بنون ح قبلا بضم قاف
ع ح ک ويا لمهلكم بفتح میم ر ولام بفتح میم وکسر لام ص
انسانيه بضم ها در وصل ص كنا نبغ نبغی بزیاده یا در وصل
ن ب ک درحالین م تعلمن بزیاده یا در وصل ن ب
درحالین م رشدا بفتح را وشین تجدنی بفتح یا فلا تسألنی
بنون مشدد وبفتح لام ان ابن ذکوان بغیر یا نیز خوانده است
لتغرق اهلها ليغرق اهلها ح ک زكية ن م ب نكرا در دو
موضع بضم كاف ن و لدنی بتخفیف نون وضم دال ن
بتخفیف نون وسکون دال واشمام ضمه د لاتخذت لتخذت
م ب بيدلهما بفتح با وتشدید دال ن ب رحما بضم حا ا فاتبع
در سه موضع بتشدید ن م ر حمئة حامية اح ک ر
جزاء الحسنى جزاءً الحسنى ح ک ص السدين بفتح سين

م ب س

م ب س يفقهون بضم يا وكسر قاف ح ک ياجوج وماجوج یاجوج وماجوج
در جمیع بهمزه ع لک خرجا خراجا ح ک سدا بضم سين ن
ا ر مكنى مكننی بغیر ادغام م ر دما اتونی سایر قرا آتونی بالف
مفتوح ممدود میخوانند در وصل و وقف و ابوبکر در حال وصل
تنوین باکسره میدهد و همزه ساکن می پیوندد و در حال وقف
ایتونی بیا میخوانند الصدفين بضم ص و دال م ب ا
بضم صاد وسکون دال ر قال ائتونی بیک همزه ساکن
در وصل و همزه و یا در وقف ح دار ابوبکر دو روایت است
در وقف یکی بقراءت حمزه و دیگر آنکه ابوبکر چون بر قال وقف
کند ایتونی گوید فما استطاعوا فما اسطاعوا ح بتشدید ح
من دونی بفتح یا ن ب و یا در وقف دکا دکاء
ع ح ک ان تنفد بالیا ح ک سوره مریم كهيعص
ذكر بادغام دال در ذال ب اح ک ورائی بفتح یا م
يرثنی بسکون ثا ویرث ب ک نبشرك بتخفيف
ح عتيا صليا جثيا بكسر عين وعين صاد وجیم ح ک ص

روا نیست که چون شهر بار تیغ حکم

بد نیست که بلا مانده عاجز و مضطر

کمیا بکسر یا ح ک خلقتک خلقنا ف ح ک لی ایه بفتح ما ن ب
لاهب یهب از قالون دو وجهست ب سش نسیا
بفتح نون ص ح من تحتها من تحتها بفتح میم ب م ارو تا
تساقط بتخفیف ح تساقط بضم تا و کسر قاف ص قول
الحق بفتح لام اع فیکون بفتح نون ا وان الله ربی بفتح
همزه ف م اب ابرهیم در سه موضع ابراهام ه مخلصاً
بفتح لام ع ح ک یدخلون بضم یا و فتح خا م ب ر ایدا
امامت بیک همزه ر تا بد و همزه نیز خوانده است لا بذکر لا یذکر
ن اح ثم ننجی ننجی بتخفیف ک مقاماً مقاماً بضم م ریاً
با دغام ق و ولدا در چهار موضع ولدا بضم واو و
سکون لام ح ک تکاد بالیا ر ن ک یتفطرن ینفطرن
ن اح ار لتبشر لتبشر ح سوره طه لاهله امکثوا
بضم ها در وصل ح انی انا ربک بفتح انی همزه م ب طوی
بغیر تنوین ن م ب انا اخترتک انا اخترنک بصفت
جمع ح ولی فیها بفتح یا ش ص یسر لی بفتح یا ن ب

اخی

اخی بفتح یا م ب اشدد اشدد بهمزه قطع در حالین
ا واشرکه بضم همزه اعینی بفتح یا ن ب لنفسی
اذهب باثبات یاء مفتوح ن م ب در قرارت
کوفیان و ابن عامر در وصل لنفسی ذکری ساقط
میشود ذکری اذهبا باثبات یاء مفتوح ن م ب
مهاداً مهداً ح ع ک سوی بضم سین اع ح اصحاب
سوی و هدی را حالت توقف امالت میکنند
فیسحتکم بضم یا و کسر حا ع ک م ار هذا بسکون نون
ان و تخفیف نون هذان ص ان هذان بسکون نون
اول و مد و تشدید نون آخر م از هذین بتشدید نون
اول و بالف و تخفیف نون غیرهم فاجمعوا فاجمعوا
باسقاط همزه و فتح میم ب یخیل بالتا د تلقف بضم فا
و ر بتشدید تا در وصل تخفیف قاف و سکون لام
ص کید ساحر سحر ح ک ان اسر بکسر نون و اسقاط
همزه ن م اء منتم بهمزه واحده ر ص بد و همزه مخففه

ح ک ر تبهیل ثانیه ع ح ر لاتخاف در کالا
تخف ح انجینا کم انجیتکم ح ک و اعدناکم و اعدتکم
وعدناکم ب مارزقناکم مارزقتکم ح ک فیحل ا‍ ب بضم
حا ک یحلل بضم لام ک بملکنا بفتح میم ن ع بضم میم
بکسر میم ح ک غیرهم حملنا حملنا بفتح وتخفیف ب ح
ک الا تتبعن بزیاده یا ن ب در وصل درحالین
م یا ابن ام بکسر میم ا ح ک ر بما لم تبصروا بالیا ح ک ن
تخلفه بکسر لام م ب ینفخ ینفخ ب فلا تخاف فلا یخف
م وانک لا تظمو بکسر همزه ل ر حشرتنی بفتح یا ن م رضی بضم را

سورة الانبيا

د اولم یاتیهم بالیا ن ب ض
قل ربی قال ح ک ص یوحی الیهم اول یوحی ص
نوحی الیه دوم یوحی ح ک ص اولم یروا الم یروا و
م ولا یسمع الصم ولا تسمع الصم ا مثقال بضم لام ضیاء بهمز
بعد ا رضا د ر جذاذا بکسر جیم ک اف کما فی سبحان
لیحصنکم بالنون بالتاء اص ننجی نجی بتشدید جیم ا ر

وحرام و حرم ح ک ر فتحت بتشدید تا ا یاجوج و
ماجوج کما فی الکهف الکتاب للکتب ح ک ص فی الزبور
بضم زا ح قل ربی قال ص

سورة الحج

بسکاری وماهم
بسکاری سکری وما هم بسکری ح ک لیضل بفتح یا
م ب ما لیقطع بکسر لام ا ب م ر و الصابین
بغیر همزه نون هذان بمد وتشدید نون م لولو بنصب
ن ع سواء بالنصب ص والبا وزیاده یا در وصل
درحالین م بیتی بفتح یا ن س ثم لیقضوا بکسر لام
ب اس ل ولیوفوا بکسر لام وتخطفه فتخطفه بتشدید
طا وفتح خا منسکا بکسر سین در دو جا ح ک ن یدافع یدفع
م ب اذن بضم همزه ن س ع یقاتلون بفتح تا ن اص
دفع دفاع ن لهدمت بتخفیف دال ن م نکیر بزیاده
یا در وصل ش اهلکنا ها اهلکتها ب مما تعدون
بالیا م ح ک معاجزین معجزین م ب قتلوا بتشدید تا ا
مدخلا بفتح میم ن مایدعون بالتا ن م ا ر ترجع الامور

سورة المؤمنين بفتح تا وكسر جيم اح كـ لاماناتهم لامانتهم م صلوتهم دوم
صلوتهم عظاما عظاما ار العظام العظم ا ر سيناء بكسر
سين ن م ب تنبت بضم تا وكسر با م ب نسقيكم بفتح
نون ن ا ر كل زوجين كل بتنوين ص منزلا منزلا نفتح ميم
وكسر زا تترى تترا بتنوين م ب ربوة بضم را اع وان هذه
بكسر ميم تخفيف نون اع كـ تهجرون بضم تا وكسر جيم ن
خرجا خراجا ح كـ خراج فخرج ا ايذا متنا بهمزه واحده
اينا بهمزه ن س واحده سيقولون لله ب در دو موضع آخر
سيقولون لله عالم الغيب بكسر ميم م ب اص شقوتنا شقاوتنا
سخريا بضم سين ن ح كـ انهم هم بكسر همزه ح كـ قال كم قل ا كـ
لبثتم ان قل ح كـ لا ترجعون بفتح تا وكسر جيم ح كـ
سورة النور فرضنا ها رافة بفتح همزه م اربع شهادات اول بضم عين
ح كـ م ان لعنة ان لعنة الله والخامسة دوم
بفتح تا ص ان غضب ان غضب ن اذ تلقونه
بتشديد تا در وصل ن يوم تشهد باليا ح كـ جيوبهن
بضم

بضم جيم غير بفتح را اع ن ب ﴿ ايها المؤمنون ايه
ا مبينات در دو موضع اح كـ ص دري بكسر دال
ب ر و همزه و مد بضم دال و همزه مد ح س يوقد توقد
توقد بتشديد م ب يسبح بفتح يا ا ر سحاب بغير تنوين
ز ظلمات مجرور ح كـ ر خلق كل خالق كل ح كـ
تولوا بتشديد تا در وصل ز استخلف بضم تا وكسر لام ر
وليبدلنهم بتخفيف دال م ر لا تحسبن باليا اح
ثلث عورات بفتح تا ح كـ ر ثلث عورات بر قراءت
نصب دو احتمال دارد يكي بدل باشد از ثلث قراءت
و بر اين تقدير وقف روا نشايد كرد و دوم انكه
منصوب باشد بفعل مضمر و بر اين تقدير وقف شايد
سورة الفرقان ياكل منها بالنون ح كـ ويجعل لكم
بضم لام م ا ر ضيقا بسكون يا د ويوم نحشرهم باليا
م ص فيقول بالنون ب يستطيعون بالتا ا ر ض
تشقق بدون تشديد ا دكـ ث ط انزل الملئكة

د تنزل د الملائکة م یالیتنی بفتح یا ب قومی اتخذوا
بفتح یا ص ثمودا بغیر تنوین وفتح دال ح ص الریاح الریح
م لیذکروا ح ک لیذکروا بتخفیف دال و کاف ح ص
لما تامرنا بالیا ح ک سراجا سرجا ح ک ان یذکر و یذکر
ح لم تقتروا بضم یا و کسر تا ن ل وفتح یا و کسر تا م ب یضاعف
یضعف یضعف تخلد بضم دال ا س ذریاتنا ذریتنا
ب ح س ک یلقون یلقون بتخفیف ح ک ر سوره
الشعرا تلقف تلقف بتشدید در وصل ز تلقف
بتخفیف ص ء آمنتم بیک همزه ص بدو همزه مخففه
ح ک ر بتسهیل همزه ثانیه غیرهم ان اسر ان اسر ن م بعبادی
انکم بفتح یا ن خذرون حاذرون ع ح ک د من معی
بفتح یا ش ص الا خلق بفتح خا و سکون لام م ب ر
فارهین فرهین ن م ب اصحاب الایکة اصحاب لیکة
بالقسطاس بکسر قاف ح ک ص کسفا بفتح سین ص
نزل به الروح الامین نزله به الروح الامین ا ح ک ر اعلم

ویکن

یکن لهم ایة اولم یکن لهم آیة ا و توکل فتوکل ن ر تنزل
در دو موضع بتشدید تا در وصل ل یتبعهم یتبعهم بتخفیف نون
سوره النمل بشهاب بتنوین ع ح ک او زعنی
بفتح یا ش ز مالی الاری بفتح یا م ع ک ح لیاتینی
لیاتیننی مکث بفتح کاف ع من سبا من سبإ بفتح همزه و ز
تنوین ب ز سبا بسکون همزه بر تبت وقف س
الا یسجدوا الا یا اسجدوا ک بر قراءت کسائی منادی محذوف
و تقدیر اینست که الا یا هولا اسجدوا و الف یا نیز محذوفست
و تقدیر نون اینست چنانچه بنوح بقوم که در اصل یا نوح و یا قوم
بوده است و در وقف ابتلا و قف و قف به الا و یا
و بر اسجدوا توان کرد و درین قراءت سه وقف متصورست
چون بریا وقف کنند وابتدا بر اسجد کنند همزه اسجدوا مضموم
باید کرد و بر ال تهتدون که ماقبل الا یا اسجدوا وقف باید کرد
و بر قراءت کسائی وصل می باید جهت آنکه الا یسجدوا بدل میدارند

ازمن اعمالهم یا ازعن السبیل و برین وجه که بدل باشد ازعن السبیل
لا را زاید می دارند و بعضی گفته اند که الا یسجدوا مفعول به است
ولا زاید است و تقدیر کلام اینست که فهم لا یهتدون ان یسجدوا
مفعول به ولا زاید نیست و تقدیر اینست زین لهم لیلا یسجدوا
وجهت انک نون ان را در لام ادغام می باید کرد و در مصحف این مفعول
دو حرف را منفصل از هم بصورت ان لا ننوشته اند
ملک متصل بصوره الا نوشته اند و وقف بران نمی شاید دو حرف
کرد و بر الا نیز نمی شاید جهت انکه وقف باشد بران یا صیه پیش ملک
از ذکر منصوب او تمامی کلام پس معلوم است که بر قرات
جماعت وقف بر یسجدوا متعین است و سر محل وقف منصوب
نیست والله اعلم ما یخفون و ما یعلنون بنا در هر دو ک ص یا در حالین
اتمدونن بمال مشدد و اثبات یا در حالین ح اتمدون
باثبات یا در وصل ن م در حالین ب اتمدنن بغیر یا ل ح ک
فما آتانی الله در وصل بیا مفتوح و در وقف بحذف یا و بیا ساکن

بق

ب ق ص در وصل بیا مفتوح و در وقف بحذف یا
ش بغیر یا در حالین بغیرهم ب ق ص لیبلونی ءاشکر بفتح
یا ن عن ساقیها بهمزه ل لنبیتنه بتا عوض نون و ضم تا دو
ح ک لتقولن بیا و ضم لام ح ک مهلک بفتح میم ص و کسر لام
میم ر و لام ح ک انا دمرناهم بفتح همزه ع ح ک قدرنا بتخفیف
ر اما تشرکون بالیا ب ع قلیلا ما تذکرون بالیا ر ب ح
اصحاب یا در تشدید و تخفیف ذال هر یکی را اصل خود بند
حمزه و کسائی و حفص بتخفیف میکنند الریاح الریح م ک
بل ادارک بل ادرک م ب ابذا کنا بهمزه واحده ن آینا
بهمزه واحده ن آینا آینا ک ضیق بکسر ضاد م لا تسمع الصم لا
یسمع الصم و م بهادی العمی ه تهدی العمی حمزه و کسائی در حال
وقف بر تهدی اثبات میکنند درین سوره و در روم و
دیگران درین سوره اثبات میکنند و در روم نمیکنند متاع
الروم الناس بفتح همزه ع ح ک کل آتوه ح ص بما تفعلون بالیا
ب م ه من فزع بتنوین ع ح ک یومئذ بکسر میم م ب ا

تماتعملون باتا رون اص سوره القصص نری فرعون
وهامان وجنودهما ح ک اعن وعدنا درین سوره باتفاق
بغیرالف است حرفا بضم ح حاوسکون را ح ک حتی یصدر
بفتح یا وضم دال ب ا ابنتی هاتین تبشدید ومدیام ستجدنی بفتح یا
ن لاهله امکثوا بضم ها جدوة بفتح جیم ع بضم جیم ح الرهب
بفتح راص وسکون ها ک ر بضم را و سکون ها فذانک
تبشدید نون م ب م یصدقنی بضم قاف ع ح یکذبونی
زیاده یا در وصل ش وقال موسی بغیر واو و پیش از قال م من
یکون بالیا ح ک لایرجعون بفتح یا و کسر جیم ن ح ک ساحران
سحران ع ح ک یجبی بالتا ن فی امها در وصل بکسر همزه ح
افلا تعقلون بالیا ب رضیا بهمزه بدل یا ل عندی اولم یعلم
بفتح یا ن م ب از ابن کثیر دو روایت است لخسف بفتح خا و
سین ص سوره العنکبوت اولم یروا کیف بالتا ح ک ر
النشاة النشاءه بالمد م ب مودة بینکم ن ا ر مودة بینکم
ح ص ائنکم لتاتون بهمزه واحده ن م اص و اما الثانی

همزتین اتفاقا ابرهیم ابراهام در آخر لننجینه اول بسکون
نون وتخفیف جیم ح ک انا منجوک بسکون نون و تخفیف
جیم م ح ک ومنزلون تبشدید زا اثمود الغیر تنوین ح
یا تدعون بالیا ب ع علیه ایات آیة و فتح نون م ح ک
ویقولون ذوقوا بالنون م ب ایا عبادی بسکون یا در
وصل ب ح ک بقراءت انها که یا عبادی در وصل ساکن
میخوانند بسبب التقاء ساکن یا ساقط میشود اما در حال وقف
یا ساقط نمیشود یا را ساکن میخوانند پس در وقف خلاف نیست
ارض بفتح یا الینا ترجعون بالیا ر ل لنبوئنهم بالیا ح ک
ولیتمتعوا بسکون لام م ح ک ق سوره الروم
عاقبة روم بضم تا ن م ب ترجعون بالیا ن م ب وکذالک
تخرجون بفتح وضم را ح ک للعالمین بکسر لام ص فرقوا
فارقوا ح ک یقنطون بکسر نون اول ک ب وما آتیتم به م
لیربوا بتا مضموم ح ک وسکون واو نعا نرکوب بالتا ب
یذیقهم بالنون ل الریاح دوم الریح م ح ک کسفا بسکون السین

ا هشام بفتح نیز خوانده است اثر آثار راح ک ص لا تسمع
الصم لا یسمع الصم م بهادی العمی بهدی العمی ح ضعف در سه موضع
بفتح ضاد ع ح اختیار حفص ضاد ست لا تنفع بالیا غ ح ک
هدیً و رحمة بالرفع ح لیفصل بفتح یا م ب تتخذها بفتح دال ح ک ص سورة لقمان
یا بنی لا تشرک بسکون یا بفتح یا ص یا بنی انها بفتح یا ص مثقال
بضم لام ن یا بنی اقم الصلوة بفتح یا ص ربسکون یا ل ولا
تقیا ی اع ولا تصعر اع نعمة بالها ن ب ص والبحر بفتح را
ب یدعون بالتا ن م ا ر ننزل بالتشدید ن اح سورة
السجدة خلقه بسکون م ب ا ائذا ضللنا بهمزه واحدا
ائنا بهمزه واحده ن ک اخفی بسکون یا لما بکسر لام و تخفیف
یم ح ک سورة الاحزاب بما تعملون بالیا ح ب اللائی
بهمزه مسهله در وصل و بیا ساکن در وقف و ال واللاتی
بیا ساکن در وصل و وقف ب ز ابوعمرو و بزی مثل
ورش نیز میخوانند واللاء بهمزه مکسوره در وصل ساکن در وقف
ق ل واللائی بهمزه مکسوره در وصل ساکن در وقف قال

واللایی

واللایی بهمزه و بعد از و یا باشد در حالین غیرهم تظاهرون
بتخفیف و فتح تا و ها ح ک تظاهرون بضم تا و تخفیف ظا و
کسر ها ع تظاهرون بفتح و تشدید ا تظهرون بدو تشدید
و بغیر الف ن م ب بما تعملون بصیر بالیا ب الظنونا
بحذف الف در وصل و اثبات در وقف م ک ص الظنونا
در هر دو حال ان ر الظنون در هر دو حال ب ح لا مقام
بضم میم اول ص لاتوها بغیر مد ن م اسوة بضم همزه ع یضاعف
یضعف ح یضعف م اب العذاب بفتح یا م ا تعمل یا
ح ک نؤتها بالیا ح ک وقرن بفتح قاف ن ع ولا تبرجن
بتشدید تا در وصل ز ان یکون لهم بالیا ع ح ک و خاتم
بفتح تا ع تمسوهن ح ک تماسوهن ترجی بغیر همزه ن ح ک ص
انا قد مر فی الامالت لا تحل بالتا ب ان تبدل بتشدید تا در وصل
ز الرسولا السبیلا بالالف در وقف م ک ص سادتنا
ن ا در حالین ن ا و سادتنا اکثرا بالیا ع سورة سبا
عالم عالم علام ح ک یعزب بکسر زا ک معاجزین معجزین در

دو حال م ب رجز الیم برفع الیم م ص ن انشا نخسف او نسقط
بیاد رهر سه لفظ ح ک کسفا بفتح سین ص الریح بضم حا ر الجواب
بزیاده یا در وصل ب ش در حالین م منساته بالف عوض همزه
بسکون همزه بیا بفتح ب ت بسکون همزه ل مساکنهم مسکنهم
بفتح کاف ح ص مسکنهم بکسر کاف ک اکل خمط بغیر تنوین ب
بسکون کاف ن م یجازی الا الکفور ح ک ص بانه بعد
م ب ه لقد صدق بتشدید دال ع ح ک لمن اذن ک
بضم همزه فزع بضم زا ا العرفات الوف ح یحشرهم ثم یقولون
بیا در هر دو نکیر بزیاده یا در وصل ش التناوش بهمزه ب ح
جبل باشمام **سوره فاطر** خالق غیر الله بکسر را ح ک الریاح بعیرا
جبل باسمام م ح ک نکیر بزیاده یا در وصل ش تح ع الا جمور بفتح تا و کسر جیم
اح ک یدخلونها بضم یا و فتح خا لولوا بالنصب ع یجزی کل بجزی
کل اح ک بینات بینته م ح ب ص مکر السی بسکون
همزه در وصل ن ح و بیا ر ساکن در وقف ح **سوره یس**
تنزیل بفتح لام اح ک ص سدا در دو جا بفتح سین ح ک ص

معربا

٦٧

فعززنا بتخفیف و مالی لا اعبد بسکون ح ینقذون بزیاده یا
در وصل ش لما بتشدید میم ا ع ح الارض المیتة بتشدید یا
مکسور ن العیون بضم عین ن ب ه ص ثمره بضم تا ح میم
ک و ما عملته و ما عملت ح ک ر و القمر بضم ن ب م ذریتهم
ذریاتهم ن الخصمون بتخفیف ح یخصمون ما اختلاس فتحه
خا ب تشدید بیاد م ص ب یخصمون بکسر خا و تشدید
صاد ع ک و مرقدنا بسکته ص شغل بسکون عین ن ع
ظلال ظلل ح ک جبلا جبلا جبلا ن ع ب ننکسه بتشدید کاف
مکسور ع ح افلا یعقلون بالتا ن م لینذر بالتا ن اکثر ینذر
فیکون بفتح نون اک یعطف ان یقول اک **سوره**
الصافات و الصافات فالزاجرات زجرا فالتالیات
ذکرا بادغام در هر سه ب ح بزینة بتنوین ع ح الکواکب
بالا یسمعون لا یسمعون ح ک ص بد و تشدید بل عجبت بضم تا
ع ح ایذا متنا در دو موضع بهمزه واحده ن ک آو ابانا بسکون
واو اق لا تنا صرون بتشدید تا در وصل ع نزفون بکسر را

ح ک لتردین بزیاده در وصل شش همزه و احده بزفون
بضم یا ح ماذا تری بضم تا و کسر را ح ک ستجدنی بفتح یا ن
وان الیاس بحذف همزه در وصل و اثبات نیز و الله ربکم
ورب بنصب در هر سه لفظ ح ک ص الیاسین ال یاسین
ن ا **سوره ص** ص اصحاب الایکه اصحاب لیکه ن م ا
فواق بضم فا ح ک ولی نعجه بفتح یا ص بالسوق بهمزه ن
عوض واو سوق بروزن فعول نیز خوانده اند عبادنا ابرهیم و اسحق
عبد نام بخالصه بغیر تنوین ن ھ والیسع واللیسع ح ک
ما توعدون بالیا م ب غساق بتشدید سین ح ک ص و آخر و
وآخر ب اتخذناهم بکسر همزه در ابتدا و بحذف در وصل ح ک
سخریا بضم سین ن ح ک ما کان لی بفتح ص یعنی بفتح یا ن
فالحق بضم قاف ح **سوره الزمر** لیضل بفتح یا م ب
امن هو قانت بتخفیف میم ن ا ح فبشر عباد بزیادت
یا مفتوح در وصل و ساکن در وقف س رجلا سلما بکا ر ف
عبده بفتح با عباده ح ک کاشفات ضره بتنوین تا و فتح

زا ممسکات رحمته بتنوین ممسکات و نصب رحمته ب قضا
علیها الموت قضی علیها الموت ح ک یا عبادی الذین احسنوا
بیا ساکن در وقف و حذفها در وصل ب ح ک لا تقنطوا
بکسر نون ب ک بمفازتهم بمفازاتهم ح ک ر مکاناتکم
بزیادة الف تامرونی بدو نون و سکون یا تامرونی
بتخفیف نون و فتح یا ن تامرونی بتشدید نون و فتح یا م
تامرونی بتشدید نون و سکون یا غیرهم فتحت بتخفیف در
دو موضع ح ع ک و بیغاله سه است **سوره المومن**
کلمه کلمات التلاق بزیاده یا در وصل ن در حالین م والذین
یدعون بالتا ن ھ اشد منهم منکم ذرونی بفتح یا م او ان
یظهر بضم یا و کسر ها ن ب ص الفساد بفتح دال ن ک ص
التناد بزیادت ع ح ک قلب متکبر بتنوین یا و ب در وصل
در حالین فاطلع بفتح عین ص و صد بضم ع ح ک صاد
اتبعون بزیادت تا در وصل ل ق در حالین م یدخلون
بضم یا و فتح خا م ب ر مالی ادعوکم بفتح یا ن م ب

ادخلوا بضم همزه در ابتدا و حذف همزه در وصل و هم خا در
هر دو حال م اب ر لا ینفع بالتا م ب استذکرون بالیا
سیدخلون بضم یا و فتح خا ن م ب اشیوخا بضم شین ن ب
ص فیکون الم تنزیل بفتح نون السجده نحسات بسکون حا
ن م ب اماله الف نحسات از لیث روایت کرده اند
و این روایت متروکست یحشر اعداء نحشر اعداء بتنوین
مفتوح و ضم شین و نصب اعداء ن ار نا بسکون را باختلاس
کسره الذین به تشدید نون م یلحدون بفتح یا و حا ح ء اعجمی بهمزه
واحده تخفیف ح ک ر بتسهیل دوم غیر هم ابو عمرو و قالون
بین الهمزتین عقدا الفی مد میکنند و ابن کثیر و ابن ذکوان و
حفص مد نمیکنند و ورش بروایت مصریان همزه ثانیه را بالف
محض بدل میکنند و بروایت بغدادیان تسهیل همزه ثانیه میکنند
ثمره ثمرات ن اص شرکاء بفتح یا م ربی بفتح یا ن ب از قالون
دو روایت است تای نا ء سوره الشوری یوحی بفتح حا تکاد
بالیا ن ک یتفطرن ابراهیم ابراهام یبشر یبشر ن اع تفعلون

بالتا

بالتا ن اینزل الغیث بتشدید و فتح نون ن اع فبما کسبت
بغیر الف ن ا الجوار بزیاده یا در وصل ن س در حالین م
الریح الریاح ن و یعلم بضم میم ن اک کبایر الاثم کبیر ح ک او یرسل
بضم لام ن فیوحی بسکون یا ن سوره الزخرف ام الکتاب
بکسر همزه ن ح ک جعلنا جعلنا ع
تخرجون بفتح تا و ضم را ح ک ل ینشاء ینشو بضم یا و فتح نون
و تشدید شین ح ک ر عباد الرحمن ح ک و عند الرحمن قل
اولوا قال اولو اص شهدوا و بد و همزه اول مفتوحه مخففه و
ثانی یعنی میان واو و همزه و سکون شین ن شققا سقفا
بفتح سین و سکون قاف ب م لما بتشدید میم ع
ح جاءنا جاءانا ن م ار یا ایها الساحر یا ایه الخفی
افلا بفتح یا ن ب ن اسوره اسوره سلفا بضم سین
و لام ح ک یصدون ن اک بضم صاد ء آلهتنا بتخفیف
همزتین با تسهیل همزه دوم با تفاق میان همزتین ص مدنی او رید
تشتهی تشتهیه ن اص و اتبعون بزیاده یا در وصل ح ک و لد

بضم واو وسکون لا ح ک ترجعون بالیا م ح ب
وقیل بکسر لام ع ح یعلمون بالتا نون سورة الدخان
رب السموات بکسر ع ح ک لم تومنوا الی بفتح یا ش
ان ترجمون فاعتزلون هردو بزیادت یا در وصل ش
فاهر باسقاط همزه تعلی الیام س
فاعتلوه بضم تا ن م ذق انک ن م بفتح همزه ک
مقام دوم بضم میم ن ا اول سورة الجاثیة ومن
دابة ایات ح ک وتصریف الریاح ایات
ک وتصریف الریاح ایات ح ک یومنون بتا
خطاب ا ح ک ب رجز الیم برفع الیم م ص لیجزی بنون
ا ح ک والساعة بفتح تا ح یخرجون بفتح یا وضم را ح ک
سورة الاحقاف لینذر بتا ازبزی دو روایت
م ص حسنا احسانا ع ح ک کرها بضم کاف ع ح ک و
او رغنی بفتح یا ش ز نتقبل عنهم احسن نتقبل عنهم احسن
ح ک ص ویتجاوز ح ک ص اف در سبحان گفته شده است

التدانی

اتعدانني بفتح یا لام هیک نون مشدد ه ولیوفیهم بالنون
ن ح ک و اذهبتم ا ء اذهبتم بدو همزه م ا ابن کثیر و ابن
ذکوان بین الهمزتین مد نمیکنند و هشام میکند ابلغکم
ابلغکم بتخفیف ب لا اریکم بفتح یا ن م لکنی اریکم بفتح یا
ق ب ز و بیک نون مشدد ا ه لا تری لا یری بیا مجموم
ع ح الا مساکنهم بضم نون ح ع سورة محمد صلی الله علیه و سلم
قاتلوا اقتلوا بضم قاف ب ص آسن بغیر مد ا نفا قرا
بد میخوانند الا بزی که از دو وجهت و مد صحت
عسیتم بکسر سین ن املی لهم املی لهم ب اسرارهم
بکسر همزه ح ک ص لنبلونکم نعلم ونبلو هرسه بیا سا
الی السلم بکسر سین ح ز سوره سورة الفتح دائرة السوء بضم
سین م ب لتومنوا وتعزروه وتوقروه وتسبحوه هرچهار
بیا م ب علیه الله علیه الله بضم یا ص فسیوتیه بنون ن ا
اضرا بضم ضاد ع ک کلام الله کلم الله ع ک یدخله یعذبه
هردو بنون ن ا بما تعملون بالیا ر ب شطاه بفتح طا

م وقآ زره نبرک و مدسوق بالطهره بدالواو ل سورة
الحجرات فتبینوا فتثبتوا ح ک تنابزوا به تشدید تا در
وصل ب تجسسوا بتشدید تا در وصل زمینا بیا مکسوره
مشدده ن لتعارفوا به تشدد ن تا تعملون بالیا م ع
سورة قاف وعید بزیاده یا در وصل ش در دو موضع
یوم نقول بالیا ن ر توعدون بالیا م اد با کسر همزه
ن م ح بیا در وقف بغیر او بتا م المناد نولد دمشق
تا در وصل ن ب در حالین م تشقق بتشدید شین نیز تا در وصل
سورة الذاریات والذاریات بادغام ب ح
مثل بضم لام ح ک ر ابراهیم ابراهام ھ الصاعقة الصعقة
ک قوم نوح بکسر میم ب ح ک سورة الطور واتبعتهم
واتبعناهم ب ذریتهم ذریاتهم ا و الحقنا بهم ذریتهم ذریاتهم
ن ار النباهم بکسر لام م لا لغو بفتح واو ب ولا تاثیم بفتح
میم اب انه هو بفتح همزه ن ک المصیطرون بسین ل ھ ص
میان صاد و را اصص بصاد و نیز منحو اند از خلاد دو وجهت

کسف

کسفا بسکون سین ب ق یصعقون بضم یا ع سورة
النجم ماکذب به م تشدید ذال ھ افتمارونه
افتمرونه ح ک ومناة بمد و همزه م ضیزی بهمزه النشأة
النشاءة بمد م ب امهات در سورة النساء گذشته است
کبائر الاثم کبیر ح ک ابراهیم ابراهام وثمود بغیر تنوین
ح ع سورة القمر الداع بزیاده یا در وصل ب ش
و در حالین ن نکر بسکون کاف م خشعا خاشعا ب ح
الی الداع بزیادت یا در وصل ب ش سیعلمون بالتا
ل ح سورة الرحمن الی الداع بزیادت یا در وصل الا سیعلمون
بالتا لا لا ذو الحب بفتح با ا ذوالعصف ذاالعصف
او الریحان بفتحا نون بکسر نون ح ک یخرج بضم یا و فتح را
ن ب المنشآت بکسر شین از ابوبکر دو روایت سنفرغ
بالیا ح ک ایه الثقلان بضم ها ایه م شواظ بکسر شین م
نحاس مجرور م ب لم یطمثهن اول بضم میم ی دوم بضم
میم ک ذوالجلال ذوم بواو ا ز ک بیی روایت کرده اند

که میم یکی ازین بر ضم می باید خواند هر کدام که خواهد و بعضی بر بنیت
وصحیح انیت سورة الواقعة ولا ینزفون بکسر زا حور
عین هر دو مجرور ح ک عربا بسکون را ح ک ابدا امتنا
بدو همزه باتفاق ه ابا بهمزه واحده ن ک اوابائنا بسکون
واو اق شرب بضم شین ن ع ح قدرنا بتخفیف دال النشاة
النشآءة بمد م ب تفکهون در وصل وتشدید تا وتخفیف نیز
ائنا لمغرمون بدو همزه مخففه ر بمواقع ح د بموقع سورة
الحدید ترجع الامور بفتح تا وکسر جیم ر ح ک اخذنا میثاقکم
اخذ میثاقکم ب وکلا وعد برفع لام اد فیضاعفه فیضاعفه
فیضعفه د انظرونا بفتح همزه در وصل وابتدا وکسره لا یؤاخذ
بالتاء بفتح با وخا ای ما ترک تخفیف دال ای المصدقین
والمصدقات تخفیف صاد د ص بما اتیکم اتاکم یعیر د
بالبخل بفتح با وخا فان الله هو الغنی ابرهیم ابراهام ل
سورة المجادلة یظهرون دو موضع یظاهرون ف زن ک
ع و اللائی در سوره احزاب گذشته است یتناجون

یتنجون

یتنجون ف فی المجلس فی المجالس ن انشزوا فانشزوا بضم
شین ا ک ن از ابو بکر دو روایت است و حرکت همزه
هر کس که شین را مکسور میگوید در حال ابتدا همزه را مکسور
میخواند و هر کس که شین را مضموم میخواند همزه را مضموم میخوانند
دو انند اموافق حرکت شین است در ضم و کسر و رسلی بفتح یا
سورة الحشر یخربون بفتح خا و تشدید را ح کی لا یکون
دولة تکون دولة ه ل جدر جدار دح انی اخاف
بفتح یا داح سورة الممتحنة یفصل بتخفیف و فتح یا
ع یفصل بضم یا و تشدید صاد مکسور ف ر یفصل بضم
یا بفتح صاد و تشدید و ضم یا ا یفصل بکسر صاد و تخفیف و ضم یا
اح د اسوة بضم همزه دو موضع ن ابراهیم اول ابراهام ل
تولوهم بتشدید تا در وصل ا لا تمسکوا بفتح میم و تشدید سین
ح سورة الصف بعدی بفتح یا ادح سحر ساحر ح ک
ف ر متم نوره متم نوره م ح د ف ر ن تنجیکم بفتح نون
و تشدید میم اع انصار الله انصارا لله ادح الحواری

بفتح یا اح سورة المنافقون خشب بسکون شین ح ر ز
لووا بتخفیف واو ا بما تعملون بالیا ح سورة
التغابن یکفر یدخله هر دو بنون ا د سورة الطلاق
بالغ امره بالغ امره ع واللائی در احزاب گذشته است
نکرا بضم کاف ام ع یکفر یدخله بالنون ا د مبینات بکسر یا
د ف ر ع سورة التحریم عرف بتخفیف را ر تظاهرا
بتخفیف ظا ن ف ر جبریل گذشته است یبدله
بفتح با و تشدید دال اح نصوحا بضم نون کتابه کتبه
ح ع سورة الملک تفاوت تفوت بضم حا ر النشور
ا امنتم بابدال همزه اول بواو در وصل ر ، ا امنتم بتخفیف
همزتین ن ف ر م ، امنتم بتسهیل همزه ثانیه غیر هشام ار ا
تسهیل ثانیه و تخفیف هر دو مرویست در وقف یک هر
چو اصل خود نذیر نکیر ش یا در وصل و من معی بسکون نا
ف ر فستعلمون بالیا ر ا ان کان بدو همزه ف ص
تخفیف بهمزه مخففه و همزه ممهله تدعون بتشدید دال در وصل ح

بیدلنا بفتح

بیدلنا بفتح با و تشدید دال اح لیزلقونک بفتح یا ا
سورة الحاقة قبله بکسر قاف و فتح با ح ص لا تخفی
بالیا ف ر مالیه سلطانیه بحذف ها در وصل ف ما تؤمنون
د د تذکرون هر دو بیا از ابن ذکوان دو روایت است ،
سورة المعارج سال بابدال همزه بالف ا ع تعرج بالیا
یومئذ بفتح میم ا ر نزاعة بالنصب ع نصب بضم نون
و صاد سورة نوح دعائی بسکون یا ف ن ر
ولده بفتح واو و لام ا د ن و ودا بضم واو خطیاتهم خطایاهم
ح بیتی بفتح یا سورة الجن انه تعالی یا و انا منا المسلمون
بفتح همزه د ف ر ع یسلکه بالیا ن ف ر و ان المساجد
بفتح همزه میخوانند باتفاق و انه لما قام بکسر همزه ز ص لبدا
بضم لام ل موافق دیگران نیز خوانده است قال انما ادعوا
قل انما ادعوا ن ف سورة المزمل وطاء وطا ح ی
رب المشرقین بکسر با د ف ر ثلثی اللیل بسکون لام ل
نصفه و ثلثه بکسر فا و تا دوم اح د سورة المدثر والرجز

بضم راع اذا ادبر اذ ادبر مستنفره بفتح فا اک وما
یذکرون بالتاء ن فسع سوره القیمه لا اقسم اول
بغیر الف ازبزی دو روایت است من راق بسکته میان نون و را
وراع برق البصر بفتح را بل تحبون بالیاء دح تذرون بالیا من
منی یمنی بالتا سوره الدهر سلاسل بتنوین در وصل و با لف
در وقف ارص ل بغیر تنوین در وصل و بالف در وقف
وقف ح ام ع قواریرا قواریرا هر دو در وصل بتنوین و در وقف
بالف ب ن وص هر دو بغیر تنوین در وصل و بالف در وقف
ل اول در وصل بتنوین و در وقف بالف و دوم در وصل و وقف بغیر
تنوین و الف هر دو در وصل بغیر تنوین و اول در وقف بالف و دوم
بغیر الف عالیهم عالیهم بسکون یا اف خضر و استبرق هر دو برفع اع
هر دو بجر زرا اول برفع دوم بجر ح د اول بجر و دوم برفع دص ابن ص
وما تشاون بالیا دح د سوره المرسلات نذرا بضم ذال ام د
فالملقیات بادغام ح ف از خلاد دو روایت است و لهما
همزت اقتت وقتت ح فقدرنا بتشدید دال دح جمالت

جمالات

جمالات ع ف د سوره النبا د فتحت بتخفیف تا
ن ف ر لابثین لبثین ف غساقا به تشدید سین
ورع ولا کذابا بتخفیف ذال ک ر رب السموات بضم با
م ن ب الرحمن بکسر نون د ن سوره النازعات ائنا
بدو همزه باتفاق اذا انا بهمزه واحده اد نخرة ف ر ص
ناخرة طوی بغیر تنوین ن ب م ان تزکی بتشدید زا اد
فتنفعه بفتح عین ن تصدی به تشدید صاد اد تلهی
بتشدید تا در وصل د انا صببنا بفتح همزه ن ف ر
سوره عبس سجرت بفتح جیم دح نشرت بتخفیف شین ا ح ن
سعرت به تشدید عین بظنین بظا د ح د سوره
التکویر فعدلک بتخفیف دال ف ر یوم لا تملک بضم میم
سوره الانفطار بل ران بامالة ف رص بسکته میان لام و را ع
ختامه خاتمه ر فاکهین فکهین ع سوره الانشقاق
یصلی یصلی ح ن ف لترکبن بفتح با سوره البروج
المجید بکسر دال محفوظ بالرفع ا سوره الطارق لما به تشدید ن ف

سورة الاعلی

سورة الاعلی قدر بتخفیف ر توثرون سورة الغاشیة

تصلی بضم تا لاتسمع لایسمع ح لاغیة بالیا یرفع بمصیطر باشمام ا

صاد و زا بسین اح ف درحالین د بالواد بزیاده یا

در وصل ز ج درحالین زا اکرمن اهانن بزیاده یا در هر دو

در وصل اح درحالین د لاتکرمون تاکلون تحبون هر سه بیا ح بیا

لاتحاضون ثبا اد فقدر بتشدید د لایعذب بفتح ذال

ن ف ر لایوثق بفتح ثا ر البلد فک رقبة فک رقبة

م ب د اواطعام او اطعم ح ر موصدة بهمزه ح ف ع

سورة الشمس

سورة الشمس ولایخاف فلایخاف سورة اللیل تلظی

بتشدید تا در وصل ه مطلقا بکسر لام ر و سورة البرية البريه

بهمزه بی تشدید در دو جا و الزلزال سورة الزلزال بهمزه در دو جا

بسکون ل العادیات فالمغیرات صبحا باد غام ش ح از خلاد

دو روایت است و اظهار را شهرت است و خلف اظهار میکند

القارعة ماهیه در وصل بی ها ق التکاثر ترون بضم تا ه ر

الهمزه جمع تشدید میم د ق ر ح ع موصده عمد بضم عین

ومیم

ومیم ق ر ه قریش لایلاف لایلاف الکافرون

ولی دین بفتح یا ب ل ع ر بزی بسکون یا نیز میخواند

المسد ابی لهب بسکون ها د حمالة بفتح تا ن تا الیها

بدانکه فضیلتی تمام است که چون قران مجید را ختم کنند

در حال افتتاح کنند از حضرت علیه السلم کردند که ای العمل

احب الی الله تعالی قال الحال المرتحل و درین عمل از مکیان

مرویست روایتی مسلسل تا بحضرت رسالت پناه که در خاتم

هر سورتی از سورت اواخر قران نزدیک ختم تکبیر می باید گفت

و مکیان چون در آخر سورت الناس تکبیر گفته اند فاتحه میخوانده اند

و از اول البقره تا هم المفلحون و میان فاتحه و اول البقره تکبیر

نمیگفته اند و نزی قایل است باینکه آخر والضحی باز تکبیر میباید گفت

و بعضی از راویان بزی بر قرارت آواز آخر واللیل باز تکبیر

میگویند و در اتصال تکبیر با آخر سوره که خوانده باشند تا بسم الله

و عدم اتصال تکبیر با آخر سوره که خوانده باشند الی سه وجه است

یکی آنکه با آخر سوره وصل کنند و این وجه واجب وجوه است

دوم تکبیر با آخر سوره وصل کنند و بر تکبیر وقف کنند پس
ابتدا کنند به بسمله و چون با آخر سوره وصل کنند اگر آخر سوره
حرفی ساکن باشد یا تنوین باشد آخر را جهت التقاء ساکنین
مکسور باید کرد و اگر آخر سوره حرفی متحرک باشد غیر منون او را
بر اعراب خود باید گذاشت و آخر سورها ضمیر باشد و تکبیر وصل
کنند صلی‌ها نباید گفت تا التقاء ساکنین نشود و لفظ تکبیر
الله اکبر است و ابن الحباب جهت بزی کلمه تهلیل بر تکبیر زیاد
کرده است از ابو الفتح فارسی نیز این معنی منقولست و بعضی از
قنبل به تکبیر مثل بزی خوانده اند

باب المخارج الحروف و صفاتها

مخارف شانزده است اما اصل مخارج
سه است حلق و فم و شفه حلق مخرج شش حرف است و شفه
مخرج چهار حرف است و مخرج باقی فم است و از مخرج حرفی باز
بیرون آید برین تفصیل اقصی ع ء ه ا اوسط حلق ع ح اول حلق
غ خ اقصی لسان و بالای او از حنک ق اقصی لسان اسفل
حنک ک وسط اللسان و الحنک ج ش ی اول

کناره

کناره نزدیک حنک اعلی ل ر ن مخرج اللام یعنی مابین
طرف زبان وانچه نزدیک اوست از اضراس
ض ادنی کناره زبان تا منتهی طرف زبان و بالای
ثنایان نزدیک مخرج نون و اخلن در ظهر لسان ل
مابین طرف زبان و ثنایای علیا ط د ت مابین طرف
زبان و اطراف ثنایا س ص ز طرف زبان و
بین الثنایا نه اصول ثنایا و نه اطراف آن اطراف ثنایا
علیا در باطن شفه سفلی ف بین الشفتین ب م و و بدانکه
قطرب یحیی بن ادم الفرا الکوفی و صالح بن اسحاق بصری المعروف
بالجرمی برانند که مخارج حروف چهارده است و لام و را
و نون هر سه را از یک مخرج که ان طرف لسان است گرفته اند
و بیشتر مردم ضاد را از جهت ان بسر لسان میگویند از جهت
یمین و کسی که از هر دو جهت تواند گفت بغایت نیکست
و تنوین و نون و میم حروف غنه اند و غنه صوتیست که از
خیشوم بیرون می آید و لسان شفتین را در ان عملی نیست و شرط

ظهور غنه آن است که حروف غنه ساکن باشند و مخفی یا مدغم
در جایی که ادغام بغیر غنه میکنند هم ظاهر نمیشود بلکه مسقط
میشود و در هر موضع که حروف غنه را اظهار کنند یا
تحریک کنند از خیشوم بیرون نیاید و غنه را خفیفه میخوانند
و مجموع حروف را چهار حرف در اوایل الفاظ این دو بیت
غیر از لفظ اهاع که چهار حرف از و معلوم میشود جمع کرده اند
در غایت ترتیب مخارج کرده اند و دو بیت اینست و ازلی
طلسه است اهاع خشاعا وخلا غازی برکجا جری شرط
سیری صادع لاخ بو فلا رعی ظهر دین ثمه ظل ذی ثنا
صفا بحل زهد فی وجوه بنی ملا و حروف بحسب صفات
که هر صفتی ضدی دارد و منقسم می شود بمهموره و رخوه و منفتحه
و مستقله و مستعله متحفظ بر خوانند و اضداد آن مهموسه
و شدیده و مطبقه و مستعله و بحسب صفات که ضد ندارد
و بحروف صفیر و تفشی و منحرفه و مکرر و مستطیل و هاوی
و حروف علت و حروف قلقله مهموسه درین الفاظ جمع

کرده اند

کرده اند حثت کسفه شخصه و همس صورت حقی است
و این حروف ده گانه را بجهت ضعف او و ضعف
اعتماد برو بوقت بیرون آمدن از مخرج و جاری شدن
نفس از و مهموسه خوانند مجهوره نوزده حرف
غیر مهموسه همه مجهوره اند و این حروف را بجهت قوت آن
دو قوت اعتماد برو وقت الخروج من المخرج و منع آواز
جریان نفس با او بوقت النطق بها مجهوره خوانده اند
شدیده هشت حرف است که درین دو کلمه جمع کرده اند
اجدت کقطب و این حروف را جهت لزوم قوتیت در موضع خود
و لازم اوست و مانع جریان صوتست در وقت نطق آن
خوانند بین الرخوه والشدیده پنج حرف است که درین
دو لفظ عمر نل جمع کرده اند وقت نطق باین حروف جاری نیست
چنانچه رخوه و محبس نیست چنانچه در شدیده مستعلیه
هفت حرف است که درین کلمات جمع کرده اند قظ خص
ضغط و این حروف را جهة آن مستعلیه میخوانند که در

وقت نطق بان زبان مرتفع میشود که بسوی حنک رخوه
شانزده حروف که ما بقی رخوه است و از جمله رخوه سه حرفرا
سه حرف را حرف مدّ میخوانند وهی وای و جهت آن رخوه اش خوانند
که در زمان نطق باو صوت جاری است مستفله ضد مستعلیه است
وماورای حروف مستعلیه همه مستفله اند مطبقه از جهت
هفت حروف مستعلیه را چهار حرف مطبقه میخوانند ص
ض ط ظ منفتحه غیر از چهار حرف که مطبقه هست همه منفتحه اند
و این حروف را از جهة آن مطبقه منفتحه میخوانند که الجهه محاذی
زبان است از حنک بر مخرج این حروف مطبق میشود
صفیریه است ص ز س و وجه اختصاص او باین
اسم ظاهر و مبین است حرف مکرر راست و او را بسبب
آن مکرر میگویند که چون میگویند از طرف زبان باو متحرک
میشود و دو را میگردد حرف تفشی شین است و او را جهة
آن حرف تفشی میگویند که بسبب رخاوتی که دارد
دهان منتشر میشود تا بمخرج طا متصل میگردد حرف منحرف

لام است

لام است او را جهة آن منحرف میخوانند که عند النطق
بهار زبان اندکی منحرف میشود بجانب داخل حنک
و را نیز منحرف است حرف مستطیل ضاد است
مستطیل — و او را جهت آن مستطیل میخوانند که در وی استطالتی هست
تا [illegible] که میرود بمخرج لا حرف هاوی الف است و
او را جهت آن هاوی میگویند که در هوای صوت الف
اتساعی هست حرف علت چهار است ی وای همزه
را نیز حرف علت کرده اند که او نیز با ثقال معطل میشود
حرف قلقله پنج است ق ط د ب ج و درین دو
لفظ جمع کرده اند قطب جد حرف قلقله صوت
اسیا یابسه است و این حروف را جهت آن حروف
قلقله میخوانند که چون بر وقف میکنند نبره مسموع میگردد
و این نبره تابع این حرف است و این حروف در
صفت متفاوت اند و بعضی اشدید و بعضی اضعف و
الاف و اشهر حروف قلقله قاف است و همچنین را در آنکه

او از حروف قلقله است سخن نیست و مخارج حروف را
بدان شناسند که در اول هر حرفی همزه وصل در می آرند
چنانچه در اسم وغیرهما در می آورند و تکلم بحروف میکنند
در حالتی که حرف ساکن باشد مثلا اگر خواهند که بدانند که مخرج
جیم جلست گویند آج جهت آنکه حرف ساکن باشد
مستقر شود زبان و در موضع خود قرار گیرد و مخرج حرف واضح
گردد وجیم و شدت و استعلا و اطباق و صفر و
قلقله علامات قوة است و رخاوة و تسفل و همس و
خفا علامات ضعف است و حروف در قوة و ضعف
متفاوتند هرچه علامات ضعف زیاده باشد
او اضعف مثل طایفات قوتیست جهت آنکه او
مطلق مستعلی است مجهور قلقلست و قاف همچنین و در
ظاهر جهر و استعلا و اطباق است اما شدت نیست
او از حروف رخوه است پس قوت او کم از طا باشد
تا رخوه مهموسه مستفله منفتحه است در ضعف تمام است

وبرین

برین موجب اعتبار صفات باید کرد تا ضعف
و قوت معلوم شود والله
اعلم بالصواب
والیه المرجع تمت
الکتاب بعو
ن الله تعالی
و توفیقه
فی شهر شوال ۱۰۰۰
اللهم اغفر
لصاحبه و لکاتبه
و لقاریه و لجمیع
المومنین و المومنات
والمسلمین و المسلمات
الاحیاء و الاموات بحق محمد واله الامجاد
علی ید العبد المذنب العاصی الفقیر مظفر حسین بن حاجی عنایت مهرآبادی
غفر ذنوبه و ستر
عیوبه

٨١

يا محمد يا

يا محمد يا

بسم الله الرحمن الرحيم

وان يكاد الذين كفروا

ليزلقونك بابصارهم لما

سمعوا الذكر ويقو

لون انه لمجنون وما

هو الا ذكر للعا

لمين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك

بابصارهم

لما سمعوا الذكر ويقولون

انه لمجنون وما هو الا ذكر

للعالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل على عبده ليكون للعالمين
بشيرًا والصلواة والسلام على سيد الانبيا محمد المبعوث
باشرف الاديان باقوي المعجزة الذي هو القران ليكون
للمتحدين نذيرا واله واحبابه الذين يرتلون القران
ترتيلا ليذكرون الله ذكرا كثيرا اما بعد چنين
كويد محرر اين رساله ومقرر اين مقاله اضعف
عباد الله احمد بن حسين من الاولاد بريرين حضير الهمداني
الشهيد بكربلا اللهم احشرنا في زمرة الحسين كه چون
يكي از اخوان حقيقي اشارت نمود كه ما لا بدّ در علم تجويد

نوشته شود تا معلوم گردد در مخارج حروف واوصاف
او وكيفيت قرآن زيراكه اول چيزي كه بر مكلف واجبست
نماز است وصحت نماز از قرائت قرآن بود وآن
وقتي حاصل شود كه معلوم بود مخارج حروف و
اوصاف او واينها معلوم نشود الا بعلم تجويد
ودر حديث نبوي صلى الله عليه واله وارد شده
كه مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ
يعني هر كه گمان نيك برد بتو پس راست گردان تو
گمان او را وان عزيز را گمان آن بود كه كمينه را در فن
قراءت شعوري وشروعي هست واشارت او همچون
قضاي مبرم بود بنابرين خود را در معرض اين امر خطير

اند ختم وچند کلمه شکسته بسته فراهم آوردم بقراءت
عاصم مع الاعتراف بالخطاء والقصور والتماس و
استدعا از صواحب طبیعت نقاوة اگر خطا و خللی رسند
که اصلاح پذیر بود بقلم اصلاح مزین گردانند و محلی
و الا قلم عفو در وی نفرمایند واین رساله تمم گردد
بر چند باب وخاتمه والله اعلم بما تصفون و
سبحان الله وتعالی عما یشرکون باب اول
در عدد حروف تهجی بدانکه [illegible] تهجی بیست و
بود و بیش بعضی بیست ونه [illegible] حرف مد بود اورا
نیز حرف تهجی شمرده اند وبیان وی بباید وبرای ایشان
مخرج معین کرده اند چنانکه ذکر کرده آید باب دوم

در میزان حروف معجمه وبیان آن بدانکه چون کسی خواهد
بداند حرف را از مخرج وی باید که ضم کند همزه یا هارا
با یکی از حروف ساکن مثل [illegible]
باب سیم در مخرج وبیان مخارج حروف
وعدد او بدانکه مخارج حروف شانزده بود مخرج اول از آن
حرف مد بود وحروف مد سه بوند الف و واو و یا
بیان وی وحکم ایشان خواهد آمد در باب
و این حرف را جوفی گویند زیرا که حصول ایشان از
جوف بود واحتیاج بمخارج معین ندارند و هوائی نیز
و هاوی نیز نامند زیرا که حصول ایشان از هوای فم بود
واختلاف بود در الف که بعضی گویند از هوای حلق بود

واو ها
راو ها
باب سیم
[illegible] حروف

وبعضی گویند چون ایشان از هوای فم بوند مخرج
ایشان معین نبود پس مخرج شانزده بود دوم را
حلقیه گویند وحروف حلق شش بود همزه وها وعین و حا
وغین وخا مندرج بوند درین کلمات اه عح غخ وبعضی
گویند هفت بود الف وهمزه وها وعین وحا وغین وخا
واین حروف مخصوص اند بدو واین حروف را سه مخرج بود
اول از برای همزه وها که از اقصی حلق بوند واقصی نهایه حلق
بود که متصل اول صدر باشد واین وقتی بود که ابتدا نمودن
مخرج از لب بود وبعد از آن لسان وبعد از آن حلق
اگرچه درین رساله بخلاف این واقع بود وبعضی اختلاف
دارند که متصل اول صدر اول حلق بود نه اقصی واین وقتی

بود که نهایه نمودن مخرج لب بود واین موافق لب بود
واین موافق رساله بود واین هر دو مرضیند
وبعضی اختلاف دارند در تقدیم وتاخیر که
یعنی همزه مقدم بود یا ها وپیش بعضی که الف از حروف حلق
بود گویند مخرج وی هوای حلق بود وبعد از مخرج ها
مخرج دوم وسط حلق بود واو برای عین و حا بود
واختلاف مذکور در ایشان نیز بود مخرج سیم
اول حلق بود واول حلق متصل اقصای لسان بود
وبعضی اختلاف کرده اند که متصل اقصی لسان اقصی
حلق بود نه اول واو برای آنکه غین وخا بود وهمین اختلاف
در ایشان نیز بود بدانکه لسان را ده مخرج بود

برای هیجده حرف مخرج اول و دوم اقصی لسان بود
و قاف و کاف مخصوص اند بدو و لیکن فرق میان
مخرج ایشان آن بود که قاف از فوق لهات حاصل شود
از حنک اعلا و کاف اندک از تحت او و لهات گوشتی
پاره ایست که او بیران بود از حنک اعلا و مشرف بود بر اول
حلقی که نزدیک اقصی لسان بود و مخرج سیم وسط لسان
بود جیم و شین و یای غیر مدی مخصوص بوند بدو و این را
شجری گویند و شجر در عرف فراخ محل گشودن دهن را گویند
که میان لحیین واقع بود و بعضی شجر ذقن را گویند و بعضی شین را
از حروف تفشی گویند و معنی تفشی فاش و آشکارا بود
یعنی باز شدن نیا نکه تنکر دآب و نیز گویند که حروف تفشی

جهارند

جهارند شین و را و میم و فا جمع اند در کلمه شرف یا مشفر
مخرج چهارم نزدیک سر لسان بود از تا باقصای لسان
بطرف دندانهای آسیاب متحیز بود از جانبین
و ضاد مخصوص بود بدو و او را حروف مستطیل گویند
و بعضی او را شجری نیز گویند و بعضی او را حرف عجب خوانند
زیرا که بکتر او بمرتبه بود که در نیاید بلسان هر کس و هر کس
او را در نیابد مگر کسی که مشقت کند و با استاد حاذق
بگذراند و او اعسر حروفات بود مخرج پنجم و ششم نزدیک
سر لسان بود و حنک اعلا از برای لام و نون و را و این
مخرج را ذلقیه نامند و ذلق کناره زبان بود و بعضی نیز
سر زبان و بعضی ایشان را لثوی گویند و بعضی این

هر سه از یک مخرج دانند پس نزد ایشان مخرج چهارده بود
لیکن پیش جمهور اندکی فرق بود آنکه مخرج لام نزدیک سر
لسان بود از حنک اعلا و او را منحرف گویند و انحراف کج
شدن بود یعنی سر لسان بگفتن او کج میشود و حصول را
اندکی از تحت او و جماعتی از حذاق گویند که از ظهر لسان
بود و او را حرف مکرر گویند یعنی چنان می نماید که دو بار
گفته می شود و او موضوع بود بر تفخیم چنانکه بیاید و حصول
نون اندکی از تحت او و او را حرف اغن گویند یعنی
بگفتن او آوازی از خیشوم مینی بیرون آید و خیشوم سوراخ
مینی بود و این وقتی بود که مدغم باشد یا مخفی هشتم
سر لسان بود و بیخ دو دندان بالا که آن را ثنایا گویند

برای طا و تا و دال و ایشان را نطعیه گویند یعنی غار
حنک اعلا مخرج نهم سر لسان بود و سر دو دندان بالا
برای ثا و ذال و ظا و ایشان را لثوی خوانند و لثه
گوشتی بود که دندانها در و نشسته و بعضی ایشان را
ذلقیه خوانند مخرج دهم نزدیک سر لسان بود و میان
دو دندان پیشین از حنک اسفل برای زا و سین
و صاد و ایشان را اسلیه گویند و اسلت سر لسان بود
یعنی مصدق و بعضی ایشان را صفیر گویند و صفیر آوازی
باریک طیر وحشی بری را گویند مخرج یازدهم بطن شفه
بود و فا بالخصوص بود با و او را شفوی خوانند و مشرف
بود بر لب زیرین مخرج شانزدهم شفه بود برای با و میم و واو

وجهت وحی

غیر مدی و میم نیز از اغنان بود و حکم وی و نون در غنه
یکسان بود و مخرج مقدم غنه بود و وی بخودی خود
چنان مستحکم بود که مشایخ قرا برای وی مخرج معین
کرده اند چنانکه در صدر مذکور شد باب چهارم در
صفات حروف معجمه و عدد و بیان ایشان
بدانکه این حروف مذکوره چند حرف بود که منفرد
بوند در مخرج ممتاز نبوند الا بمخرج و چند حروف دیگر
که مشارک بوند در مخرج مبتدی امتیاز آن نتواند
کرد الا بصفت و صفات حروف معجمه ده بوند مجهوره
و رخوه و مستفله و منفتحه و مصمته و هر یک این صفات را بود
و باضد خود جمع نشوند و این قاعده کلی بود که شناختن شی

موقوف

موقوف بود بشناختن ضد و نیز گفته اند که تعرف
الاشیاء باضدادها یعنی شناسید چیزها را
بضدهاء ایشان پس شناختن ضد نیز باید این بود
که ضد مجهوره مهموسه بوند و ضد رخوه شدیده بود
و ضد مستفله مستعلیه بود و ضد منفتحه مطبقه بود و ضد
مصمته مذلقه و حروف مهموسه ده بوند ف و ح
و ث و ه و ش و خ و ص و س و ک و ت
مجموع اند فحثه شخص سکت و باقی مجهوره بوند
و حروف شدیده هشت بود الف و ج و د و ق و ط
و ب و ک و ت و جمع اند در کلمات اجد
قط بکت و باقی رخوه بوند بدانکه حروف رخوه بیست بود

که وجه مناسبتی با رخاوت و وجه مناسبتی با شدیده دارند
ل و ن و ع و م و ر جمع اند در کلمات لن عمر و این حروف
را بین بین خوانند و حروف مستعلیه هفت بود
ق و ض و خ و ص و ظ و غ و ط جمع اند در کلمات
قَضِّ خُصَّ ظَغْطٍ و باقی مستفله بوند و حروف
مطبقه چهار اند ص و ض و ط و ظ و باقی
منفتحه بوند و حروف مذلقه شش بود م و
ن و ر و ب و ف و ل مجموع اند در کلمات
مر بنفل و باقی مصمته بوند و این صفات را نامیده اند
باین اسما زیرا که حرفی از حروف مهموسه ضم کنی وقتی
چنانکه مذکور شد جریان نفس شد با جهت ضعیف

او

او مثلا اس و اف و هس و هف تا آخر و
همس آوازی خفیف بود که حاصل شود از تحت قدم
رو نحره و معنی جهر قوی بود یعنی منع نفس کند از جریان
وقت ضم و شدیده نامیده اند زیرا که قوی بوند در منع خود و
صوت کند از جریان وقتی ضم مثلا اواج تا آخر و رخوه
نامیده اند زیرا که قوی نام نبوند و ممکن نبود ظهور صوت وقتی
ضم مثلا از واذ تا آخر و مستعلا نامیده اند زیرا که لسان
متصاعد می شود بجنگ اعلا عند النطق و مستفله نامیده اند
زیرا که متسفل میشود عند النطق لسان و مطبقه نامیده اند زیرا که
منطبق میشود بر مخرج حرف که برابر حنک اعلا بود که اگر اطباق
هر حرف کردند بحرف دیگر چنانکه بیاید و منفتح نامیده اند

زیراکه لسان منفتح میشود ما بین خود و حنک اعلا و مذلقه
نامیده اند و معنی ذلق معلوم شد **بدانکه** بنای
رباعی متمم نبود الا احد از حروف مذلقه **اگر** گویند
چه گویی مثل عسجد گوییم نادر الوقوع بود و الآن در کلام
و مصمته نامیده اند زیراکه صوت خاموش میشود و قیتی
ضم مثلا او و بدانکه هر یک از حرف معجمه از صفات مذکوره
خالی از پنج صفت نبود چنانکه بیاید ان شاء الله تعالی

باب پنجم در امتیاز و بیان امتیاز و معنی امتیاز
حرف از صفات مذکوره و تقسیم صفات بر حروف
مذکوره بدانکه همزه و ها مشارکند در مخرج و مشارک بوند با بعضی
از صفات در مصمته و انفتاح و استفال و منفرد بود و

همزه با جهر و شدیده و ها بهمس و رخاوت با و میم
و ها مشارک بوند در مخرج و مشارک بوند با بعضی از
صفت در جهارت و استفال و انفتاح و با مشارک
میم بود در ذلق و منفرد با شدت و میم با رخاوت و
واو مشارک بود در رخاوت و منفرد بمصمته تا و دال و طا
که مشارک در مخرج و مشارک بوند با بعضی از صفت
در مصمته و شدت و مشارک بود تا با دال در انفتاح و استفال
و منفرد بود بهمس و دال بجهارت و طا مشارک
بود بجهارت و منفرد بود بطبقه علا و اطباق ثا و ذال
و ظا که مشارک بوند در مخرج و مشارک بوند با بعضی از
صفت در مصمته و رخاوت و مشارک بود ثا با ذال

ان بی

مشارک بود بجهارت

در انفتاح و استفال و منفرد بود بهمس و ذال بجهارت
و ظا مشارک بود در جهارت و منفرد بود با طباق و
استعلا جیم و شین و با مشارکت بوند در مخرج و مشارک
با بعضی از صفت در مصمته و انفتاح و استفال و جیم
مشارک بود در جهارت و منفرد بود بهمس حا و
عین که مشارک بوند در مخرج و مشارک بوند با بعضی
از صفت در مصمته و انفتاح و استفال و رخاوت و
و منفرد بود حا بهمس بجهارت لام و را و
نون که هریک منفرد بوند در مخارج و مشارک بوند
با بعضی از صفت در ذلق و انفتاح و استفال
و رخاوت و منفرد بود فا بهمس و ایشان

بجهارت

بجهارت زا و سین و صاد که مشارک بوند با بعضی
از صفت در مصمته و رخاوت و صاد مشارک بود
با سین در همس و منفرد بود در اطباق و استعلا
و سین با انفتاح و استفال و زا مشارک بود در انفتاح
و منفرد بود بجهارت و ضاد منفرد بود در مخرج و مشارک
بود در صفت با طباق و استعلا و مصمته و رخاوه و
جهارت قاف و کاف منفرد بود در مخرج و مشارک
بوند با بعضی از صفت در مصمته و انفتاح و شده و منفرد
بود قاف بجهارت و استعلا و کاف بهمس و
استفال والله اعلم بدانکه پنج حروف از حروف تهجی که در این
تقلقل زبان بود وقتی سکون عامتر که حین وقف بود

یا غیر وقف متوسط یا متطرف زیراکه بعضی غلط
کرده اند وگفته اند که در حین وقف بود فقط و
تقلقل یعنی تحریک ونیز گردن بود عامتر که آن بود یا لب ق و
طوب وج و وجمع اند در کلمه قطب جد که اگر تقلقل
در ایشان نکند هر حرف ملتبس گردد بحرف دیگر چنانکه
باید در موضع خود انشاء الله تعالی و این حروف را
قلقله گویند بالقلقه خلیل ابن احمد گوید القلقلة
شدة الصوت یعنی آواز بلند والقلقلة
الصیاح یعنی بانگ سخت و از آن جهة این نام کرده اند
که در وقت ادای مخرج وی آواز سخت می آید و بعد از آن
زم مثال لقد خلقنا یدخلون وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر
والعذاب واظهر واحد وجرد اصحابنا

باب ششم در قرارت و معنی قرارت و بیان

قراءت خواندن بود و خدای تعالی فرمود که ورتل القرآن
ترتیلا و معنی ترتیل حضرت امیر المومنین علی علیه الصلواة
والسلام فرموده از نبی صلی الله علیه واله وسلم
که الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف معنی ترتیل
دانستن محل وقوف و تبیین حروف و ادای حروف
نیز گفته اند که الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف
و رعایة الاعراب کما هو حقه و حدر و تدویر
نیز جایز بود بنقل قرا و معنی حدر سرعت خواندن بود اما
نه چنانکه اختلال نظم و حروف و اعراب و تشدید

واظهار رواد غام واخفا وقلب شود وتدویر مابین
ترتیل وحدر بود نه چنان مدار ونه چنین سرعت پس قرائت
به وجه بود چنانکه الترتیل والحدود والتدویر
واین هرسه بلحون عرب یعنی بخوانید قران را بلفوظ
عرب پس بنابر این حدیث قران بلحون عرب واجب بود
پس دانستن لحون نیز واجب بود اینست که در
لحون عرب تفخیم وترقیق بود پس بیان آن بباید ومعنی
تفخیم سمین بود یعنی سطبر وفربه وترقیق خف یعنی لاغر
وباریک بدانکه همه حروف معجمه مرقق بود الا حروف
مستعلیه ومکرره بدانکه اصل وضع حرف مکرره بر
تفخیم بود وگاهی که مرقق بود بنابر سببی وسبب دو چیز

بود

بود کسره یا یا پس گوییم خالی از آن نبود که متحرک بود یا
ساکن اگر متحرک بود خالی از آن وجه نبود که متحرک
مفتوح بود یا مضموم عم از آنکه متطرف بود یا متوسط
مثل ربنا ومرج واذ جعفر ورسلا وسیرا وبه السحر
حکم مکسور نباید در تقسیم مکسور اما آنکه ساکن بود
خالی از شش وجه نبود ما قبل مفتوح بود یا مضموم یا مکسور
یا ما قبل ما قبل مفتوح یا مضموم یا مکسور آنکه ما قبل مفتوح
بود یا مضموم مثل الدوار وسرور وشکورا اما آنکه
ما قبل مکسور بر دو قسم بود اصلی وعارضی آنکه اصلی
بود خالی از دو وجه نبود متصل یا منفصل آنکه متصل
بود وی نیز بر دو قسم بود یا بعد حرف استعلا

بباید وانکه ~~منفصل بود~~ بود و غیر استعلا بود انکه استعلا
بود مثل قرطاس فی سورة الانعام و مرصادا
فی سورة عم و فرقة فی سورة التوبه و بیان حکم استعلا
بباید وانکه منفصل بود مثل الذی ارتضی لهم وانکه ما قبل
ما قبل مکسور بود بباید در تفخیم مکسور اما انکه عارضی بود
ان باشد که برای دفع التقای ساکنین بساکن داده
بوند مثال وی حکم وی بباید در موضع خود برای
انکه وی ساکن بود و ابتدا بوی نتوان کرد زیرا
که از روی عقل معلوم بود که ابتدا بساکن متعذر
بود پس الفی زیاده کردند و مکسور گردانیدند
زیرا که گفته اند الساکن اذا حرک حرک بالکسر

لهم
بود

تا ابتدا

تا ابتدا بآن نمایند و او بر دو وجه بود متصل و منفصل
انکه متصل بود مثل ارجعوا و ارجع انکه منفصل بود مثل
ان ارتبتم وام ارتابوا ولمن ارتضی این مجموع مذکور
ده بوند و در حکم اصل خود بوند اما برای وجه هفتم
سه مثال نمودم تا مشعر بود بانکه بدانی که راء ساکن که
ما قبل حرف استعلا بود در یک کلمه در کلام علام
همین سه حرف بوند و تفخیم درین امثال آن بود که
حرف استعلا قوی بود و کسره ضعیف قوی ضعیف
را زایل گردانند و در الذی ارتضی لهم بسبب انفصال
بود و در ارجعوا ارجع وان ارتبتم وام ارتابوا ولمن
ارتضی سبب آن بود که حرکت ما قبل اصلی نبود اما

یا بود مثل لاظیر والطیر و خیر اما انکه مکسور بود بر دو
قسم بود اصلی و عارضی انکه اصلی بود عم از انکه متطرف
یا متوسط مثل رزقا و برجال و انکه عارضی بود مثل
انذر الناس و بیان وی مذکور شد و حکم وی
بیاید اما انکه غیر استعلا بود اولی الاربة و انکه
ما قبل مکسور بود مثل سحر و این مجموع مذکور بر پنج وجه بوند
و در حکم خود بوند اما در کل فرق اختلاف بود
فی سورة الشعرا اختلاف بود و بعضی گویند مرقق
بود زیرا که واقع بین کسرتین و بعضی گویند تفخیم بود
جهت حرف استعلا بدلیل مذکور و کسره ما بعد اعتبار نکنند
و این هر دو مرجح اند و نیز اختلاف بود در ملک مصر

وعین القطر

وعین القطر بعضی گویند که مصر مرقق بود بنا بر قاعده مذکوره
و بعضی گویند که مفخم بود جهت حرف استعلا زیرا که
هم چنان حرف استعلا که مستعمل بود در ما قبل نیز مستعمل
در ما بعد دیگر انکه در وقت وصل مفخم بود بنا برین دو سبب
تفخیم اولی بود و اختلاف القطر همان اختلاف ملک مصر
بود فرق انکه وصل مرقق بود و وی نیز بر دو سبب ترقیق
اولی بود و این دو مثال تابع وصل بوند بر سبیل اولویت
نه بر سبیل وجوب والله اعلم **بدانکه** حرف مستعلیه
را نیز مفخم خوانند پس حرف مفخمه هشت بوند و الفات
که بعد حروف مفخمه بوند حکم مفخم دارند و بعد حرف مرقق
دارند **و بدانکه** مذکور شد که اصل وضع لام بر ترقیق بود

اما گاهی که تفخیم بود برای تعظیم بود در اسم الله اللهم
و ترقیق بود در لله و فی الله و بالله اما طریقه آن بود
که چنان بایستی گفت که لب و لسان و فم مؤمن از
لذت وی پر شود اما لحون عرب نه چنان بود و گویند
هر جای که لفظ الله بود و ما قبل مفتوح یا مضموم بود
تفخیم باید مثل والله و رسل الله و اگر ما قبل مکسور بود ترقیق
بود مثل و بالله و لله و فی الله این مجموع که
موقوف بر قراءت بود ذکر کردیم و اگرچه تمامی
علم قران موقوف بقراءت بود اما در تقدیم
مذکورات وجه خصوصیتی بود که عارف داند والله
اعلم باب هفتم در استعاذه و معنی استعاذه

وبیان

مؤلف کتاب رحمه الله فرموده که در تقدیم مذکورات
وجه خصوصیتی بود که عارف میداند وجه این است که
قاری باید اول مخارج و صفات حروف را که اصل اند
بداند و بعد احکام را تفخیم و ترقیق نیز از قبیل
صفات حروف اند آنچه مؤلف قبل مذکور نمود مانند
معرفت مخارج است و آنچه بعد میفرماید مثل نماز
شاعر گفته بدان [illegible] از قرائت مخرج حروف
صفات را که او مثل وضو باشد نماز ترا اما مو
صفاتش گر ندانی و نیابی مخرج هر یک تفاوت
نیست از صوت بهائم حرف و صوت ترا محمود الیسوی

وبیان استعاذه معنی استعاذه پناه جستن
بود بخدای عز و جل از شیطان رجیم چنانکه خدای
عز و جل فرموده که فاذا قرأت القران فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم و این آیه بر سبیل استحباب
بود نه بر سبیل وجوب پس اول بر قاری سنت
بود که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و اگر نزد
قاری مستمعی بود بلند گفتن و جایز بود متصل بقراءت
و منفصل بقراءت و این اولی بود اگرچه سکته لطیفه
بود معنی سکته سکون حرکه آخر بود بغیر قطع نفس
والله اعلم باب هشتم در بسمله و معنی بسمله و
بیان بسمله معنی بسمله ابتدا کردن بود بنام خدای عز و جل

جلّ جلاله دانکه بسم الله الرحمن الرحیم اول جزو
سوره بود از سور قران و مخیر بود ابتدا با او و با اوایل
و اواخر احزاب و اعشار و اخماس و بکل آیه
و بعضی گفته اند که ترک اولی بود الا در سوره برات
که جایز نبود در اول و غیره که مذکور شد
که واقعی سورتین بود چهار وجه ممکن بود و لیکن سه وجه
جایز بود و یک وجه ممنوع انکه جایز بود وقف
طرفین وصل طرفین و وقف ماضیه و وصل آیه
و این وجه اجزا اولی بود الا در سوره القیمه و البلد
که وقف اولی بود و وجه ممنوع وصل ماضیه بود
و وقف آیه بود این وجه ممنوع زیرا که مشتبه

بود

بود بر سامع مگر که بسمله جزو آخیر سوره بود این چهار
وجه در استعاذه جایز بود و الله اعلم اقسام
مدود و معنی مد و بیان مد و تعریف مد معنی مد کشیدن
بود و در اصطلاح قرا عبارت از امتداد صوت بود
یا امتداد نفس و تعریف مد که المد الف
علی قدر فتحة قبلك فتحا تاما یعنی اصل مد همان
مقدار بود که دهن باز کنی و بگویی بدانکه مد بر سه قسم
بود واجب و جایز و لازم و حروف مد سه بود
چنانکه مذکور شد اما وقتی که ساکن بوند و حرکت
ما قبل ایشان از جنس ایشان بود همجنس او
ضمه بود همجنس یا کسره بود زیرا که ضمه اخت واو بود و کسره

اخت یا پس گوییم واو ساکن ماقبل مضموم و یای
ساکن ماقبل مکسور و معارض به الف نشود زیراکه وجود
الف موقوف بود بر فتحه ماقبل پس همیشه حرف مد بود
مثاله ادم واوتی وایمان اگر ساکن بوند و حرکت
ماقبل ایشان نبود مثل رعوها و ترضیهما ایشان را
لین خوانند نه مد اما حرف مد را نیز لین خوانند
زیراکه در طبیعت ایشان امتدادی بود که در حروف دیگر
نبود و امتداد این حروف سه گانه بمقدار یک الف
بود و این را در عرف قرا و اهل ادا قصر خوانند و مد
اصلی و ذاتی و طبیعی نیز نامند و بدانکه در لفظ الله
واللهم اندکی زاید از مد اصلی روا بود جهت تعظیم

وتکریم

وتکریم و گاه بود که امتداد ایشان زیاده بود بمرتبه
دو مقدار و سه و چهار و پنج مقدار اصلی برسد و این مد را
فرعی گویند اما انچه باشد از قرا کامل طول مد عاصم بر سه الف
بود و این مد را توسط گویند و نقل دیگر بود که طول مد دو
چهار الف بود این زیاده وقتی متصور شود که سبب پیدا
گردد و سبب دو چیز بود لفظی و معنوی لفظی نیز دو چیز
بود همزه یا سکون اما همزه از دو حال بیرون نیست
زرود متصل بود بکلمه یا منفصل انکه متصل بود وی نیز
از دو حال بیرون نبود خالی از ان نباشد که همزه مقدم
بود یا حرف مد انکه همزه مقدم بود مثال ا حکم او مذکور
شد و انکه مد مقدم بود مد واجب بود مثال

[illegible] انکه منفصل بود مد جایز بود و او بر دو وجه
بود مکتوبی و ملفوظی انکه مکتوبی بود مثل لجار ارسلنا
وامنوا ان تطیعوه و مانند ان و انکه ملفوظی بود یعنی
از صله ضمیر حاصل شود او نیز بر دو وجه بود مضموم و مکسور
جون صله اشباع دهند سبب بود مد واجب بود انکه
مضموم باشد مثل اشده اینناه من حمه الا انما
وانکه مکسور بود مثل اخوته آیات و حسن و بیان وی
بباید درباب وی [illegible]
بدانکه مد را مراتب بود مد جایز بر پنج مرتبه بود [illegible]
چهار مرتبه بود اقل مرتبه الف و نصف و بعد الفین
و بعد الفین و نصف و بعد ثلاث الفات و انکه

بر پنج مرتبه بود اقل مرتبه الف بود و بعد الف و نصف
و بعد الفین و بعد الفین و نصف و بعد ثلث الفات
اما انکه سبب سکون بود او نیز از دو حال بیرون نبود
لازمی و عارضی لازمی آن بود که در حال [illegible] وقف و وصل
تغیر نیابد و بر حال خود بود بخلاف عارضی جنانکه
بیاید و او نیز دو حال دارد مدغم و غیر مدغم معنی مدغم
و بیان وی بیاید درباب وی مثال هر دو
از الم حاصل بود اما امثال دیگر بار نمایم مثال
مدغم و لا الضآلین و دابة و اتحاجونی
و مدغم را عدل نیز کویند زیرا که فارق بین ساکنین بود
و قائم مقام حرکت پس کویم برای دفع التقای ساکنین

اما غیر مدغم از حروف مقطعات مثبت بود و بعضی
گویند سکت و اختلاسی که بود در عین بود چنانکه بیاید
لام و میم و کاف و عین و صاد و سین و قاف
و نون که در فواتح سورها باشند و اختلاسی
که بود در عین که مدغم از غیر مدغم ازید بود سین نا
برین قول مد میم از الم ازید بود و نیز نون سین
و نون ن والقلم بروایه شعبه مد ایشان زیاده
تر باید از نزد مظهر دو حرفی که طس و یس نزد تا و قاف
اخفا بود بین حالتین بود و بیان وی بیاید در باب
وی [illegible] که مد ایشان توسط بود زیرا که توسط
بین حالتین بود اما نقل این فقیران بود که مد بهم مدا

بمقدار

بمقدار یکسان بود مگر در عین دو کانه مثل کهیعص و
حم عسق که در ایشان دو وجه را بود طول و توسط و قصر
نیز گفته اند اما طریق شاطبیه و تیسیر نبود اگر
گویند در عین حرف لین بود مد چرا نه گویم جهة جواب
حرف و در بای آلم در ال عمران در حالت وصل دو وجه
بود مد و قصر و بعضی توسط نیز گفته اند اما منقول نبود
بلکه مردود بود چون مد دهند سکون اول اعتبار
کنند و گویند حرکه میم عارض بود چنانکه والعارض
کالعدم چون قصر کنند اعتبار حرکه کنند سبب
نماند و این اولی بود اما هر دو مرعی اند اما
عارضی آن بود که در حالت وقف و وصل تغیر نیابد

و بر حال خود نبود مثل العالمين والرحمن الرحيم
و مالك يوم الدين و نستعين والمستقيم
ولا الضالين [illegible] اورا نيز مدجايز خوانند
و بدانكه در كل وجوه مد بايد كه چنان نكنند كه در غنم
نقد به تخفيف كه سبب نون بود مثل يوم الدين
و نستعين ولا الضالين در مثل الرحيم
والمستقيم والحاقه والمآب زيرا كه استماع بود
از علما كه گفته اند نا رتباه بود و اين فساد عام
بود و مردمان ازين بيخبرند مگر كسي كه بر استاد
حاذق خوانده بود والله اعلم اما انكه
معنوي بود وي از جهت مبالغه بود در كلام منفي از
لا

در كلمه توحيد و غيره مثل لا اله الا الله و اين
مد را التعظيم گويند مثل لا جرم و لا ريبا
اين مد تعلق بقاصران مد منفصل بود و عاصم را درين مد خلل
نبود اما مد وى در كلمه توحيد براي سبب بود
والله اعلم باب دهم در وقف و معني وقف و بيان
وقف معني وقف ايستادن بود و در اصطلاح قرا
ايستادن آخر كلمه بود يعني سكون حركت آخر مع
قطع نفس بدانكه وقف در آخر كلمه متحرك نزد قرا
بچهار باب بود اسكان اشمام روم
ابدال باب اول در اسكان و معني اسكان و بيان آن
معني اسكان ساكن گردانيدن بود و در اصطلاح قرا اسكان

کردانیدن حرف بود یعنی کلمه بدانکه اسکان اولی بود
نسبت باشمام و روم زیراکه ابتداء کلام عرب
بحرکت وانتها بسکون بود پس سکون اصل بود
ودیگر انکه سکون نقیض حرکة بود و حرکة اصل بود
در ابتدا زیراکه متعذر بود نطق بسکون چنانکه مذکور شد
پس سکون اصل بود و در آخر حمل بر نقیض او و دیگر انکه
مقصود از وقف استراحة نفس بود و استراحة
نفس حاصل نبود الا بسکون اما در کتاب
ایضاح چنین آورده اندکه چند حرف بود که در حالت
وقف اگر اعراب شان نه هند یک گفته نشود یکی
واو قل العفو وامروای هدای وایای ومن الهدی

عجب است از مولف که گفته در ایضاح که [illegible] آورده که چند حرف باشد که در حالت وقف اعراب [illegible] ... مستثنا کرده اند ... در حالت وقف ... وقف خوف انست که بوسیله [illegible] والله اعلم
محمود [illegible]

اما نقل فقر حفو

اما نقل فقر حفص برین نبود دوم بدانکه وقف باسکان با
بیان موقوف علیه باید مثل نون یوم الدین و نستعین
ولا الضالین و یوقنون والمفلحون و در مثل الرحمن الرحیم
والم والسیات و بحدود الله والخوالف ولهم وحقا و غیره
بدانکه بعضی از بیان مد و بعضی از بیان وقف درین صورت
مذکور خواهد شد متمم باش اینست که اگر ما قبل موقوف علیه
حرف مد بود سه وجه جایز بود طول و توسط و قصر طول باعتبار
ساکنین و توسط باعتبار مراعات طرفین و قصر باعتبار انکه
التقای ساکنین عارض بود اما طول اولی بود باعتبار
حرف مد مثل انشاء الله و مسلمون و مستقیم و نستعین
سه وجه جایز بود اگر حروف لین بود اما قصر اولی بود جهة عدم

حرف مد مثال من القوم وعنم القول وفرعون و
راى العين و رجلين وخير الا كه موقوف عليه همزه
بود طول ولى بود جهت سبب مد مثل شيئ
وسوء واكر موقوف عليه مضموم بود هفت وجه
جايز بود طول وتوسط وقصر با روم مثال
واكر ما قبل موقوف عليه نه حرف مد بود ونه لين
وي نيز خالى از سه وجه نبود مضموم يا مكسور يا مفتوح
اكر مضموم بود سه وجه جايز بود اسكان واشمام و روم
هر سه تقصير مثال اكبر واكر مكسور بود بر دو وجه بود فقط
مثال الفاتحة واكر موقوف عليه همزه بود وما قبل
حرف خالى از سه وجه نبود مضموم يا مكسور يا مفتوح

بدانكه

بدانكه اكر مضموم بود سه وجه جايز بود اسكان واشمام
وروم اما هر سه بمد مثل لين لنا ء وليسوء بقراءت
حفص واكر مكسور بود بر دو وجه بود اسكان وروم
هر دو بمد مثل آمآء واكر مفتوح بود مد باسكان بود
فقط مثل من شاء وذكر حرف لين كذشت
واكر موقوف عليه ميم بود نبود خلاف در اسكان
والله اعلم بيان دوم در معنى اشمام و اسكان
اشمام معنى اشمام حركة عضوين بود در اشمام
بر چهار وجه بود وجه اول خلط حركة تحركة مثل قيل وغيض
وجه دوم خلط حرف بحرف مثل الصراط واز راط
سيم حركة عضوين بود وجه چهارم اسكان تحركة بود ذو

اولیین مرضی عاصم نبو ند اما وجه سیوم حرکه
عضوین بود یعنی ضم شفتین و بیان وی بیاید
و اشمام بعد اسکان حرف مضموم بود فقط مثل
نستعین وجه چهارم که امکان بحرکه بود و این وجه در قران
مجید در یک کلمه واقع بود در سورهٔ یوسف علیه السلم
در وقت ادغام عند الکل مثال لا تامنا و نیز درین
مثال روا بود فک ادغام عند الکل ولیکن با خفا
حرکهٔ نون اول بود و دو موضع دیگر در سورهٔ الکهف
من لدنه و من لدنی بروایت ابو بکر والله اعلم باب
سیوم در روم و معنی روم و بیان روم معنی روم
اظهار بعض حرکهٔ اخر بود بصوت خفی یعنی شنوا کردانیدن

کم

سمع قریب را و بدانکه روم بود در مضموم و مکسور مثل
نستعین و یوم الدین و نبود در مفتوح مگر انکه مشدد
بود ولیکن در مشدد اختلاف بود اما نقل بود
که در مشدد روا بود مثل وتب نکته روم
در مفتوح برای اظهار شد بوند و عند النحاة در غیر
مشدد و نیز روا بود و ایضا وقف مشددات را
اصم خوانند و اصم کر را گویند و بدانکه روم در
تفخیم و ترقیق تابع وصل بود و نیز گفته اند هر کسره که عوض
نون محذوفه باشد روم واجب باشد زیرا که
دال بر محذوفه بود و قایم مقام حرف اما این حکم
منقول بود در مثل یا رحمن و یا انون دوازده

[illegible]

واکر منون بود عم ازانکه مشدد بود یا غیر مشدد
بیک اعرابش خوانند مثل متَّقِروافٍ ومشهودٍ
ومنضودٍ وایضا بدانکه روم متعلق بسمع بخلاف اشمام
که متعلق بود ببصر چنانکه در نیابد اعور ایضا بدانکه اشمام
وروم داخل نشوند در تاء تانیث آن بود که در چنین
وقف بها کرد مثل رحمة وحکمة وجنة مگر آنکه
مکتوب بوده باشد برسم الکتابة بتاء منقوطه بل
مثل البنات وجنات ایضا داخل نشوند در حرکت
عارض مثل واشترو الضلالة ان لیشارزنتد ایضا
برهاي مضموم که واقع بود بعد ضم یا بعد واو یا هاي
مکسور که واقع بود بعد کسر و یا بعد یا زیرا که کلفت حاصل شود

مثال

١٠٣

مثال هاي مضموم بعد ضم نخلفه ورُسُله مثال مضموم بعد
واو عقلوه وکذبوه ومثال هاي مکسور بعد کسره
بمزحزحه مثال مکسور بعد یا فیه وابیه اما مثل
عَلَيْهُ وَشَرُوهُ سهل بود ولیل ترک اولی بود دوا
بوند برهای ضمیری که واقع بوند بعد الف یا بعد فتح یا بعد ساکن
صحیح مثل اله واخاهُ ومثل لَهُ وانّهُ مثل
عَنْهُ وفَاَعْبُدْهُ واللّٰهُ اَعْلَمُ باب چهارم
در ابدال و معنی ابدال و بیان ابدال معنی بدل کردن بود و
در اصطلاح قرا بدل کردن حرف بود بحرف یعنی
که الف که بدل حرکة دوم آخر کلمه بود و بیان وی تنبیه
در باب تنوین مثل خبیراً بصیراً [illegible] در نون ساکن

وتنوين ومعنی تنوين وبيان تنوين واحكام [illegible]
ساكن وتنوين يعنی هر كه دوم آخر كلمه بود كه در وقت
بوقف گاه باالف بود چنانكه مذكور شد وگاه محذوف
چنانكه نبايد واو عوض نون ساكن آخر كلمه بود و بدانكه تنوين
ونون ساكن نزد حروف هجا بر چهار باب بود اظهار ادغام
وقلب واخفا وحكم هر يک بيايد انشاء الله واين احكام
كثير الفوايد بود چنانكه همه قرا محتاج بوند بايشان واگر كسی
نخواند الا دو سوره كه مستغنی نبود ازين احكام والله اعلم

باب در اظهار معنی اظهار وبيان اظهار معنی اظهار
ظاهر گردانيدن بود در اصطلاح قرا ظاهر گردانيدن حرف
يعنی تلفظ [illegible] ايشان وقتی كه بعد ايشان يكی از حروف

حلق

حلق بود واجب باشد اظهار ايشان بلا خلاف ونون
ساكن كه واقع بود در متطرف ومتوسط تنوين نبود الا
در طرف مثال الهمزه لا اله الا وينأون وواقع نبود
نون ساكن كه بعد او همزه بود در يک كلمه [illegible] كتاب
العزيز الا اين لفظ واحد مثال الها من هاد ومن
هذا وينهون مثال العين وانعما وحقيق على
مثال الحا نار حامية وانحر من حما
مثال الغين فسينغضون حليا عفوا
مثال الخا من خلق والمنخنقة وذكر الف
نكرديم زيرا كه وی بعد سكون [illegible] بود وبيان
حصول وی مذكور شد وسبب اظهار ايشان باين

حروف شتسکانه بعد مخرج بود چنانکه بدانکه
چهار کلمه بود در قرآن عظیم که نون ساکن و حرف ادغام
در ایشان بود و ادغام نبود صنوان و قنوان و
بنیان و دنیا که اگر ادغام کنند صوّان و قوّان و بیّان
و دیّا شود مشتبه گردند بمضاعف و فرق نکند سامع
که اصل او نون بود یا تضعیف و دیگر آنکه مشایخ قرّا
در یک کلمه ادغام نکرده اند نکته بدانکه تنوین در حالت
وصل در هر سه حال اعراب ملفوظ میشود مثل خبیر
و بصیر قدیر و رحیما اما در حالت وقف از مضموم
و مکسور می افتد و در مفتوح بدل بالف میشود چنانکه
در صدر اشاره بود و ازینجا بود که در کتابت در مضموم و مکسور

نون نبود و الف بود در مفتوح زیرا که کتابت بمقتضی
وقف می باید و بعد از آن حروف منون دو دو اعرابش
می نهند تا یکی نشانه حرکت بود و دیگری عوض محذوفه
اگر کسی گوید که تو گفتی که در مفتوح عوض این نون الف بود
پس باید که او را یک فتحه بیش نبود حال آنکه او را
دو فتحه می نهند جواب آن بود که او را از آن دو فتحه تا
فرق بود میان الفی که عوض تنوین بود مثل ماءً و
وثناً و غیره و ایضا بدانکه تنوین در صورت
مکتوبی مثل ما قبل خود بود والله اعلم
باب دوم در ادغام و معنی ادغام و تعریف ادغام
و بیان ادغام معنی ادغام داخل کردن حرف بحرف

زیراکه تعریف ادغام الادغام ادخال الحرف
کادخال اللجام فی فم الفرس یعنی
ادغام داخل کردانیدن حرف بود در حرف
همچون داخل کردانیدن لجام در دهن اسب بدانکه
ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر و کبیر
آن بود که در وی دو تصرف کرده بوند یعنی مدغم
و مدغم فیه هر دو متحرک بوده باشند که اول را ساکن
کرده در دوم مدغم عاصم در کلام علام دو کلمه
بیش نبود مثل لا تامنا مذکور شد و مکنی
در سوره الکهف و ادغام صغیر آن بود که مدغم ساکن
بود و ذکر مدغم فیه نشد زیرا ساکن بود التقای ساکنین

بود

بود و ادغام ممکن نبود پس در وی یک تصرف
کرده بوند اما در وقت ادا علی السوا بوند در ادغام
بدانکه هر جایی که دو مثل بهم رسند و اول ساکن
بود ادغام واجب بود عم از آنکه در یک کلمه بود
یا در دو کلمه مثال و من یکرههن و لا یغتب بعضکم
اما در مالیه هلک خلاف بود در حالت وصل و اولی
بود که فاصله کند بسکتهٔ لطیفه تا وقف کند
زیراکه نامیده اند او را ههای وقف و سکت
و های استراحت الا آنکه ساکن حرف مد بود بلا خلاف
و خواه مکتوبی یا ملفوظی که اگر ادغام کنند از حق
خود بیفتد و حق ایشان مدیت بود و اعطای

عق و اجب مثل مکتوبي امنوا وعملوا وصابروا ورابطوا
والذی یوسوس فی یوسف وفی یومین مثال
ملفوظی فاستجبنا له ووهبنا له ولقوم یاقوم
بدانکه وجب الادغام خالی از سه وجه نبود متماثل
یا متجانس یا متقارب متماثل آن بود که متحد
بود در صورت ومخرج وصفت مثال قلدخلوا
واذ ذهب وهل لکم واقربهم مودة
وبعضی از مثال وی مذکور شد اما بعضی
گفته اند هرگاه میم ملاقی خود بود در ادغام وی
مبالغه زیادت نکند در تشدید اما منقول نبود
بلکه همه ادغام مساوی بود متجانس آن بود که متحد

متحد بوند

متحد بوند در مخرج ومتغایر بوند در صفت مثاله
قد تبین وقد تاب واجیبت دعوتکما
واذ ظلمتم ودرین قسم دو وجه بود دیگر تام
وغیر تام وتام آن بود که مدغم فیه اقوی بود مثال
لهمت طائفة واذ همت طائفتان
زیرا که طا اقوی بود بر حروفات و حرکت قوی بود
قوی ضعیف را جذب کند چنانکه اثر وی باقی نماند
وغیر تام آن بود که مدغم فیه بود اما جذب نتواند
کرد جهت سکون مثل احطت وفرطت وبسطت
صفت اطباق در ایشان باقی باید داشت زیرا
که مدغم فیه ضعیف بود و قوت جذب در وی نیست

وبعضی کویند که نباید داشت اما نقل کنیم بر طریق
مذکور بود واین ادغام غیر النطق بود وبدانکه متقاربت
آن بود که مخالف بوند در مخرج ام ازانکه موافق
بوند در صفت یا مخالف مثل مِن رّاقٍ و بَل
رّانَ بروایه شعبه دعن ربهم ومن رزق بل رفعه الله
وقل ربی اما لام هل در قرآن عظیم بر اثر سنیده
باشد پس بدانکه تنوین ونون ساکن نزد حروف
یرملون ادغام بود در لام و را بلا غنه و سبب
ادغام ایشان الصاق بود در مخرج و دفع
غنه جهت ثقالت بود واین را ادغام محض
خوانند زیراکه کامل التشدید بود بدانکه ادغام حروف

یرملون در کلمتین بود مثال مَن لَدُنه و هُدًی و هُدًی
لِلمُتَّقِینَ مِن رَبِّ العالمین و مدغم بود با نون
ومیم با غنه باتفاق زیراکه نفس مدغم و مدغم فیه حرف
غنه بود چنانکه در صدر مذکور شد مثال مِن ماءٍ مِن نورٍ و
خلقا نعیده و خلقا مما یکمر و ادغام ایشان با نون جهت [نورو]
مماثله بود و با میم نیز جهت مماثله یعنی اتحاد ایشان در صورت [جهت]
غنه و ایشان مدغم بوند با واو و یا با غنه و این ادغام
غیر کامل بود جهت ظهور غنه بین حرفین حتی که گفته اند
اخفا بود نه ادغام ونیز گفته اند که ادغام در ایشان [ونیز گفته اند]
مجاز بود نه حقیقت مثال مِن وَرَاءٍ و هُدًی و بُشری
و مَن یعمل و ادغام ایشان با واو جهت مجانست بود

یعنی متجانس بود با میم در مخرج و متماثل بوند در صفت با جهر
و رخاوت و استفال و انفتاح و ادغام ایشان
با یا نیز جهت مجانست بود یعنی متجانس بود با واو در مدیت
و متماثل بوند در صفت با جهر و رخاوت و استفال و
انفتاح بدانکه حرکت قربت مخارج جاکه ادغام کنند
منحصر بود در هفده حرف بود اما انچه متعلق عاصم
بود در کلام مجید هشت موضع بود ارکب معنا و یلهث
و ذلک و طسم دو کانه بروایه شعبه در یس و القران الحکیم
و نون و القلم و در باب اخذتم اخذت و الحرث
و در باقی همه اظهار بود و بدانکه در و المرسلات الم
نخلقکم اختلاف بود در ان که محض بود یا غیر محض

یعنی

یعنی با بقای صفت قاف یا بغیر ابقا و هر دو مرضی اند
نقل کمینه محض بود بدانکه لام ال که عبارت از لام تعریف
نیز در چهارده حرف مدغم زیرا که کثیر الاستعمال بود از
نفس کلمه نبود مع فک ادغام ثقل بود بجهت ادغام
تخفیف می شود مثل تا ه ثا ه دال ه ذال
را ه زا ه سین ه شین ه صاد ه ضاد ه
طا ه ظا ه لام ه نون مثال التوابین و التوابات
الدین ه الذاریات ه الرحمن ه الزینه ه السیئات
الشاکرین ه الصابرین ه الضالین ه الظاهرین
الظالمین ه اللیل ه النبیین والله اعلم
باب سیم در قلب و معنی قلب و بیان قلب متی قلب

ذال از مدغم شود در ذال ... ای یا رب
لام ال در چهارده حرف مدغم شود مثل آن
تا و ثا و دال و ذال و را و زا و سین و شین
صاد و ضاد و طا و ظا و لام و نون است این چهارده

کردیدن بود از خالی بجالی و در اصطلاح قرا کردیدن
حرف بود بحرف دیکر بدانکه تنوین و نون ساکن
جون ببا رسند بدل بمیم کردند اکر کویند جرا کردند
از جهت انکه مجانس طرفین بودند زیرا که میم موافق نون
بود در غنه و مشارک با در مخرج والله اعلم باب
جهارم در اخفا و معنی اخفا و بیان اخفا معنی اخفا
پنهان کردن بود و در اصطلاح قرا پنهان کردن
حرف بود در حرف بنابر قول عرب که کویند اَدْغَمْتُ
وَاَخْفَیْتُ فیه واخفیت عنده یعنی داخل کردم
در وی و پنهان کردم نزد او و بدانکه تنوین و نون
نزد پانزده حرف اخفا بود مثل تا ثا جیم

دال ذال زا سین شین صاد ضاد
طا ظا فا قاف کاف در کلمتین مثال فاشهدوا
ممن تولّی وَاُنْثی وَاِنْ ثَبَّتْنَاكَ وَاَنْجَیْنَاهُ واندادًا
وَمُنْذِرِین وَاَنْزَلَ وَنُنْسِهَا وَاَنْصَارِهِ وَمَنْضُود
وانطلقنا وانظروا انفسهم وخبیر فقیر
ومنکم علوا کبیرا بدانکه بنا عد بین حرفین
موجب اظهار و تقارب موجب ادغام جهت بین
حروف جهت بعد مخرج ایشان بایشان حکم ان
ظاهر بود و حروف یرملون جهت قرب مخرج ا
بایشان حکم ادغام بود و اخفا حالت بین حرفین بود
یعنی نه جنان بعید تا که اظهار شود و نه جنین قریب که

بدانکه همه اخفا با غنه بود بخلاف ادغام چنانکه مذکور شد

وفرق بین ادغام و اخفا تشدید بود یعنی اخفا بلا

تشدد و ادغام مع مشدد بدانکه تنوین با همه احکام در حکم

در حکم نون ساکن بود بدانکه میم ساکن نیز دو صفت

حرف اظهار بود یعنی تحریک شفتین بلا خلاف تخفیص

وی فا بود یا واو اگر تسهیل کنند با خفا شود

جهت قرب مخرج مثال بهم و بمدهم فی علیهم ولا

اگر گویند که تو گفتی که تقارب موجب ادغام بود

پس باید که درانجا ادغام باشد نه اخفا گویم این

حکم ساکنی بود مر نون ساکن را و تنوین را نه

حرفی که متقارب بود اما نیز دبا خلاف بود که بعضی

اخفا کنند

اخفا کنند و این مذهب اهل مصر و شام و حلب و ابن لبس

و سایر اهل عراق و عرب و بعضی اظهار کنند و این

طریق اهل عراق و سایر بلاد اهل مشرق بود و این هر دو

مرضی اند و لیکن اخفا اولی بود زیرا که اسهل بود دیگر

انکه میم ساکن ملفوظی که انبؤنی بود و بعد قلب نون انی خفا بود

نه اظهار و می سزد بر قاری انکه اظهار کند در موضع

اظهار نیکو و برفق و سکون یعنی نه چنان کند که تحرکه

انجامد و در موضع ادغام کند چنانکه غیر افراد و تفریط

وایضا همچنین بود انقلاب و اخفا یعنی تعدی نکند

و چنان کند که مقتضی حال ایشان بود علی قدر کفایته

والله اعلم باب دوازدهم در بیان کنایه و بیان وی

بدانکه های کنایه ضمیر مذکر را گویند واو خالی از چند وجه
نبود ماقبل متحرک و مابعد متحرک یا ماقبل ساکن و
مابعد متحرک ساکن یا ماقبل متحرک و مابعد ساکن
یا ماقبل ساکن و مابعد متحرک ازین جمله آنی
که بین متحرکتین بود نظر بماقبلش کنند خالی از
سه وجه نبود مفتوح و مضموم و مکسور وجه اول بین را
صله اش دهند بواو زیراکه مضموم بود واو بر دو
وجه بود متصل یا منفصل مثل یعرفونه کما یعرفون
وقومه لیفسدوا آنکه منفصل بود مثل
انشره فاقبره وقتله ولا تاخذه
سنة آنکه مکسور بود صله اش دهند بیا زیراکه

مکسور

مکسور بود واو نیز بر دو وجه بود متصل بود و منفصل بود
آنکه متصل بود مثل وملائکته ورسله وآنکه
منفصل بود مثل من عباده والعاقبة ومن
ومن هذه لنکونن خاتمه بدانکه در بیان
بعضی فواید والفاظ متفرقه و در بیان تفخیم و ترقیق اگرچه
حکم ایشان مذکور شد بنا بر تنبیه مبتدیان بکلمه چند
مکرر شود بدانکه راآت مذکور وقتی که مشدد بود در
هر سه حال تحفظ نمایند از مکرر زیراکه مدغم بود و چون
مکرر شوند غیر مدغم بوند مثل الرحمن الرحیم ولیس البر ا
او بروا تین و بالبر و انتسون و حکم رای متحرک غیر
مشدد و ساکن مذکور شد اما تفخیم در را آن بود که در وقت

تطق مکرر شود مثل رب العالمین بالمعروف والمروة

بالعروة و ترقیق آن بود که تحفظ نمایند از تکرر زیرا که

ضد وی بود الا در موضع اظهار و بیان و نیز و ثقال

وی بیاید و حکم تفخیم و ترقیق باقی حروفات در صدر

مذکور شد بدانکه دو حروف متماثل حلقی یا دو حروف

متقارب حلقی اگر ملاقی شوند خواه متصل کلمه یا منفصل

واجب بود مراعات اما انکه متماثل بود این است

که چون همزات منفصل بود بکلمه خالی از سه وجه نبوند مفتوح

بوند یا ثانی مضموم یا مکسور مثل ءانذرتهم

وءانتم وءاسجد مثل ءانبئکم ءانزل

وءالقی مثل ءاله وءانکم وءان لنا

وانکه منفصل بود

وانکه منفصل بود خالی از شش موضع نبود مفتوح یا مضموم

یا مکسور یا ثانی مضموم یا مکسور یا مضموم و ثانی مفتوح یا مکسور

بود و ثانی مفتوح مثل جاء امرنا واولیاء اولئک

وهؤلاء ان وجاء امة وتفیء الی الله و

یشاء الی ومن السماء او ومما ایضا بدانکه التقای

همزات در کلام الله بیش ازین وجوهات نبود

مثال واو نیز خالی ازان نبود که متصل کلمه بود یا منفصل

بدانکه متصل کلمه بود مثل باووا هبد انکه منفصل

کلمه بود فیه هدی وآیات الله هزوا

وکلوه هنیئا ومثال الیاء واو منفصل بود الشفیع

عنده وقد وقع علیکم بدانکه اجتماع غنیات

در قرآن عظیم بجده موضع بود مشتمل الحا و اوینز منفصل
بود لا ابرح حق مثال الوین و اوینز منفصل بود
ومن یبتغ غیر الاسلام اما انکه متقارب
بود اوینز متصل بود و منفصل انکه متصل بود سبحه
وتسبیحهم وصحتهم و انکه منفصل بود مثل
نبئ عبادی واصفح ان الله فاصفح هشیما
ولن نبرح علیه وعنه حاجزین
یا نوح اهبط تاکید بیشتر بود در تبیین اما آن
جنانکه حرکت ط هر بود بدانکه واجب بود مراعات
همزات مفرد متحقق هر جا که بود به هر حالی که باشد یعنی عم
ازان که متطرف بود تا متوسط و متحرک بود یا ساکن

مثل الله اکبر

مثل الله اکبر ومن آمن وقد افلح و
من استبرق ومن اوتی ویواخذ ومآرب
والثمرات ویومئذ وتاخر واولئک
وجنات فاذن اولیاء وزکریاء بروایة شعبه
وی سزد بر قاری که تحقیق همزات کند زیراکه در قرآن عظیم
مثل اونا دبوند و باید که محافظت کند برهای مشدد
مثل ان یطهر ویحب المتطهرین
وانما یوجهه ایضا بر عین مشدد یدع
الیتیم یدعون الی نار جهنم دعا وایضا
خای مشدد مثل سخر لکم و مایؤخرهم و کالفخار
وایضا بر دال مشدد مثل یوم الدین وبالدین واکر

مشتبه شوند بالیتَ وایضا برِیای مشدّد مثل ایّاکَ
وایّاکم وایّای وایّتهما واکر نه مشتبه کردد بجیم بالکاف
واین غلط عامّه بود وایضا بیان یای که کسره بود بعد مثل
ماهیه نار حامیه وایضا همچنین بود اکر فتحه بود مثل بنیّ
وشیٔ اکر بعد ساکن بود مثل ایة والیوم ایضا
همچنین بیان التقای ما مین والتقای یا سین در کلام
ربانی بر چهار وجه بود وجه اول ساکن وثانی متحرک
وحکم وی بر دو وجه بود در دو موضع مذکور شد
دوم انکه متحرک بود وثانی ساکن مثل یحیی والحیین
سیم انکه متحرک بود مثل لنحیَ ومن خزیِ یومئذٍ
[illegible] انکه اول مدغم بود وثانی متحرک مثل والعشیّ

ریدون ولاتیَ یوم ایضا همچنین بیان تایی که در حین
وقف بها کردد مثل القارعه ما القارعه وراضیه ومرضیه
وهمچنین بیان های وقف درحین وقف مثل لم یتسنّه
وما مالیه وکتابیه وایضا در مثل عنه ومنه
ولدیه وایضا لازم بود بیان کل موقوف علیه
چنانکه مذکور شد واین چنین چند مثال مکرر شد
جهت تاکید زیراکه غلط عامه بود بتخصیص که موقوف
علیه واو بود یا با مثال ایشان مذکور شد در باب
وقف وهمچنین بیان غین وقتی که ملاقی شوند بحروف
استعلا مثل لاتزغ قلوبنا واکر نه بقاف شود
چون بقاف کردد ادغام کردد وچون مدغم شود

ف د تام بود ونیز فساد عام وایضا اکر ملاقی
شین شود مثل یغشی واغشیت ونطر للغشی
واکر نه نجا کردند یا بقاف چنانکه بیاید وایضا اکر
بعد وی فا بود استغفروا فاغفر وفغفر ونغفر
وایضا اکر ملاقی ضاد بود مثل غضبان والمغضوب
واکر نه بقاف قضبان یا خضبان یا المقضوب
یا المخضوب کردد ایضا اکر ضاد ملاقی غین
بود مثل مضغه وبجنین واجیب بود مراعات
ضاد المغضوب ولا الضالین اکر نه کردند مغضوب و
ولا الذالین واین غلط اعراب بود به تخفیص
اهل یمن مغضوب المخضوب یا ولا الضالین ویا

ولا السالین

ولا السالین یا ولا الزالین واین غلط اعجام بود دو
مبطل صلات اعوذ بالله من هذا الغلط وایضا اکر ملاقی
طا بود مثل الا ما اضطررتم وایضا اکر مجاور تا مثل افقتم
وفرضتم وایضا اکر ملاقی جیم بود مثل واخفض جناحک
اکر ملاقی مثل بود یغضضن واغضضن واکر
مجاور ظا بود مثل یعض الظالم وانقض ظهرک
واکر ظا مجاور تا بود مثل اوعظت وهمچنین بود بیان تا عم
از انکه متحرک بود یا ساکن مثل نستعین والمستقیم وانعمت
واحکمت وفصلت وزادته واکر نه مشتبه کردند
بدال واکر سین ملاقی تا بود برفق آهستکی باید کفت
مثل نستعین والمستقیم وایضا اکر ملاقی طا بود

مثل لیطون ولیبلت وما لیبطرون واکر ملاقی زا بود
مثل اسرائیل واسری وهمچنین بود سین عسی تا نشود
عصی واکر صاد ملاقی طا بود جهد در اطباق وی باید
کرد واکر نه سین شود مثل اصطبر واصطفی ویبصط
وبسطة بروایة ابو بکر بدانکه بعد وی نون بود یا لام
واجب بود ایضاح مثل فنبذناه وسخرنا وقلنا
واقربنا واغفرلی وایضا واجب بود اظهار
لام ساکن نزد پنج حرف تا جیم دال طا
نون مثال جعلتم وقلتم وبل جاء واصحاب الجنة
ودار الخلد وغلظة وجعلنا وانزلنا وظللنا
ورتلناه ودر مثال ذال ومن یفعل ذلک اختلاف بود

بدانکه

بدانکه اظهار در لام باین معنی بود که یعنی ادغام نبود جهت
قرب مخرج نه باین معنی که تقلقل لسان بود یعنی
عند النطق سر لسان که ملصق بود بمخرج از مخرج
برخیزد تا آنکه شروع کنند بحرف دیگر که اگر قبل
از شروع برخیزد تقلقل بود یعنی تحریک لسان وتحریک
لسان در لام لحن فاحش بود ومتغیر معنی ومبطل
صلوة نعوذ بالله من هذا الغلط وبعضی جهال غلط کرده اند
واظهار کنند همچون اظهار نون ساکن وتنوین واین
غلط اکثر ناس بود الا کسی که مستفید گشته بود از
استاد ماهر وایضا بدانکه لام ساکن که ملاقی هر حرف بود
تحفظ واجب بود از تحریک مثل الحمد لله رب العالمین

والصراط المستقيم وغير المغضوب وذلك الكتاب
وهدى للمتقين وارنها چون دو واو جمع آیند حالی
ازین نبوند که متطرف بوند یا متوسط منفصل
متحرک بوند یا ثانی ساکن مکتوبی بوند یا ملفوظی
باید که جهد کنند در بیان ایشان و بارفق گویند
ووفيت وورث وما ووري وتلوون
وان تلووا فاووا وخذ العفو وأمر
بالعدو والاصال وهمچنین ذال اذ نزد
شش حرف اظهار بود تا جیم دال
زا سین صاد جمع آنها در کلمه صد ستزج
مثال اذ تبرء الذين فاذ جاءوا اذ

متصل بوند یا

دخلوا

دخلوا واذ زين واذ سمعتموه واذ صرفنا بدانکه
این چند مثال مذکور شد جهت آنکه مختلف فیه بود
اما ذال ساکن همه جا اظهار بود الا ملاقی مثل بود یا
متجانس مثال و حکم ایشان مذکور شد بدانکه هر جا
که دو مثل متحرک ملاقی شوند خواه یک کلمه یا دو کلمه
واجب بود ایضاح مثل العذاب بالمغفرة وتتولوا
وثمانی حجج ويتربصون وامرتي انمن اسس بنيانه
وفاقصص القصص وشططا ومناسككم وقليل الذي
والرحيم مالك ومن خزي يومئذ ومانند ايشان
وباید که تحفظ نماید از تفخیم اعراب که قبل حرف
تفخیم بود مثال و واتقكم ونفره واضاءت

بدانکه

ونضرب وتصبر ونصر الله وفظاً
واظهروا اغرقنا واظهر وبطانها و
وليتلطف ومن استطعت وو برق وبراءة
وترى ونرى بدانكه سه اعراب مرقق بود به تخفيف
كسره صاد الصراط وصراط الا كه فتحه حرف استعلا
كه بعد الف بود چنانكه مذكور شد وفتحه حرف
مكرر عامتر كه بعد الف بود همچنين حكم ضمه وى بدانكه
مذكور شد كه واجب بود مراعات اعراب
اشباع فتحات وضمات وكسرات اما نه چنانكه
الف و واو و يا توليد كند الا آنكه بعد ايشان
حرف [illegible] بود كه اشباع تام بايد چنانكه مالك حق

شود

شود خواه مكتوبى يا ملفوظى مثال الفتح نبذ والعالمين
والرحمن ومالك واياك والصراط مثال الضم
يخوضون وتدعونه وغيره وقد جاءتكم
ومعه برحمة منه تاويله يقول مثال الكسر
الرحيم ويوم الدين ونستعين والمستقيم
والذين ولا الضالين والآباذنه يعلم
ما وبه ما عندى ومن هذه لنكونن
وايضا هرجاكه اعراب متوالى شود بمرتبه يا مراتب
واجب بود ايضاح خواه متصل بود يا منفصل مثل
درجات وعلى سفر ومن احد وحرمات وخطوات
والآخر والى باريكم وحاضر المسجد واذا حضر احدكم للموت

وان ترک والامور وفبوث الله وباید که هر حرفی
را انچه حق او بود بدهند بلا زیادة ونقصان و اگر نه
ملتبس شوند بحرف دیگر مثلا همزه ایاک ملتبس شود
به هیاک وعیاک وایکم بعیکم و با ملتبس شود
به بای مهمله و تا ملتبس شود بدال یا بطا و ثا
ملتبس شود بسین یا بزا یا بذال و با بطا و
جیم ملتبس شود بجیم مهمله و حا ملتبس شود بها
خا ملتبس شود بقاف یا بغین و دال
ملتبس شود بتا یا بطا ذال مشتبه شود بزا
یا بظا یا بثا و زا ملتبس شود بلام و را مشتبه
شود بذال یا بسین یا بصاد و سین مشتبه شود

بثا یا بصاد

بثا یا بصاد یا بشین و شین مشتبه شود بسین یا بصاد
وضاد مشتبه شود بسین یا بزا یا بثا یا بضا وضاد مشتبه شود
بدال چنانکه مذکور شد یا بزا یا بذال و طا مشتبه شود بدال یا بتا
یا بقاف وظا مشتبه شود بزا یا بثا یا بذال و عین ملتبس شود بهمزه
وغین مشتبه شود بخا یا بقاف وفا مشتبه شود به بای
مهمله و قاف ملتبس شود بخا یا بغین و کاف مشتبه شود بقاف
یا بکاف مهمله و لام مشتبه شود برا و ها مشتبه شود بحا و دیگر آنکه
قرآت مبین شد برسم و وجه آن چنان باید که مسلسل و
هموار و روان بود یعنی ممتاز بود حرف از حرف و کلمه
از کلمه و حرکه از حرکه اما نه چنانکه بسکته انجامد زیرا که سماع
بود از بعضی جهال که در فاتحه هفت موضع بود سکته بین دال الحمد
ولام لله و راء رب و بین کاف مالک و یای یوم الدین

و کاف ایاک و نون نعبد و نستعین و بین تای
انعمت و عین علیهم و بین با المغضوب و عین علیهم
[illegible] سکته نکنند و لام [illegible] ب و کیوم و کنع و کنس
[illegible] علیهم و بعلیهم شوند و ملتبس شوند با سمای شیاطین
گویم لکه چنین گویند جایز نبود زیرا که اسرع از حد بود و نیز
قسم رابع بود و قرات حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
چنین نبود بلکه بطریق مذکور بود پس قرات بطریقه مذکور
باید و نیز در حدیث آمده که حضرت رسول صلعم مردی را
دید که قران میخواند بشتاب فرمود یا رجل اهذ هذا الشعر
گفت قران میخوانی همچون شعر اما انکه مستحب بود در قرات
توسط بود تا ترتیل و باید که نفس [illegible] خود در رنج نه نهد که از حد
بیرون بود یعنی باید که غیر افراط و تفریط [illegible] سکته نکند

قران عظیم هشت بود چهار متفق علیه و چهار مختلف فیه اما
انکه متفق فیه بود دو موضع در سورهٔ اعرف ربنا ظلمنا انفسنا
سکتة اولم یتفکروا سکتة ما بصاحبهم و در سوره یوسف
علیه السلم اعرض هذا سکتة واستغفری لذنبک و در
سوره قصص حتی یصدر الرعاء سکتة وابونا شیخ
کبیر و انکه مختلف فیه بود خاصه مر حفص راست
در حالت وصل اول در اوایل سوره کهف عوجا
سکتة قیما و در سوره یس مرقدنا سکتة هذا و در سوره
القیمه من سکتة راق و در سوره التطفیف بل سکتة
ران بدانکه سکته لطیفه بود و غیر لطیفه اما لطیفه متعلق متفق
فیه بود و بدانکه ابدال و تسهیل که متفق فیه بود در قران عظیم
شش موضع بود دو در انعام قل الذکرین و دو در یونس

الاان وود والله یکی در یونس و یکی در نمل بدانکه چون
وقف و معنی وقف و بیان وقف مذکور شد اما
وقف نامیده بود بر سه قسم کافی و حسن و تام
کافی آن بود که مابعد متعلق بماقبل بود و ابتدا بمابعد مثلا وقف
بر ستراً و ابتدا بر کذلک و تام آن بود که ماقبل متعلق
بمابعد و مابعد متعلق بماقبل نداشته باشد بود مثلا وقف
بر کذلک وابتدا و قد احطنا اولی [illegible] ان بود که متعلق
بماقبل بود مثلا وقف بر بسم الله که او متعلق بود بماقبل
قیاس کنند که ابتدا بود با ثابت یا جار و مثل انتها بمابعد
جایز نبود و بدانکه اگر وقف بر کلمه کنند که اختلال معنی کند نشود
جایز نبود او را وقف قبیح خوانند مثلا وقف بر لااله یا بر بعض
کلمه مثلا الحمد و لله و را و الله [illegible] ازاینها بدانکه متشابهات

وتماثلات

تماثلات

ومتماثلات و متجانسات و متقاربات در کلام ربانی
و قراءت قرآنی بسیار است و بیان ایشان بشمار
اما کمیه از هر نوعی نموداری نمود تا عارف هرجاکه متشابه
و متجانس مثله بیند قیاس کند برین معنی و چون این شروط
در قراءت نگاه دارد می یابم که از جمله نیکوخوانان بود و از
عهده ورتل القرآن ترتیلا بیرون آمده بود و اگر این
شروط و قانون مذکور رعایت نکند قراءت بلحن
کرده مجرم و مؤثم باشد نزد الله تعالی نعوذ بالله
من ذلک و معنی لحن بیهوده بود و لحن منقسم بود بر
دو قسم جلی و خفی جلی ترک اعطای حقوق حروف
بود و خفی ترک رعایه اعراب بود و تشدید و غیره
اعوذ بالله بلحن القول والله اعلم و احکم

تمت

[illegible] ۹۳۲۱

ص	ش	مهموسه	انفتاح	تفشی	استفال	ساکنه	رخاوه
	ص	مهموسه	رخاوه	اطباق	استعلا	صفیر	ساکنه
ش	ض	مجهوره	رخاوه	ساکنه	اطباق	مستطیله	استعلا
ص	ط	مجهوره	شده رخاوه	اطباق	استعلا	قلقله ساکنه	
ض	ظ	مجهوره	رخاوه	اطباق	استعلا	ساکنه	
ط	ع	مجهوره	متوسطه	انفتاح	ساکنه	استفال	
ا	غ	مجهوره	رخاوه	انفتاح	استعلا	ساکنه	
ب	ف	مهموسه	رخاوه	انفتاح	ساکنه	استفال	
ت	ق	مجهوره	شده	انفتاح	استعلا	قلقله	
ث	ک	مهموسه	شده	انفتاح	ساکنه	استفال	
ج	ل	مجهوره	مابین شده و رخاوه	انفتاح	انحراف	ساکنه	استفال
ح	م	مجهوره	مابین شده و رخاوه	انفتاح	ساکنه	استفال	
خ	ن	مجهوره	مابین شده و رخاوه	انفتاح	ساکنه	استفال	
د	و	مجهوره	رخاوه	انفتاح	حرف مد و لین	ساکنه	استفال
ذ	ه	مهموسه	رخاوه	انفتاح	ساکنه	استفال	استفال
ر	ی	مجهوره	رخاوه	انفتاح	حرف مد و لین	ساکنه	
ز	ء	مجهوره	[illegible]	[illegible]	ساکنه	استفال	

از هزار تا نه هزار و بعد از آن عشرات الوف از ده هزار تا نود هزار و بعد از آن از مات الوف از صد هزار تا نهصد هزار و بعد از آن
و این چهار مرتبه حساب را که دلیل کردیم در پنج فصل ذکر کنیم احاد را با احاد فرا گیر مدام ده یعلم و هر ده را ده ...
ضرب احاد در احاد طریق آنستکه احاد با احاد راجع کنی و نگاه کنی در مجموع چند است آنچه بالا از ده باشد یکی را ده گیر ... از آن نظر
تا ده چند است و در یکدیگر ضرب کنی و آنچه ده گرفته ضم کنی حساب درست آید اگر پرسند که هفت در هفت چند است جواب هفت را
راجع کنی چهارده بالای ده چهار است و هر یکی را ده گیری چهل میشود و از هفت تا ده از هر طرف نظر کنی سه میماند سه در سه ضرب کنی
پس هفت در هفت چهل و نه میشود مثال اگر پرسند که هفت در هشت چند است گوییم هفت و هشت جمع کنیم پانزده
ده پنج است هر یک را ده میگیری پنجاه میشود و از هر جانب نظر کنی سه و دو میماند در یکدیگر ضرب کنی شش میشود پس هفت در هشت
پنجاه و شش

فصل دوم ضرب العشرات احاد را بعشرات بری و بعد احاد را در
احاد ضرب کنی و هر یک را صد گیری و ده را هزار مثالش پرسند بیست در
بیست چند است گوییم بیست را دو گیری و دو را در دو ضرب کنی چهار شود
و هر یک صد گیری چهار صد میشود پرسند که بیست در سی چند است گوییم
بیست را دو گیریم و سی را سه و در یکدیگر ضرب کنیم شش شود هر یک را صد
گیریم ششصد پنجاه در چهل چند میشود پنجاه را پنج گیری و چهل را چهار
و در هم ضرب کنی بیست شود هر ده را هزار گیری دو هزار میشود

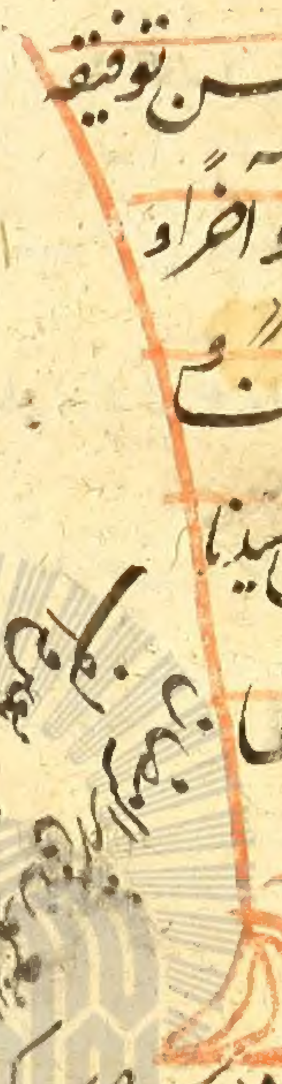

فصل سیم ضرب احاد در عشرات ضابطه درین باب آنکه
عشرات را با حاد آوری و بعد از آن احاد را در احاد ضرب کنی
هر یکی را ده گیری و ده را صد حساب کنی راست آید مثال
اگر پرسند که پنج در بیست چند است جواب بیست را با حاد بری
دو باشد و ده را صد گیری حساب درست آید پرسند
پنج در سی چند جواب سی را سه گیری و پنج را در سه ضرب کنی پانزده
شود و ده را صد گیری و پنج را پنجاه صد و پنجاه میشود پرسند شش در چهل چند چهل را چهار گیری و در شش ضرب کنی دو بیست و چهار میشود
فصل چهارم در ضرب المات في المات مات را با حاد بری و در یکدیگر ضرب کنی و از حاصل ضرب یکی را ده هزار گیری و حساب کنی
پرسند صد در صد چند است جواب یک را در یک ضرب همان یک باشد از ده هزار گیری حساب درست آید پس صد در صد ده هزار
شد پرسند که دو در دویست چند است جواب دویست را دو گیری و دو را در دو ضرب کنی چهار شود و هر یکی را ده هزار شمری چهل هزار
پرسند پانصد در پانصد چند باشد جواب پنج در پنج بیست و پنج میشود که دویست و پنجاه هزار باشد ضرب العشرات
المات ضابطه این باب آنکه عشرات را و مات را با حاد بری و بعد از آن احاد را در احاد ضرب کنی و هر یکی را هزار گیری
پرسند بیست در دویست چند است جواب بیست را دو گیری و دویست را دو گیری چون یک در یک ضرب کنی چهار میشود هر یکی را
هزار گیری چهار هزار میشود پرسند که سی در سیصد چند است سی را سه گیری و سیصد را نیز سه گیری و در یکدیگر ضرب
شود هر یک را هزار گیری نه هزار میشود پس سه در سیصد نه هزار میشود تمت

ولا شقي الیه حیث یکون انک علی کل شيء قدیر

یا رحیم یا غني صل علی محمد وآل محمد وتمم علینا

نعمتک وهیئنا کرامتک والبسنا عافیتک واقرء

سبحه الکافی الحکیم وهو الراح عبد الرحمن الاعزي تمام النمر کل خیرة

الحکیم

بسم الله الرحمن الرحیم

قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن

کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک

بعبادة ربه احدا

دعا هر شام به خاطر که صبح روزه داری

اللهم لک صمنا وعلی

رزقک افطرنا فتقبل منا

انک انت السمیع العلیم

اصوم غدا من شهر

الی رمضان المبارک

به دو آخره

اٮ لا ٮ لو ٮ ٮد ٮد ٮد ٮٮ ٮد ٮد ٮد ٮٮ ٮٮ

ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ

ٮٮ ٮٮ ٮ ٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ج ج ح ح

ح ج ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ٮ ٮ ٮ ٮ

ٮه ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ ٮٮ سد سد ٯس ٯس

ٮد ٮد ٮٮ ٮٮ ص ص ص ص ٮٮ صد ٮد ص ص ص ض ض

ٮد ٮد ص ص ط ط ط ط ط ط ع ع ع ع ع ع

ٮٮ ط ف ف ف ٯ ٯ ٯ ٯ ٯ ٮ ٮ ك ك

ك ك ك ك ك ك ك ك ك ك ك ك ك ك ك

ك ل ل ل ل ل ل ل ل م م م م م م م ه ه ه

ٮد ه ه ٮ ٮ ٮ ٮ ٮ ٮ ٮ ٮ ٮ ٮ ٮ ٮ

یود جزء آ

طریقه دیگر طریقه ایست که نقل شده است از علامه مجلسی ره از او بهائی روایت کرده
سید ابن طاوس و او این است که اذا کان اول الشهر یوم الاثنین فابدء بقرائته مرة واحدة
الی یوم الرابع عشر کل یوم علی عدد الایام بحیث یقرء یوم الرابع عشر اربعة عشر مرة و قل

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا رِزْقاً وَاسِعاً حَلَالاً طَيِّباً مِنْ غَيْرِ كَدٍّ
مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ فَضِيحَتِي الْعَفْوَ
وَادْفَعْ عَنِّي هٰذَيْنِ بِحَقِّ السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ثم اقرء السورة و قل بعد اتمامها
يَا وَاحِدُ يَا مَاجِدُ يَا جَوَادُ يَا حَلِيمُ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ
يَا كَرِيمُ اَسْئَلُكَ تُحْفَةً مِنْ تُحَفَاتِكَ تَلُمُّ بِهَا شَعْثِي وَتَقْضِي بِهَا
دَيْنِي وَتُصْلِحُ بِهَا شَأْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا سَيِّدِي اَللّٰهُمَّ اِنْ
كَانَ رِزْقِي فِي السَّمَاءِ فَاَنْزِلْهُ وَاِنْ كَانَ فِي الْاَرْضِ فَاَخْرِجْهُ
وَاِنْ كَانَ بَعِيداً فَقَرِّبْهُ وَاِنْ كَانَ قَرِيباً فَيَسِّرْهُ وَاِنْ كَانَ قَلِيلاً
فَكَثِّرْهُ وَاِنْ كَانَ كَثِيراً فَبَارِكْ لِي فِيهِ وَاَرْسِلْهُ عَلَى اَيْدِي خِيَارِ
خَلْقِكَ وَلَا تُحْوِجْنِي اِلَى شِرَارِ خَلْقِكَ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ فَكَوِّنْهُ
بِكَيْنُونَتِكَ وَوَحْدَانِيَّتِكَ اَللّٰهُمَّ انْقُلْهُ اِلَيَّ حَيْثُ اَكُونُ